

# مناظره دستگیری

نجم الدین طبسی

---

تحقیق: حسن بلقان آبادی، محمد اُسکوئی

گزارشی از مناظره در باره صحابه  
تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمتِ ائمه علیهم السلام

## از مناظره تا دستگیری

گزارشی از مناظره درباره صحابه، تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه

### انتشارات دلیل ما

نجم الدین طوسی

تحقیق: حسن بلقان آبادی - محمد اسکویی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۴۴۲ - ۰۵۳ - ۲

تلفن و نمابر: ۳۷۷۴۴۹۸۸ - ۳۷۷۳۳۴۱۳ (+۹۸۲۵)

دفتر مرکزی: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه ششم، واحد ۶۱۲ و ۶۱۳

(ارتباط با ما) [Info@dalilema.ir](mailto:Info@dalilema.ir) | [www.dalilema.ir](http://www.dalilema.ir) (خرید آنلاین)

## مراکز پخش

قم - خیابان معلم - مجتمع ناشران - طبقه همکف - واحد ۹ | تلفن: ۳۷۷۴۴۹۸۸ و ۳۷۷۳۳۴۱۳  
قم - خیابان صفائیه - روبروی کوچه ۳۸ - پلاک ۷۵۹ | تلفن: ۳۷۷۳۷۰۱۱ و ۳۷۷۳۷۰۰۱  
تهران - خیابان انقلاب - خیابان فخررازی - نبش بن بست ری - پلاک ۶۱ | تلفن: ۶۶۴۶۴۱۴۱  
مشهد - چهارراه شهداء - ضلع شمالی باغ نادری - کوچه شهید خوراکیان - مجتمع گنجینه کتاب - طبقه اول | تلفن: ۳۲۲۳۷۱۱۳-۵



انتشارات دلیل ما  
[www.dalilema.ir](http://www.dalilema.ir)

مرکز نشر و پخش کتب معارف اهل بیت  
۹ سال ناشر نمونه و برگزیده کشوری  
با تولید بیش از ۱۰۰۰ عنوان کتاب

سرشناسه : طوسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ -  
Tabasi, Najm al-din  
عنوان و نام پدیدآور : از مناظره تا دستگیری: گزارشی از مناظره در باره صحابه،  
تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام)  
مشخصات نشر : تهران: دلیل ما، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری : ۱۱۱ ص.  
شابک : 978-600-442-053-2  
وضعیت فهرست نویسی : فیا  
یادداشت : کتابنامه: ص. [۹۹]-۱۱۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
عنوان دیگر : از مناظره تا دستگیری: گزارشی از مناظره در باره صحابه،  
تحریف قرآن، سرداب سامرا و عصمت ائمه (علیهم السلام).  
موضوع : وهابیه -- مناظره ها  
موضوع : Wahhabiyah -- \*Debetes  
موضوع : وهابیه -- احادیث اهل سنت  
موضوع : Wahhabiyah -- Hadiths (Sunnites)  
موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه ها  
موضوع : Wahhabiyah -- Apologetic works  
موضوع : شیعه -- دفاعیه ها  
موضوع : Shi'ah -- Apologetic works  
شناسه افزوده : بلقان آبادی، حسن، ۱۳۵۵ -  
شناسه افزوده : اسکویی، محمد، ۱۳۶۳ -  
رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ الف ۴ / ط ۲ / ۶ / BP۲۳۸  
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۵۲۷  
شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۶۵۲۷۹

مجلس  
العلماء  
بمصر  
1952



## فهرست مطالب

۷	مقدمه مؤلف
۱۲	شروع بحث
۲۳	جایگاه امامت
۲۹	عصمت انبیا <small>علیهم السلام</small>
۳۸	عدم تحریف قرآن
۵۳	امامت از اصول دین است
۵۷	استدلال به نماز خواندن پشت سر خلفا
۵۹	آیا حضرت علی از خلیفه دوم تمجید کرده اند؟! ..
۶۸	آیا حضرت علی با ابوبکر بیعت کردند؟! ..
۷۴	نقد ابن تیمیة
۸۱	جواز جمع خواندن نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا
۸۴	اصرار بر ادله عصمت ائمة
۸۸	افتراء به شیعه درباره سرداب سامرا
۹۵	ورود مأموران وهّابی
۹۹	کتابنامه



## مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين سيما بقيّة الله في أرضه و حجّته على عباده حجّة بن الحسن رُوحى وأرواح العالمين له الفداء واللّعن على أعدائهم أجمعين، فبشرّ عباده الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه.<sup>۱</sup>

یکی از شیوه های تبلیغ دین اسلام و مذهب حق همان مناظره و گفتگوی چهره به چهره است در این زمینه انبیا عظام عليهم السلام بالخصوص نبی مکرم صلى الله عليه وآله و ائمه طاهرين عليهم السلام پیشگام بودند و کتاب های حدیثی و تفسیری و تاریخی ما پر از به کارگیری این شیوه است. کتاب احتجاج مرحوم طبرسی نمونه های فراوانی را به ما نشان می دهد علامه مجلسی جلد ۹ و ۱۰ کتاب گرانسنگ بحار الانوار را اختصاص به مناظرات داده است. شخصیت های بزرگی چه در گذشته و چه در عصور متأخر و حاضر از این شیوه استفاده کرده و به هدایت طرف مقابل و یا القاء و اتمام حجت نائل آمده و برای آیندگان به عنوان درس و تبیین حقایق دسته بندی شده و منظم تحویل داده شده است.

تاریخ اسلام هیچگاه مناظرات امیرالمؤمنین عليه السلام با قوم یهود و خوارج و

---

۱. سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۷ - ۱۸

۸..... از مناظره تا دستگیری

نواصب و سران فتنه را فراموش نمی‌کند. مناظرات امام حسن مجتبی علیه السلام با سران نفاق را کتابها طی صفحات متعددی ثبت و حقایق پنهان را کشف کردند. مناظرات زهرای اطهر علیها السلام با حاکمان مدینه و با محمود بن لبید و بانوان مهاجر و انصار در اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از محکمترین اسناد و پشتوانه‌های مذهب است. مناظرات امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء و دیگر منحرفین از توحید و ولایت در کتب روائی ثبت است. مناظرات امام رضا علیه السلام در مرو با جاثلیق و سران احزاب و ادیان و مذاهب و مناظرات امام جواد علیه السلام با سران فقهای حکومت بنی عباس درهایی را به روی حقیقت جویان گشوده و واقعیات را به طور شفاف تبیین می‌کند. مناظرات امام عصر علیه السلام آن هم در سنین کودکی و در محضر پدر بزرگوارش در قضیه سعد اشعری نشان دهنده آفاق جدیدی از دریای معارف اهل بیت علیهم السلام است.

ده‌ها مناظره عبدالله بن عباس در امامت و مناظرات مؤمن الطاق و شیخ مفید و سید مرتضی و در عصر متأخر مناظرات علامه امینی و سلطان الواعظین و میرحامد حسین و سید شرف‌الدین در «المراجعات» و سید جعفر مرتضی در دو کتاب «بیان الحق» و «میزان الحق» و مرحوم آیت الله طبسی والد بزرگوارم قوت منطق اهل بیت علیهم السلام را بر همه آشکار می‌کند.

ما نیز با استفاده از همین شیوه و تبعیت از بزرگان در طول سفر تبلیغی بالاخص سفرهای حج و عمره، بحث‌های فراوانی را در حرمین شریفین داشتیم که بسیاری از آن‌ها منجر به تسلیم و قانع شدن طرف مقابل و پذیرش مذهب حق گردیده است و گاهی همان شخص هدایت شده با



انتقال و منعکس کردن همین مباحث سبب هدایت گروه چند صد نفری شده است. اگر از ابتدا این بحث‌ها را تنظیم می‌کردیم شاید امروز شاهد چندین جلد مناظرات بودیم. این بحثها در رشته مسیحیت و جریان انحرافی احمد الحسن و یمانی‌ها و مدعیان نیابت خاصه و وهابیت و تکفیری‌ها و عالمان اهل سنت در داخل و خارج انجام گرفت برای نمونه بحث‌های متعدّد در جزیره سوم دانمارک (یولند)، بحث با مبلغان مسیحیت، بحث با سران انحراف و جریان یمانی در سوئد، بحث با جریان حسنی در اروپا، بحث با دانشجویان اهل سنت لبنان که طالب حقیقت بودند و هدایت شدند، بحثی با یک سلفی وهابی متعصب که منجر به تشکیک در باورهای او شد و در حرمین شریفین دهها بحث با مخالفین بالأخص وهابیت و سلفی‌ها همانند سعد الغامدی استاد دانشگاه امّ القری که سه بحث با او انجام گرفت که دوتای آن در مسجد عزیزیه بود و یکی در هتل الزّواسی مکه قبل از تخریب آن. و در داخل کشور نیز با گروه‌های متعدّدی از میهمانان که به قصد فهم حقایق می‌آمدند بحث‌هایی انجام گرفت که نمونه چاپ شده آن کتاب «مناظره با علمای روسیه» است که پس از یک ساعت و نیم مناظره، به اشتباه بودن راه خود پی برده و تسلیم شدند و نماز مغرب و عشاء را با اقتدای به اینجانب بجا آوردند.

کتاب حاضر یکی از همان مناظرات است که در مدینه منوره و در جوّ خفقان حُکّام وهابی در بیرون مسجد النّبوی ﷺ و بین الحرمین اتفاق افتاد که منجر به دستگیری و محاکمه‌ام در بیدادگاه وهابیت در مدینه گردید و طرف مناظره کننده زمانی که در دفاع از مکتب خود درمانده شد، برای

جبران این شکست با همکاری مأموران و پلیس، مرا به بازداشت و محاکمه کشانید و علیه من نزد قاضی شهادت داد اما با توکل به خداوند و به حول و قوه الهی از شر آن بیدادگاه و قاضی سوء، خلاص و به کارهای تبلیغی خود ادامه دادم. پس از آزادی در همان مدینه منوره خلاصه آن را تدوین کردم که هنگام بازگشت به کشور در اختیار برخی از مجلات همانند مجله منبر قرار گرفت و منتشر گردید و فوراً به زبان اردو نیز ترجمه و تکثیر گردید. هم اکنون این مناظره به پیشنهاد دوستان به طور مشروح تدوین و مأخذیابی و تخریج مصادره شده و در اختیار عموم قرار می‌گیرد.

در خاتمه از حجت الاسلام اسکوئی که در تخریج مصادره و بازنویسی آن همت و تلاش فراوانی داشتند، تشکر می‌کنم. همچنین از فرزند عزیزمان محقق توانا حجت الاسلام شیخ حسن بلقان آبادی سبزواری که در تنظیم و بازمینی دقیق آن سعی فراوان کردند کمال امتنان و تقدیر را دارم. امیدوارم خداوند بر توفیقات آنان افزوده، ما و این دو عزیز را در راه خدمت به مذهب اهل بیت علیهم‌السلام موفق بدارد.

نجم الدین طبسی

۸ / جمادی الثانی ۱۴۳۸

مؤسسه ولاء صدیقه کبری علیهم‌السلام

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روز جمعه بیست و سوم ذی القعدة سال ۱۴۲۹ هجری قمری در مدینه منوره، یکی از دوستان، طی تماسی به بنده گفت: با یک نفریمنی به بحث و گفتگو پرداختم. او می‌گفت که شیعه به عایشه نسبت ارتکاب فحشا می‌دهد و به جمله‌ای از کتاب «تفسیر صافی» استناد کرده است؛ و من متن روایت را از طریق لپ‌تاپ در آوردم و جمله ادعا شده در آن نبود.<sup>۱</sup>

خود من هم پس از مراجعه به کتاب «صحیح بخاری» متوجه شدم عبارت کتاب «تفسیر صافی» همان مضمون روایت بخاری در ذیل آیه: ﴿وَإِنْ تَظَنُّرَا عَلَیْهِ...﴾<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup>

۱. «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ...» خطاب لحنفة و عائشة علی الالتفات للمبالغة فی المعاتبة ﴿فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ فقد وجد منكما ما یوجب التوبة و هو میل قلوبكما عن الواجب من مخالصة الرسول بحب ما یحبّه و کراهة ما یکرهه». در تفسیر صافی ذیل آیه ۴ سوره تحریم آمده که عایشه و حفصه، پیامبر ﷺ را آزرند و خدا می‌فرماید که اگر علیه پیامبر ﷺ هم دست ششوند خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین (یعنی امیر المؤمنین علیؑ) امور پیامبر ﷺ را در دست دارند و ملائکه نیز یاور ایشان هستند. تفسیر الصافی: ج ۵، ص ۱۹۵، ذیل تفسیر آیه ۴ سوره تحریم.

۲. سوره تحریم (۶۶)، آیه ۴.

۳. «حدّثنا الحمیدی حدّثنا سفیان حدّثنا یحیی بن سعید قال: سمعت عبید بن حنین یقول: سمعت ابن عباس یقول: أردت أن أسأل عمر عن المرأتین اللتین تظاهرتا علی رسول الله ﷺ فمکننت سنة فلم أجد له موضعا حتی خرجت معه حاجا فلما کنا بظهران ذهب عمر لحاجته فقال أدر کنی بالوضوء فأدر کنه بالإداوة فجعلت أسکب علیه ورأیت موضعا فقلت: یا أمیر المؤمنین من المرأتان اللتان تظاهرتا قال ابن عباس فما أتممت کلامی حتی قال: عائشة و حفصه». کتاب صحیح بخاری دو زنی را که در آیه ۴ سوره

ایشان از من درخواست مناظره با وی را داشت. پس از تماس تلفنی با او و تعیین وقت برای ملاقات و مناظره، بعد از نماز مغرب، بیرون از حرم شریف و کنار چترها نشستیم. آن دوستی که واسطه ما بود، پس از ارائه نص «تفسیر صافی» به او، از ما جدا شد و ما در رابطه با برخی مسائل دیگر به بحث پرداختیم.

### شروع بحث

برای شروع در بحث، مطلبی را که خود او مطرح کرده بود ادامه دادم و گفتم: آلوسی که از بزرگان شماست می‌گوید:

«آنچه که به شیعه منسوب است مبنی بر اعتقاد به فحشا در مورد عایشه، کذب و افترا است و به دروغ به شیعه نسبت داده می‌شود و من در کتاب‌های معتبر شیعه اثری از این مطلب نیافتم و هیچ کدام از فرق اسلامی نیز این حرف را نمی‌زنند»<sup>۱</sup>.

---

تحریم، آزار دهنده پیامبر ﷺ شمرده شده‌اند، عایشه و حفصه معرفی می‌کند. صحیح البخاری: ص ۱۰۲۸-۱۰۲۹، کتاب التفسیر، سورة التحريم، باب (۴/۴) قوله «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا»، ح ۴۹۱۵.

۱. «و نسب للشيعة قذف عائشة بما برأها الله تعالى منه و هم ينكرون ذلك أشد الانكار و ليس في كتبهم المعول عليها عندهم عين منه و لا أثر أصلاً و كذلك ينكرون ما نسب إليهم من القول بوقوع ذلك منها بعد وفاته ﷺ و ليس له أيضا في كتبهم عين و لا أثر. والظاهر أنه ليس في الفرق الاسلامية من يخلج في قلبه ذلك...». روح المعاني: ج ۱۸، ص ۴۳۳، ذيل تفسير آيه ۱۶ سورة نور. «ما ينسب للشيعة مما يخالف ذلك في حق سيد الانبياء كذب عليهم فلا تعول عليه و إن كان شائعا». روح المعاني: ج ۲۸، ص ۴۹۳، ذيل تفسير آيه ۱۰ سورة تحریم.

او گفت: اما به هر حال من می دانم که برخی از شما شیعیان نسبت به عایشه چنین اعتقادی دارید.

به او گفتم: اما شما هیچ مدرکی بر این ادعا ارائه نمی کنید. برفرض هم که بپذیریم برخی نسبت به عایشه چنین اعتقادی دارند، اما مطرح کردن این موضوع از طرف شما به معنای فرار از مباحث اصلی است. ما اعتقاد داریم که عایشه مرتکب گناهی بزرگتر از فحشا شده و آن مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و جالب اینجاست که کتاب های شما به عایشه توهین می کنند، آنوقت شما از ما ایراد می گیرید که به عایشه اهانت می کنید؟!

گفت: چه اهانتی در کتاب های ما به عایشه شده است؟

گفتم: ابوداود سجستانی یکی از مؤلفان صحاح سته می گوید: عایشه به خواهران و دختران خواهرانش می گفت:

به برخی از مردان که عایشه دوست داشت آنان را ببیند و بر او وارد شوند، شیر دهند تا به عایشه از طریق رضاع محرم شوند و بعد از شیر دادن، آنان مانند شخص محرم با عایشه ارتباط برقرار و رفت و آمد می کردند.<sup>۱</sup>

---

۱. «حدثنا احمد بن صالح، حدثنا عبسة، حدثني يونس عن ابن شهاب حدثني عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي ﷺ وأم سلمة أن أبا حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبدشمس كان تبنى سالمًا وأنكحه ابنة أخيه هند بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة، و هو مولى لامرأة من الأنصار كما تبنى رسول الله ﷺ زيداً و كان من تبنى رجلاً في الجاهلية دعاه الناس إليه و ورث ميراثه حتى أنزل الله سبحانه و تعالى في ذلك ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ إلى قوله: ﴿فَالْحَوَانُكُمُ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ فردوا إلى آبائهم فمن لم يعلم له أب كان مولى و

## این مطلب را احمد بن حنبل در مسند نیز نقل کرده<sup>۱</sup> و مضمون آن در صحیح مسلم نیز آمده است.<sup>۲</sup>

أخا في الدين. فجاءت سهلة بنت سهيل بن عمرو القرشي ثم العامري وهي امرأة أبي حذيفة فقالت: يا رسول الله، إنا كنا نرى سالماً ولدأ و كان يأوي معي و مع أبي حذيفة في بيت واحد و يراني فضلاً و قد أنزل الله فيهم ما قد علمت، فكيف ترى فيه؟ فقال لها النبي ﷺ: أرضعيه، فأرضعته خمس رضعات. فكان بمنزلة ولدها من الرضاعة، فبذلك كانت عائشة تأمر أخواتها و بنات أخواتها أن يرضعن من أحببت عائشة أن يراها و يدخل عليها و إن كان كبيراً خمس رضعات ثم يدخل عليها و أبت أم سلمة و سائر أزواج النبي ﷺ أن يدخلن عليهن بتلك الرضاعة أحداً من الناس حتى يرضع في المهدي و قلن لعائشة: والله ما ندري لعلها كانت رخصة من النبي ﷺ لسالم دون الناس). سنن أبي داود: ص ٢٤٤، كتاب النكاح، باب فيمن حرم به، ح ٢٠٦١.

١. «حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا يعقوب، قال: ثنا بن أخي بن شهاب، عن عمه، قال: أخبرني عروة بن الزبير عن عائشة قالت: أتت سهلة بنت سهيل بن عمرو و كانت تحت أبي حذيفة بن عتبة رسول الله ﷺ فقالت: إن سالماً مولى أبي حذيفة يدخل علينا و أنا فضل و إنا كنا نراه ولدأ و كان أبو حذيفة تبناه كما تبنى رسول الله ﷺ زيداً فأُنزل الله ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ فأمرها رسول الله ﷺ عند ذلك ان ترضع سالماً. فأرضعته خمس رضعات و كان بمنزلة ولدها من الرضاعة، فبذلك كانت عائشة تأمر أخواتها و بنات أخواتها أن يرضعن من أحببت عائشة أن يراها و يدخل عليها و إن كان كبيراً خمس رضعات ثم يدخل عليها و أبت أم سلمة و سائر أزواج النبي ﷺ أن يدخلن عليهن بتلك الرضاعة أحداً من الناس حتى يرضع في المهدي و قلن لعائشة: والله ما ندري لعلها كانت رخصة من رسول الله ﷺ لسالم من دون الناس). المسند: ج ٦، ص ٢٧٠ و ٢٧١، مسند عائشة.

٢. «حدثني عبدالملك بن شعيب بن الليث حدثني أبي عن جدي حدثني عقيل بن خالد عن ابن شهاب أنه قال: أخبرني أبو عبيدة بن عبدالله بن زمعة أن أمه زينب بنت أبي سلمة أخبرته أن أمها أم سلمة زوج النبي ﷺ كانت تقول: أباي سائر أزواج النبي ﷺ أن يدخلن عليهن أحداً بتلك الرضاعة و قلن لعائشة: والله ما نرى هذا إلا رخصة أرخصها رسول الله ﷺ لسالم خاصة فها هو بداخل علينا أحد بهذه

گفت: پیامبر ﷺ این کار را اجازه دادند و اشکالی ندارد و توهین به عایشه محسوب نمی شود.

گفتم: اولاً: اگر پیامبر ﷺ اجازه داده پس چرا جناب ام سلمه و سایر همسران پیامبر ﷺ این کار را حلال نمی دانستند؟

ثانیا: اگر هم بر فرض این کار جایز باشد، در شأن زنان پیامبر اکرم ﷺ نمی باشد. زنان پیامبر به جهت حفظ احترام آن حضرت بعد از درگذشت ایشان، اجازه ازدواج با دیگران را نداشتند در حالیکه سایر زنان مجازند پس از فوت همسر، مجدداً ازدواج کنند.

ثالثاً: آیا هیچ مؤمنی راضی می شود که زنش در حیات او یا بعد از فوتش با مردان نامحرم از طریق رضاع کبیر محرم شده و رفت و آمد داشته باشد؟! وقتی یک شخص عادی به این کار راضی نیست و تن نمی دهد، چطور چنین مطالبی را به سید کائنات نسبت می دهید؟!

او که ظاهراً برای مطالب مطرح شده پاسخی نداشت، موضوع را کمی عوض کرد و گفت: شما عایشه را در طرف باطل و در برابر حق قرار می دهید. گفتم: مسئله این است که عایشه به وصیت پیامبر اکرم ﷺ درباره امامت امیرالمؤمنین علیؑ عمل نکرد و از دشمنان آن حضرت حمایت کرد و بعدها هم در جنگ جمل در مقابل آن حضرت ایستاد و با ایشان جنگید و در تشییع جنازه امام مجتبی علیؑ مانع دفن آن حضرت در کنار جدّ

مطهرشان شد و دستور داد تا پیکر مطهر ایشان را تیرباران کنند.

گفت: وصیت پیامبر ﷺ به خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام مورد بحث است و ما قبول نداریم. درباره ماجرای جنگ جمل نیز عایشه ابتدا خود را محقق می‌دید و قیام علیه امیرالمؤمنین علیه السلام را وظیفه شرعی خود می‌دانست و بعدها نیز از به راه انداختن جنگ جمل و جنگیدن با حضرت علی علیه السلام توبه کرد. موضوع بی‌حرمتی به بدن مطهر نوه پیامبر ﷺ را هم که شما مطرح می‌کنید، ما قبول نداریم و چنین اتفاقی نیفتاده است.

گفتم: اولاً: مگر شما حضرت امیر علیه السلام را امام و خلیفه چهارم خویش نمی‌دانید؟ گفت: چرا. گفتم: اگر کسی با خلیفه اول یا دوم و سوم مخالفت کند و علیه آنان قیام کرده و با آنان بجنگد، حکمش چیست؟ گفت: مخالفت با خلفا و قرار گرفتن در مقابل آنان و جنگیدن با ایشان جرم است و چنین شخصی مهدورالدم است. گفتم: حتی اگر وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به امامت حضرت امیر علیه السلام را در نظر نگیریم، باز ایشان خلیفه چهارم هستند و عایشه با خلیفه چهارم مخالفت کرده و علیه ایشان قیام کرده و با آن حضرت جنگیده است.

بر اساس معتقدات شما اگر کسی کوچکترین اهانتی به سه خلیفه اول کند او را کافر و مهدورالدم می‌دانید. اما چرا وقتی نوبت به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد، توهین و مخالفت و جنگ علیه ایشان جایز می‌شود؟!  
ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

اگر عایشه کاری را که با امیرالمؤمنین علیه السلام انجام داد و مردم را علیه آن حضرت بسیج کرد و جنگ جمل را به راه انداخت، با عمر



انجام می داد، عمر عایشه را می کُشت و تگّه تگّه می کرد. اما امیرالمؤمنین علیه السلام مظلومانه او را رها کردند و حساب و کتابش را به خدا واگذار نمودند.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عایشه نسبت به من کینه و حسادتی داشت که همانند کوره آهنگری در سینه اش جوشید و اگر او را به جنگ کسی غیر از من دعوت می کردند، نمی پذیرفت. و حال که جنگ تمام شده است، من او را رها می کنم و حسابش را به خدا وا می گذارم.<sup>۲</sup>

ثانیا: شما گفتید: عایشه درباره رفتارش نسبت به حضرت علی علیه السلام توبه کرده است.<sup>۳</sup> اما این مطلب شما ثابت نیست و اعمال و رفتار او تا آخر عمرش نشانگر عدم توبه اوست.

به عنوان مثال: زینب دختر ابوسلمة (أم سلمة) می گوید:

روزی نزد عایشه بودم. شخصی خبر شهادت حضرت علی علیه السلام را به اطلاع عایشه رساند. عایشه با شنیدن خبر شهادت حضرت

---

۱. «و لو كانت فعلت بعمر ما فعلت به و شقت عصا الأمة عليه ثم ظفر بها لقتلها و مزقها إربا إربا و لكن علياً كان حليها كريماً». شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد: ج ۱۷، ص ۲۵۴، شرح نامه ۶۴، و من كتاب له علیه السلام إلى معاوية جوابا عن كتابه.

۲. «و اما فلانة فأدركها رأي النساء و ضغن غلا في صدرها كمرجل القين و لو دعيت لتنال من غيري ما أتت إلي لم تفعل و لها بعد حرمتها الأولى و الحساب على الله». نهج البلاغة: ص ۲۰۴، خطبه ۱۵۶.

۳. «و لاريب أن عائشة ندمت ندامة كلية على مسيرها إلى البصرة و حضورها يوم الجمل». سير أعلام النبلاء: ج ۲، ص ۱۷۷، شرح حال عایشه، ش ۱۹.

علی علیه السلام اشعاری را خواند. زینب دختر ابوسلمه می‌گوید: از ابیات خوانده شده توسط عایشه و خوشحالی او شگفت زده شدم و به او گفتم: آیا در مورد حضرت علی علیه السلام با آن همه سوابق و فضائل، چنین ابیاتی را خواندی؟! و هنگامی که خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را به اطلاع عایشه رساندند، از شنیدن این خبر خوشحال شده و سجده شکر به جا آورد.<sup>۱</sup> مورد دیگر اینکه: محمد بن اسحاق می‌گوید: هنگامی که عایشه در جنگ جمل شکست خورد و به مدینه برگشت، باز هم از دشمنی با حضرت علی علیه السلام دست برنداشت و مردم را علیه آن حضرت می‌شوراند و به جنگ با آن حضرت دعوت می‌کرد و نامه‌ای نیز به معاویه و اهل شام نوشت و آنان را نیز به جنگ با حضرت علی علیه السلام تحریض و تشویق نمود.<sup>۲</sup> مثال دیگر اینکه: مسروق<sup>۳</sup> می‌گوید:

---

۱. «لما أتت عائشة نعي علي أمير المؤمنين تمثلت... فقالت لها زينب بنت أم سلمة: ألعلي تقولين هذا؟». «و لما أن جاء عائشة قتل علي سجدت». مقاتل الطالبين: ص ۲۶ و ۲۷، علي بن ابي طالب و جواهر المطالب: ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. «أنَّ عائشة لما وصلت إلى المدينة، راجعة من البصرة لم تنزل تُحْرَضُ الناس علي أمير المؤمنين علیه السلام و كتبت إلى معاوية و إلى أهل الشام مع الأسود بن أبي البختری لتحرضهم عليه». موسوعة الشريف المرتضى: ج ۹، ص ۳۵۶. (الشافی فی الامامة).

۳. «...لم يتخلف مسروق عن حروب علي». مسروق بن اجدع تابعی از مشایخ و راویان صاحبان صحاح ششگانه اهل سنت است که همه علمای اهل سنت وی را توثیق کرده‌اند. مسروق از عابدان کوفه و از

روزی نزد عایشه رفته بودم. بین من و عایشه صحبت‌هایی رد و بدل شد. عایشه غلام سیاه چهره‌اش عبدالرحمن را صدا زد و از من پرسید: آیا می‌دانی چرا اسم غلام را عبدالرحمن گذاشته‌ام؟ گفتم: نه، نمی‌دانم. گفت: به خاطر محبت و ارادت‌ی که به عبدالرحمن بن ملجم دارم، نام غلامم را عبدالرحمن گذاشتم.<sup>۱</sup>

**ثالثاً:** آیا عایشه از انجام تکلیف شرعی توبه کرده است؟! آیا کسی که با به راه انداختن جنگ جمل و قرار گرفتن در مقابل خلیفه مسلمانان، سبب تفرقه میان مسلمانان و کشته شدن بیش از بیست هزار نفر شده، به همین راحتی توبه می‌کند و توبه‌اش پذیرفته می‌شود؟

شما قائل هستید تمام کسانی که در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام و عایشه شرکت داشتند، مسلمان بودند و قرآن می‌فرماید: کسی که عمداً مسلمانی را به قتل رساند جزای او جهنم است. خود شما روایت نقل می‌کنید که قتال با مسلمان کفر است، پس چگونه از خون بیست هزار نفر مسلمان به راحتی چشم پوشی می‌کنید؟! شما می‌گویید: صحابه مجتهد و مصیب هستند و اگر در اجتهاد خود

---

اصحاب حضرت علی علیه السلام به شمار می‌رود و در همه جنگ‌های آن حضرت حضور داشته است. مسروق در سال ۶۳ هجری و در ۶۳ سالگی از دنیا رفته است. تهذیب التهذیب: ج ۱۰، ص ۱۰۰ - ۱۰۱، شرح حال مسروق بن اجدع، ش ۲۰۶.

۱. (روي عن مسروق أنه قال: دخلتُ على عائشة فجلست إليها فحدثتني و استدعت غلاماً لها أسود يقال له عبدالرحمن حتى وقف، فقالت: يا مسروق! أتدري لما سميتُ عبدالرحمن؟ فقلت: لا، فقالت: حباً مني لعبدالرحمن بن ملجم). موسوعة الشریف المرتضى: ج ۹، ص ۳۵۶. (الشافي في الامامة).

خطا هم کنند، مأجورند و به وظیفه خود عمل کرده‌اند. اگر عایشه مجتهد بوده و طبق اجتهاد خود عمل کرده و مأجور است، دیگر چه احتیاجی به توبه کردن داشته است؟! مگر نمی‌گویید: مجتهدی که طبق قواعد و اصول پیش می‌رود اگر بعدها بفهمد اشتباه کرده از نظر خویش بازمی‌گردد اما توبه نمی‌کند، چراکه گناهی مرتکب نشده است؟

پس بر فرض هم که عایشه توبه کرده باشد، توبه او نشان دهنده اقرارش بر گناه خویش است، چرا می‌گویید ثواب می‌برد؟  
اما ماجرای درگیری در تشییع پیکر مطهر امام مجتبی علیه السلام اجمالا و تفصیلا در کتابهای خود شما نقل شده است.

مثلا ابوالفداء نقل می‌کند:

امام مجتبی علیه السلام وصیت کرده بود که کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفن شوند و مروان بن حکم و بنی‌امیه مانع شده و با بنی‌هاشم درگیر شدند و عایشه گفت: آنجا خانه من است و اجازه نمی‌دهم ایشان را در آنجا دفن کنید.<sup>۱</sup>

یعقوبی نیز در تاریخش می‌نویسد:

وقتی بدن مطهر امام حسن علیه السلام را برای دفن کردن کنار جدش رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند، عایشه سوار بر قاطری سیاه و سفید شود و خودش

---

۱. «و كان الحسن قد أوصى أن يدفن عند جده رسول الله صلی الله علیه و آله، فلما توفي أرادوا ذلك، و كان على المدينة مروان بن الحكم من قبل معاوية، فممنع من ذلك وكاد يقع بين بني أمية و بين بني هاشم بسبب ذلك فتنة، فقالت عائشة: البيت بيتي ولا أذن أن يدفن فيه، فدفن بالبقيع ولما بلغ معاوية موت الحسن خر ساجداً». المختصر في أخبار البشر: ج ۱، ص ۲۵۵، ذکر تسليم الحسن الأمر إلى معاوية.

را رساند و گفت: اینجا خانه من است و اجازه نمی‌دهم حسن بن علی را در آن دفن کنید. قاسم بن محمد بن ابی بکر برادرزاده عایشه او را مخاطب قرار داد و گفت: هنوز عرق‌هایمان از جنگ جمل و روز شترسرخ موی خشک نشده است، می‌خواهی فتنه دیگری به راه انداخته و روزی را به نام روز قاطر سیاه و سفید هم در تاریخ ثبت کنی؟<sup>۱</sup>

در نهایت عایشه نگذاشت که پیکر حضرت در آنجا دفن شود. ذهبی نیز در کتاب «سیر اعلام النبلاء» ماجرای ممانعت عایشه از دفن شدن امام حسن علیه السلام در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرده و می‌نویسد: عایشه گفت: اجازه نمی‌دهم که علاوه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر، کسی در غرفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن شود.<sup>۲</sup>

چرا عایشه نگذاشت امام حسن علیه السلام را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنند؟ مگر آنجا اتاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود؟ طبق قول شما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی از خودش به ارث نمی‌گذارد که عایشه بخواهد از آن ارث ببرد. پس عایشه از آن اتاق هیچ سهمی بابت ارث نداشته است. آیا عایشه تنها وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

---

۱. «و قیل: أن عائشة ركبت بغلة شهباء وقالت: بيتي لا أذن فيه لأحد. فأتاها القاسم بن محمد بن أبي بكر فقال لها: يا عمّة ما غسلنا رؤوسنا من يوم الجمل الأحمر أتريدین أن يقال يوم البغلة الشهباء فرجعت». تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۲۲۵. «الشبهة في الالوان: البياض الذي غلب على السواد». الصحاح للجوهري: ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. «و بیروی أنّ عائشه قالت: لا یكون لهم رابع أبداً». سیر اعلام النبلاء: ج ۳، ص ۲۷۶، شرح حال الحسن بن علی بن ابی طالب، ش ۴۷.

۲۲ ..... از مناظره تا دستگیری

بوده؟ آیا فاطمه زهرا علیها السلام و سایر همسران آن حضرت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارث نمی‌برند؟ اگر بپذیریم که زن از زمین ارث می‌برد، سهم زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از زمین غرفه و اتاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک هشتم خواهد بود که عایشه در این یک هشتم با سایر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شریک است. یعنی عایشه در نهایت یا از آن اتاق سهمی نداشته و یا اگر هم داشته سهم ناچیزی بوده و اکثراً تمامی سهم آن اتاق برای فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بوده است.

البته بعضی معتقدند عایشه به علت خروجش علیه امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه مسلمانان شرعاً باید همه اموالش مصادره و از او گرفته می‌شد، اما حضرت امیر علیه السلام درباره او لطف کردند و او را با احترام به مدینه برگرداندند. وقتی سخن درباره عایشه و رفتار و عملکردش به اینجا رسید گفت: شاید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنجا را به عایشه بخشیده باشند.

گفتم: **اولاً:** شما روایاتی را که در کتب خودتان ذیل آیه ﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ درباره بخشیدن فدک به فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده نمی‌پذیرید، اما به همین راحتی می‌گویید: شاید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن اتاق و غرفه را به عایشه بخشیده باشد.

**ثانیا:** اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنجا را به عایشه بخشیده بود، چرا امام مجتبی علیه السلام بدون مشورت و هماهنگی با عایشه وصیت کرده تا بدن مطهرش را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنند؟ چرا بنی‌هاشم به وصیت امام حسن علیه السلام عمل کرده و قصد داشتند بدن مطهر ایشان را کنار رسول خدا دفن کنند؟ آیا آن‌ها

از مناظره تا دستگیری ..... ۲۳

اطّلاع نداشتند که پیامبر ﷺ آن اتاق را به عایشه بخشیده است؟! همه این شواهد و قرائن را رها کردی و می‌گویی شاید پیامبر ﷺ آن غرفه را به عایشه بخشیده بود؟!!!!

### جایگاه امامت

شخص یمنی که ظاهراً از پاسخ دادن به سؤال مطرح شده درباره عایشه عاجز شده بود و نمی‌توانست از رفتار و عملکرد عایشه دفاع کند، موضوع بحث را عوض کرد و گفت: می‌خواهم درباره اعتقادات شما در رابطه با ائمه بحث کنیم.

او از من پرسید: جایگاه امامت نزد شما چیست؟ امام کیست؟ آیا در ردیف نبوت و پیامبری است؟

گفتم: امامت ادامه دهنده راه پیامبر ﷺ و حافظ شریعت و مبیین و مفسر قرآن و سنت پیامبر ﷺ است.

گفت: شما معتقدید بر امامان وحی نازل می‌شود و این مطلب در کتاب کافی وجود دارد.

گفتم: اولاً: مطلبی که در کتاب کافی شریف آمده این است که أهل بیت ﷺ «مختلف الملائكة»<sup>۱</sup> هستند یعنی ملائکه نزد ایشان رفت و آمد

---

۱. «محمد بن یحیی عن عبدالله بن محمد بن عیسی عن ابيه عن عبدالله بن المغيرة عن اسماعيل بن ابي زياد عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنا أهل البيت شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و بيت الرحمة و معدن العلم». الكافي: ج ۱، ص ۲۲۱، كتاب الحجّة، باب أنّ الائمة معدن العلم و شجرة النبوة و مختلف الملائكة، ح ۲.

دارند و این مطلب با آنچه شما گفتی متفاوت است زیرا نازل شدن وحی بر ائمه با رفت و آمد ملائکه نزد ائمه، فرق دارد. نزول ملائک و رفت و آمد آنان نزد ائمه هیچ اشکالی ندارد و منافاتی با اعتقادات اسلامی ندارد.

مگر ملائکه نزد حضرت مریم نمی آمدند؟ آیا حضرت مریم، پیامبر بود که ملائکه نزد ایشان آمدند. ملائکه به حضرت مریم عرضه داشتند: ای مریم برای خدای خود قنوت بخوان و سجده کن و رکوع به جای آور.<sup>۱</sup>

و یا برای حضرت مریم رزقی می آوردند و هنگامی که حضرت زکریا علیه السلام از ایشان پرسید: این غذاها چیست؟ ایشان جواب دادند: از جانب خداست.<sup>۲</sup>

مطلب دیگری که در کافی وجود دارد این است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرشته ای نزد آن حضرت می آمد و مطالبی را خدمت ایشان عرض می کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام آن مطالب را می نوشتند. مطالب نوشته شده و جمع آوری شده توسط حضرت امیر علیه السلام به مصحف فاطمه علیه السلام معروف شد.<sup>۳</sup>

۱. «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ \* يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ». سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۲ و ۴۳.

۲. «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۷.

۳. «... و إن عندنا لمصحف فاطمة علیه السلام و ما یدریم ما مصحف فاطمة علیه السلام؟ قال: قلت: و ما مصحف فاطمة؟ قال: مصحف فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مرّات، والله ما فيه من قرآنكم حرف واحد...». ح ۱. «... إن



ثانیا: بر اساس آیات قرآن کریم ملائکه بر انسان های عادی و ثابت قدم در اعتقادات نیز نازل می شوند و با آنان سخن می گویند. مگر خداوند در قرآن کریم نفرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۱</sup>

الله تعالی لما قبض نبيه ﷺ دخل على فاطمة عليها السلام من وفاته من الحزن ما لا يعلمه الا الله عز وجل فأرسل الله اليها ملكا يسلي غمها و يمددنها فشكت ذلك إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إذا أحسست بذلك و سمعت الصوت قولي لي. فأعلمته بذلك فجعل أمير المؤمنين عليه السلام يكتب كلما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفا. قال: ثم قال: أما إنه ليس فيه شيء من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون». ح ۲. «... ما أزعم أن فيه قرآنا و فيه ما يحتاج الناس إلينا و لا نحتاج إلى أحد حتى فيه الجلدة و نصف الجلدة و ربع الجلدة و أرس الحدش...». ح ۳. «... إن في الجفر الذي يذكرونه لما يسوؤهم لأثمهم لا يقولون الحق و الحق فيه. فليخرجوا قضايا علي و فرائضه إن كانوا صادقين و سلوهم عن الخالات و العتات و ليخرجوا مصحف فاطمة عليها السلام فإن فيه وصية فاطمة عليها السلام و معه سلاح رسول الله ﷺ. إن الله عز وجل يقول: فأتوا بكتاب من قبل هذا أو أثارة من علم إن كنتم صادقين». ح ۴. «... قال: فمصحف فاطمة عليها السلام؟ قال: فبكت طويلا ثم قال: إنم لتبحثنون عتاتريدون و عمالاتريدون. إن فاطمة عليها السلام مكثت بعد رسول الله ﷺ خمسة و سبعين يوما و كان دخلها حزن شديد على أبيها و كان جبرئيل يأتيها فيحسن عزاءها على أبيها و يطيب نفسها و يجبرها عن أبيها و مكانه و يجبرها بما يكون بعدها في ذريتها و كان علي عليه السلام يكتب ذلك. فهذا مصحف فاطمة عليها السلام». ح ۵. «... عن فضيل بن سكرة قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام، فقال يا فضيل أتدري في أي شيء كنت أنظر قبيل؟ قال: قلت: لا. قال: كنت أنظر في كتاب فاطمة عليها السلام. ليس من ملك يملك إلا و هو مكتوب فيه باسمه و اسم أبيه و ما وجدت لولد الحسن فيه شيئا». ح ۸. الكافي: ج ۱، ص ۲۳۸ - ۲۴۲، كتاب الحجّة، باب فيه ذكر الصحيفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة عليها السلام.

۱. «همانا کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و سپس استقامت ورزیدند، ملائکه بر آن ها نازل می شوند و به آن ها می گویند که نترسید و محزون نباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که به آن وعده داده شده اید». سوره فصلت (۴۱)، آیه ۳۰.

**ثالثاً:** مگر شما درباره عمر بن خطاب ادعا نمی‌کنید که ملائکه با زبان او سخن می‌گفتند! چرا وقتی نوبت به ائمه علیهم‌السلام می‌رسد، نزول ملائکه را برخلاف شرع می‌دانید؟!

و رابعاً: اگر در مواردی درباره ائمه علیهم‌السلام از تعبیر وحی استفاده شده باشد، استعمال تعبیر «وحی» در غیر از معنای مصطلح بوده و امر غریبی نیست، زیرا چنین استعمالی در قرآن نیز به کار رفته است. خداوند در قرآن کریم و درباره زنبور عسل واژه وحی را آورده است. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾<sup>۲</sup> و درباره مادر حضرت موسی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: ﴿خَفَّتْ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ

---

۱. «أخبرنا محمد بن عبدالله الحافظ، أخبرنا أبو بكر بن إسحاق، أخبرنا بشر بن موسى، حدثني الحميدي، حدثنا سفيان، حدثنا محمد بن عجلان أنه سمع سعد بن إبراهيم يحدث عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة أنها قالت: قال رسول الله: إنه كان في الأمم محدثون فإن يكن في هذه الأمة فهو عمر بن الخطاب». دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: ج ۶، ص ۳۶۹، جامع أبواب إخبار النبي ﷺ بالكوائن بعده، باب ماجاء في إخبار النبي ﷺ بمحدثين كانوا في الأمم و إنه إن يكن في أمته منهم أحد فعمر بن الخطاب فكان كما أخبر. «أخبرنا محمد بن الحسين القطان، أخبرنا عبدالله بن جعفر، حدثنا يعقوب بن سفيان، حدثنا مسلم بن إبراهيم، حدثنا شعبة عن قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب قال: كنا نحدث أن عمر بن الخطاب ينطق على لسان ملك». دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: ج ۶، ص ۳۷۰، جامع أبواب إخبار النبي ﷺ بالكوائن بعده، باب ماجاء في إخبار النبي ﷺ بمحدثين كانوا في الأمم و انه إن يكن في أمته منهم أحد فعمر بن الخطاب فكان كما أخبر.

۲. «پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که در کوه ها و درختان و ارتفاعات منزل گزیند». سوره نحل

فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱﴾

وقتی سخن از آیات قرآن و واژه وحی به میان آمد، گفت: نزول وحی با دو هدف صورت می‌گیرد، یا «تعلیمی» است و یا «تشریحی». آنچه درباره مادر حضرت موسی و نحل است، صرف معنای تعلیم، اخبار، اعلام و یاد دادن است، نه «تشریحی» که یکی از مختصات نبوت است.

گفتم: اگر آنچه در روایات ما و درباره ائمه علیهم‌السلام آمده نیز به همین معنای تعلیمی باشد، اشکالی دارد؟

خامسا: نزول وحی بر غیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در صورتی اشکال دارد که معتقد باشیم وحی به عنوان نبوت بر غیر پیامبر نازل می‌شود. آنچه مسلم است و ما نیز به آن معتقدیم این است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آخرین پیامبر خدا بودند. اگر کسی معتقد باشد وحی بر امامان نازل می‌شود و مقصودش این باشد که وحی به عنوان نبوت بر ایشان نازل می‌شود اشتباه کرده و اعتقادش باطل است. نزول وحی بر ائمه علیهم‌السلام به معنای این است که ملائکه نزد ائمه علیهم‌السلام می‌آمدند و با آنان گفتگو می‌کردند. البته از اینکه وحی به عنوان نبوت بر ائمه نازل نمی‌شود، نمی‌توان برتری مقام نبوت انبیا علیهم‌السلام بر امامت ائمه علیهم‌السلام را نتیجه‌گیری کرد.

شخص یمنی که راه به جایی نبرده بود، منتظر عوض کردن موضوع بحث و پریدن از شاخه‌ای به شاخه دیگر بود و بلافاصله سخن پایانی مرا

۱. «ما به مادر موسی وحی کردیم که او را در صندوقی قرار ده و به آب بیفکن...». سوره قصص (۲۸)،

بهانه قرار داد و گفت: اتفاقاً همین مطلب بهترین دلیل بر افضلیت انبیا بر ائمه علیهم السلام است.

گفتم: به نظر ما مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است، زیرا خداوند مقام امامت را بعد از مقام نبوت به حضرت ابراهیم علیه السلام عطا فرمود. قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>  
ابن عباس در تفسیر این آیه می‌گوید:

اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از آن بود که ایشان قومش را نصیحت کرده و نمودیان ایشان را به آتش انداختند.<sup>۲</sup> و همه می‌دانیم که در آن هنگام حضرت ابراهیم علیه السلام نبی بودند؛ پس بعد از مقام نبوت به مقام امامت رسیدند. بنابراین مقام امامت مرتبه‌اش از مقام نبوت بالاتر است.  
البته ما مقام نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در این حکم مستثنی می‌دانیم و معتقدیم که مقام امامت ائمه علیهم السلام از مقام سایر انبیا علیهم السلام بالاتر است.

۱. «و زمانی که خداوند حضرت ابراهیم را به سبب کلماتی آزمایش کرد، پس او آزمایش را با سر بلندی به اتمام رسانید خداوند به او فرمود: من تو را امام مردم قرار می‌دهم. ابراهیم علیه السلام پرسید: از فرزند نام هم امام خواهند بود؟ خداوند فرمود: عهد من به ظالمین نخواهد رسید». سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۲. «ابن عباس قال: الكلمات التي ابتلي بهن إبراهيم فأتَمهن فراق قومه في الله حين أمر بمفارقة قومه ومجاخته نمرود في الله حين وقفه على ما وقفه عليه من خطر الأمر الذي فيه خلافتهم وصبره على قذفهم إياه في النار ليحرفوه في الله والهجرة بعد ذلك من وطنه وبلاده حين أمره بالخروج عنهم وما أمره به من الضيافة والصبر عليها وما ابتلي به من ذبح ولده، فلما مضى على ذلك كله وأخلصه البلاء قال الله له: أسلم، ﴿قَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾». الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۱، ص ۲۴۵ - ۲۴۶، ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره.

### عصمت انبیا علیهم السلام

شخص یمنی از سؤال قبلی و مسأله نزول وحی بر ائمه علیهم السلام دست برداشته و مسئله عصمت ائمه علیهم السلام را مطرح کرده و گفت: شما قائل به عصمت امامان هستید. دلیل شما بر این موضوع چیست؟  
گفتم: قبل از وارد شدن به این بحث، باید عصمت انبیا علیهم السلام را مورد بررسی قرار دهیم.

گفت: انبیا معصوم نیستند، زیرا خداوند در آیات متعدد و درباره حضرت موسی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را مطرح کرده که نشان می دهد انبیای الهی خطا می کنند، فراموش می کنند و حتی مرتکب معصیت می شوند.  
قرآن در آیه **﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾**<sup>۱</sup> از زبان حضرت موسی علیه السلام حکایت می کند که «بخاطر آنچه که فراموش کردم مرا مؤاخذه نکن و بر من سخت نگیر».

همچنین خداوند در آیات **﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾**<sup>۲</sup> درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «ما فتح مبینی را به تو عنایت کردیم تا خداوند گناه گذشته و آینده تو را ببخشد و نعمتش را بر تو تمام گرداند و تو را به راه راست هدایت نماید».

گفتم: شما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم نبوده و مرتکب خطا و اشتباه می شده. این دو آیه ای را که قرائت فرمودید توسط همین پیامبری که

۱. سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۳.

۲. سوره فتح (۴۸)، آیه ۲.

مرتکب خطا و اشتباه می شود برای ما نقل شده و به ما رسیده است. از کجا معلوم که پیامبر در نقل این دو آیه مرتکب اشتباه و خطا نشده باشد؟ شاید پیامبر ﷺ در تلقی و دریافت وحی یا در نقل و تبلیغ این دو آیه اشتباه کرده باشد. شاید آیه به نحو دیگری نازل شده و پیامبر ﷺ سهوا و یا عمدا در آن تصرّف کرده و آن را تغییر داده است! البته تصرّف عمدی گناه است، اما شما ارتکاب گناه را برای انبیا جایز می دانید و می گوئید: اشکالی ندارد که از ایشان گناه سر بزنند.

شخص یمنی برای اینکه عدم تحریف قرآن را اثبات کند به آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۱</sup> استناد کرده و گفت: خداوند در این آیه می فرماید: ما قرآن را از تحریف و تغییر حفظ خواهیم کرد.

برای اینکه به او بفهمانم تا عصمت پیامبر ثابت نشود و آن را نپذیریم نمی توانیم عدم تحریف و تغییر قرآن را ثابت کنیم، گفتم: این آیه نیز توسط همان پیامبری برای ما نقل شده و به ما رسیده که به نظر شما از خطا و اشتباه معصوم نیست و ممکن است در تلقی و دریافت یا در نقل و تبلیغ همین آیه نیز مرتکب اشتباه شده باشد.

گفت: مگر قرآن را قبول ندارید؟

گفتم: من مسلمانم و از اینکه بخوادم در حجّیت قرآن تردید داشته باشم به خدا پناه می برم. تمامی آیات قرآن و کلمه به کلمه و حرف به حرفش را قبول دارم اما معتقدم زمانی می توانیم مصونیت قرآن از خطا و اشتباه را ثابت

---

۱. «همانا ما آن ذکر را نازل کردیم و همانا ما از آن محافظت خواهیم کرد». سوره حجر (۱۵)، آیه ۹.

کنیم که عصمت پیامبر ﷺ از خطا و نسیان و گناه را ثابت کرده و پذیرفته باشیم و الا نمی توانیم مصونیت قرآن از خطا را اثبات کنیم. عالم وهابی گفت: اگر پیامبران از خطا و اشتباه معصوم هستند پس تکلیف این دو آیه و آیات مشابه چه می شود؟

در جواب او گفتم: برای اثبات فراموشکار بودن و معصیت کار بودن و در یک کلمه عدم عصمت پیامبران به دو آیه استناد کردی. درباره آیه ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهَقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾<sup>۱</sup> که حضرت موسی عليه السلام به حضرت خضر عليه السلام می گوید: بخاطر آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه نکن، برخی از علما احتمالاتی داده اند.

یکی از احتمالات این است که: حضرت موسی عليه السلام قول داده بود که نسبت به کارهای حضرت خضر عليه السلام اعتراضی نکند. اما وقتی حضرت خضر عليه السلام کشتی را سوراخ کرد حضرت موسی عليه السلام به ایشان اعتراض کرد. حال می فرماید: مرا بخاطر اعتراضم مؤاخذه نکن. با اعتراضم در مورد سوراخ نمودن کشتی، شبیه افراد فراموشکار عمل کردم، یعنی گویا فراموش کردم که نباید اعتراض بکنم.

پس وقتی گفته می شود: مرا به خاطر فراموشی مؤاخذه نکن، یعنی به خاطر اعتراضی که کردم مؤاخذه نکن. «بما نسیت» یعنی «بما عملت». مرا به خاطر فراموشی مؤاخذه نکن، یعنی مرا به خاطر عملکرد و اعتراضم مؤاخذه نکن. همانگونه که در مورد برادران حضرت یوسف عليه السلام ندا دادند که

---

۱. سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۳.

﴿ثُمَّ أَذِّنْ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعِبرُ أَنْكُمْ لَسَارِقُونَ﴾<sup>۱</sup> یعنی شما همانند افراد سارق می‌مانید و در اتهام سرقت قرار دارید. به آن‌ها گفته شد: شما سارقید اما هنوز اتهام سرقت ثابت نشده بود، لکن به خاطر شباهت آنان به سارقین، آنان را با لفظ سارق خطاب کردند.

پس گاهی افراد را به گروهی که شبیه آنان هستند نامگذاری می‌کنند به دلیل شباهتی که دو طرف به هم دارند.<sup>۲</sup>

احتمال دیگر که احتمال صحیحی به نظر می‌رسد، این است که «بما نسیت» بمعنای «بما ترکت» است.<sup>۳</sup> مرا به خاطر فراموشی مؤاخذه نکن یعنی مرا بخاطر کاری که ترک کردم مؤاخذه نکن. و کار ترک شده، سکوت بود. یعنی سکوت را ترک کردم و زبان به اعتراض گشودم. مرا به خاطر ترک سکوت مؤاخذه نکن.

ماده «نسی» در زبان عربی به معنای «ترک کردن» نیز استعمال می‌شود. ابن کثیر ذیل آیه ﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾<sup>۴</sup> از قول ضحاک و قتاده و ابوائل می‌گوید: «نسیان» در اینجا بمعنی «ترک» است.<sup>۵</sup>

۱. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۷۰.

۲. «و الوجه الثالث أنه أراد لا تؤاخذني بما فعلته مما يشبه النسيان فسماه نسيانا للمشابهة كما قال المؤذن لأخوة يوسف ﷺ ﴿إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ أي إنكم تشبهون السراق...». تنزيه الانبياء: ص ۱۲۱، موسى ﷺ، في قدرة موسى ﷺ على الصبر و تنزيهه عن النسيان، الوجه الثالث.

۳. «... بما نسيت أي بما تركت من أمرك...». البرهان في تفسير القرآن: ج ۵، ص ۴۷، ذیل آیه ۷۳ سوره كهف، ح ۲.

۴. سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۷.

۵. «... ﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ أي الإحسان، قاله سعيد، وقال الضحاک و قتاده والسدي وأبووائل:



نمونه دیگر اینکه خداوند در قرآن می فرماید: ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ﴾<sup>۱</sup>. یعنی شما روز قیامت را فراموش کردید و امروز هم ما شما را فراموش می کنیم. نه کافران روز قیامت را فراموش کردند و نه خدا آنان را فراموش می کند، بلکه نسیان به معنی ترک کردن است. یعنی شما یاد قیامت را ترک کردید و ما هم امروز شما را ترک می کنیم.

ابن عباس و سدی می گویند: نسیان در این آیه به معنی ترک است.<sup>۲</sup> پس استعمال کلمه «نسیان» در معنای «ترک» کاملاً متداول است.

حال که این احتمالات در آیه مطرح است، نمی توان بطور قطع گفت که آیه اشاره به عدم عصمت انبیا علیهم السلام دارد و به قول معروف اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

تنها باید به آیاتی استدلال کرد که از محکّمات باشند و از متشابهات نباشند، چراکه تفسیر متشابهات را کسی جز پیامبر و امام نمی داند. ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ

المعروف، یعنی لا تهملوه بل استعملوه بینکم». تفسیر القرآن العظیم: ج ۱، ص ۲۹۷، ذیل آیه ۲۳۷ سوره بقره.

۱. سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۳۴.

۲. «وقال علي بن أبي طلحة عن ابن عباس قال: نتركهم كما تركوا لقاء يومهم هذا، وقال مجاهد: نتركهم في النار، وقال السدي: نتركهم من الرحمة كما تركوا أن يعملوا للقاء يومهم هذا». تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۲۲۸-۲۲۹، ذیل آیه ۵۱ سوره اعراف.

تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١﴾

اما آیه دیگری که به آن استناد کردی تا اثبات کنی پیامبر ﷺ معصوم نیست، آیه ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾<sup>۲</sup> بود. استناد و استدلال به این آیه نیز درست نیست، زیرا اگر مخاطب خداوند، رسول خدا ﷺ باشد و معنای آیه این باشد که خداوند به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ما فتح مبین و آشکاری را نصیب تو گردانیدیم تا گناهان گذشته و آینده تو را بیامرزیم» با سیاق آیات قبل تناسب و همخوانی ندارد، زیرا خداوند در آیه قبل به پیامبر می‌فرماید: ما پیروزی آشکار نصیب تو کردیم و در آیه بعد علت آن را بیان کرده و می‌فرماید: تا گناهان گذشته و آینده تو را ببخشیم.<sup>۳</sup>

چه ارتباطی بین پیروزی در جنگ که به عنایت خداوند نصیب لشکریان شده و بین بخشش گناهان پیامبر وجود دارد؟! واضح است که این دو مطلب هیچ ارتباطی به هم ندارند، بنابراین تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند آیه معنای دیگری را داشته باشد.

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۷.

۲. سوره فتح (۴۸)، آیه ۲.

۳. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. ترجمه: «همانا ما فتوحی مبین را نصیب تو گردانیدیم تا خدای بر تو ببخشاید گناهان گذشته و آینده ات را و نعمتش را بر تو تمام فرماید و تو را به راه مستقیم هدایت فرماید». سوره فتح (۴۸)، آیات ۱ و ۲.

او که ظاهراً متوجه عدم تناسب میان دو آیه شده بود، گفت: آیه را چگونه معنا کنیم که تناسب حکم و موضوع در آن رعایت شده باشد؟  
گفتم: امام رضا علیه السلام در پاسخ مأمون عباسی که درباره همین آیات از حضرت پرسیده بود، آیات را معنا کرده و رابطه بین این دو آیه را بیان کرده و فرمودند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد مشرکین مکه گناهکارترین افراد بود، چراکه آنان سیصد و شصت عدد بت را پرستش می کردند و وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود «لا اله الا الله» و مردم را به سوی خداوند یگانه دعوت کرد این مطلب بر آنان گران آمد. وقتی خداوند فتح مکه را نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله نمود، با نزول آیه ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ خطاب به ایشان فرمود: ما فتح آشکاری را نصیب تو گردانیدیم تا گناهان گذشته و آینده تو- همان گناهانی که نزد مشرکین مکه داشتی - را پاک کنیم، که بخاطر دعوت مردم به توحید، تو را گناهکار می دانستند، یعنی هم اکنون که بر آنان پیروز گشته ای دیگر به تو نسبت گناه نخواهند داد (چراکه اظهار می کنند که مسلمانند) و آنچه هم در گذشته به تو نسبت می دادند که گناهکار هستی به برکت این پیروزی که خدا نصیب تو گردانید، از بین رفت.<sup>۱</sup>

---

۱. «قال الرضا علیه السلام: لم يكن أحد عند مشركي أهل مكة أعظم ذنباً من رسول الله صلی الله علیه و آله، لأنهم كانوا يعبدون من دون الله ثلاثمائة وستين صنماً فلما جاءهم بالدعوة إلى كلمة الإخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ \* وَأَنْطَلِقُ الْمَلَائِكَةُ مِنْهُمْ أَنْ أَمْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا

عالم یمنی که در ابتدا عصمت پیامبر را به طور مطلق نفی می کرد، کمی کوتاه آمد و گفت: پیامبر ﷺ در تلقی وحی و آیات قرآن و ابلاغ آن به مردم، معصوم است و اشتباه نمی کند، اما در مسائل شخصی و زندگی خویش، ممکن است دچار نسیان و عصیان شود. برای اینکه حجیت قرآن را اثبات کنیم لازم نیست پیامبر ﷺ در همه شؤون معصوم باشد.

گفتم: از اینکه عصمت پیامبر ﷺ را در تلقی وحی و آیات قرآن و ابلاغ آن پذیرفتی خوشحالم اما اولاً: این مطلب برخلاف روایات موجود در «صحیح بخاری» است؛ زیرا بر اساس روایتی که بخاری نقل کرده و شما نیز تمامی روایات کتاب او را صحیح و قابل استناد<sup>۱</sup> می دانید، پیامبر ﷺ آیاتی را فراموش کرده بودند و آن آیات از قرآن ساقط شده بود و شخصی سبب شد که پیامبر ﷺ آن آیات را به خاطر بیاورند.

عایشه می گوید:

---

لَسَنِي بُرَادٌ \* مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ﴿﴾ فلما فتح الله عز وجل على نبيه ﷺ مكة قال له: يا محمد ﴿﴾ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿﴾ عند مشركي أهل مكة بدعائك إلى توحيد الله فيها تقدم وما تأخر لأن مشركي مكة أسلم بعضهم وخرج بعضهم عن مكة و من بقي منهم لم يقدر على إنكار التوحيد عليه إذا دعا الناس إليه فصار ذنبه عندهم في ذلك مغفوراً بظهوره عليه. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ١، ص ٢٠٢، باب ١٥، ذكر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون في عصمة الانبياء عليهم السلام.

١. «اتفق علماء الشرق و الغرب على أنه ليس بعد كتاب الله أصح من صحيح البخاري و مسلم فرجع البعض منهم المغاربة صحيح مسلم على صحيح البخاري و الجمهور على ترجيح البخاري على مسلم». عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ١، ص ٥، فوائد مهمّة و هي تسع تتعلق بصحيح البخاري، الثانية.

پیامبر ﷺ صدای مردی را شنیدند که در مسجد قرآن می خواند و فرمودند: خدای او را رحمت کند؛ قرآن خواندن او مرا به یاد آیاتی از قرآن انداخت که آن ها را فراموش کرده بودم و از سوره های قرآن حذف شده بود.<sup>۱</sup>

اگر این مطلب صحّت داشته باشد، با آنچه شما پذیرفتید سازگار نیست و آیا چنین مطلبی مطابق عقیده اهل سنت است؟  
وثائفاً: اگر پیامبر ﷺ در طول زندگی و مسائل شخصی خویش دچار اشتباه و مبتلا به گناهان متعدد شود، جایگاه مقدّس نبوّت لطمه خورده و مردم دیگر به او اعتمادی نخواهند داشت و مسائل مربوط به شریعت را نیز از او نخواهند پذیرفت. حکمت خدای متعال نیز اقتضا نمی کند که چنین کسی را به عنوان پیامبر مبعوث نماید.

ثالثاً: اگر بپذیریم که پیامبر در زندگی شخصی و ... مرتکب اشتباه و گناه می شود لازمه اش این است که خداوند ما را به ارتکاب گناه دعوت نموده است، زیرا خداوند در آیه ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾<sup>۲</sup> پیامبر ﷺ را سرمشق و الگوی مسلمانان معرفی نموده و به آنان سفارش می کند تا پیامبر را در تمامی مراحل

۱. «قالت: سمع النبي ﷺ رجلاً يقرأ في المسجد، فقال: رحمه الله! لقد اذكري كذا وكذا آية أسقطتها في سورة كذا وكذا». صحيح البخاري: ص ۱۲۹۳، كتاب الدعوات، باب قول الله تعالى: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ ومن خصّ أخاه بالدعاء دون نفسه، ح ۱۹ / ۶۳۳۵.

۲. «بطور حتم رسول خدا ﷺ برای شما الگو و اسوه ای نیکو است برای کسی که امید به خدا و روز قیامت دارد و خدا را بسیار یاد کند». سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

زندگی، الگوی خویش قرا دهند. اگر ارتکاب معاصی و اشتباه بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جائز باشد و ما بخواهیم ایشان را الگوی خویش قرار دهیم، معنایش این خواهد بود که خداوند در قرآن کریم برای ارتکاب گناه چراغ سبزشان داده است.

### عدم تحریف قرآن

عالم یمنی با توجه به بحثی که در رابطه با اثبات مصونیت قرآن از طریق اثبات عصمت پیامبر مطرح شد، سراغ مسأله تحریف قرآن رفت و شیعه را به قول به تحریف متهم کرد و گفت: شما قائل به تحریف قرآن هستید. در پاسخ گفتم: **اولاً:** ما معتقدیم قرآن فعلی، همان قرآن نازل بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

**ثانیاً:** یکی از مسائل که ما را ملزم می‌کند تا معتقد به عصمت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشیم، همین مسأله تحریف یا عدم تحریف قرآن است. ما عصمت نبی مکرم اسلام از خطا و اشتباه و گناه را ثابت می‌کنیم تا بتوانیم مصونیت و عدم تحریف قرآن را اثبات کنیم **والّا** اگر مثل اهل سنت به عصمت نبی مکرم اسلام قائل نباشیم، نمی‌توانیم عدم تحریف قرآن را اثبات کنیم.

عالم یمنی که گمان می‌کرد موضوع خوبی را مطرح کرده و من راه فراری نخواهم داشت، پرسید: آیا قائل به تحریف قرآن را کافر می‌دانید؟  
آیا میرزای نوری صاحب «فصل الخطاب» را که قائل به تحریف و تبدیل و تغییر قرآن است و معتقد است قرآن در طول تاریخ دستخوش تحریفات شده، کافر می‌دانید؟

به او گفتم: **أولاً:** این کتاب تنها حدود صد و بیست سال قبل نوشته و یکبار چاپ و بلافاصله جمع‌آوری شده است. و علمای حوزه علمیه در قبال این کتاب موضع‌گیری شدیدی کرده و از این کتاب استقبال نشد. **ثانياً:** مقصود و هدف نویسنده کتاب اثبات تحریف قرآن نبوده است. آقابزرگ طهرانی رحمته الله از شاگردان میرزای نوری رحمته الله در کتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة» می‌فرماید: استادم میرزای نوری رحمته الله به من فرمود: من در نامگذاری این کتاب اشتباه کردم و باید می‌نوشتیم: «فصل الخطاب في عدم تحريف كتاب ربّ الأرباب» و باب هجدهم آن شاهد بر مقصود می‌باشد. میرزای نوری رحمته الله کتاب دیگری نیز در همین موضوع نوشته‌اند و می‌فرمودند: هر دو کتاب را بخوانید تا متوجه مقصودم شوید. مرحوم آقابزرگ طهرانی رحمته الله می‌گوید:

از خود مؤلف شنیدم که می‌فرمود: مقصود من اثبات تحریف در قرآنی که در دوره عثمان جمع‌آوری شده، نبود. پس از اینکه قرآن به دستور عثمان جمع‌آوری شد به همان شکل تا الآن باقی مانده است.

مرحوم آقابزرگ طهرانی به نقل از محدّث نوری می‌گوید:

مقصود من این بود که هنگام جمع‌آوری قرآن در عهد خلفا، برخی از آیات جمع‌آوری نشده است.<sup>۱</sup>

---

۱. «سمعت عنه شفهاً يقول: إني أثبت في هذا الكتاب أن هذا الموجود المجموع بين الدفتين كذلك باق على ما كان عليه في أول جمعه كذلك في عصر عثمان...». الذريعة إلى تصانيف الشيعة: ج ۱۶، ص ۲۳۲ ذیل الفصل الخطاب في تحريف الكتاب.

**ثالثاً:** محدث نوری از متأخرین شیعه و از علمای قرن دوازدهم می باشد. مطلبی که به میرزای نوری نسبت داده شده را نمی توانید به تمامی شیعیان در طول ۱۴۰۰ سال منتسب کنید. علمای بزرگ شیعه همچون شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ طوسی و علامه حلی، قول به تحریف قرآن را نمی پذیرند.

مرحوم آیت الله خوئی در کتاب «البيان في تفسير القرآن» به طور گسترده و علمی موضوع عدم تحریف قرآن را مطرح کرده و شبهات مرتبط با این موضوع را به طور مفصل جواب داده است.

مرحوم صدوق می فرماید:

«ما معتقدیم قرآنی که خدا بر پیامبرش نازل کرده همین است که در دست مردم و مسلمانان است و بیشتر از آن نیست. و ما بر خلاف اهل سنت سوره های «ضحی» با «انشراح» را یک سوره و همچنین سوره های «قریش» با «فیل» را یک سوره می دانیم و کسی که به ما نسبت می دهد که ما قرآن را بیشتر از این می دانیم، دروغ می گوید»!

ابن حزم اندلسی یکی از علمای اهل سنت هر چند مانند بسیاری از اهل سنت، اتهام قول به تحریف قرآن را درباره شیعه تکرار کرده، اما می گوید:

---

۱. «اعتقادنا أنّ القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيه محمد ﷺ هو ما بين الدفتين وهو ما في أيدي الناس، ليس بأكثر من ذلك. و يبلغ سورة عند الناس مائة و أربع عشرة سورة. و عندنا أنّ «الضحى» و «الم-نشرح» سورة واحدة و «اليلاف» و «الم تركيف» سورة واحدة. و من نسب إلينا أنّا نقول إنه أكثر من ذلك، فهو كاذب». الاعتقادات: ص ۲۴۵-۲۴۷، باب الاعتقاد في مبلغ القرآن.



سید مرتضی که از مشاهیر اعلام و بزرگان شیعه می باشد، تحریف قرآن را قبول نداشت و معتقد بود کسانی که قائل به تحریف قرآن و تبدیل یا اضافه یا کم شدن آیات و سوره ها باشند، کافر هستند.<sup>۱</sup>

مرحوم شیخ طوسی نیز در مقدمه تفسیر تبیان می فرماید:

همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی معتقدند سوره یا آیه ای به قرآن اضافه نشده است. اهل تسنن معتقدند هیچ آیه یا سوره ای از آیات و سوره های قرآن کم نشده است و ما نیز همین قول را صحیح می دانیم و معتقدیم چیزی از قرآن کم نشده است. سید مرتضی نیز همین قول را تأیید کرده است.<sup>۲</sup>

علامه حلی یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه در کتاب «المسائل المهنائية» تحریف قرآن را نپذیرفته و می فرماید:

---

۱. «... علی بن الحسن بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب و کان اماماً یظاهر بالاعتزال مع ذلك فإنه کان ینکر هذا القول و یکفر من قاله». الفصل فی الملل و الاهواء و النحل: ج ۳، ص ۱۰۰، ذکر شیع الشیعة. «قال ابن حزم: الامامية کلهم علی أن القرآن مبدل و فيه زیادة و نقص سوی المرتضی، فإنه کفر من قال ذلك». سیر اعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۵۹۰، شرح حال سید مرتضی، ش ۳۹۴. «وقال ابن حزم: کان من كبار المعتزلة الدعاة و کان امامیا لکنه یکفر من زعم أن القرآن بدل أو زید فيه أو نقص منه». لسان المیزان: ج ۴، ص ۲۶۳، شرح حال علی بن الحسن بن موسی أبو القاسم العلوی الحسینی، ش ۵۸۴۷/۵۸۳۳.

۲. «و أما الکلام فی زیادته و نقصانه فمما لا یلیق به أيضاً، لأن الزیادة فيه مجمع علی بطلانها و النقصان منه فالظاهر أيضاً من مذهب المسلمین خلافه، و هو الألیق بالصّحیح من مذهبنا و هو الذي نصره المرتضی-  
ﷺ». التبیان فی تفسیر القرآن: ج ۱، ص ۳، فصل فی ذکر جهل لابد من معرفتها قبل الشروع فی تفسیر القرآن.

از قول به تحریف قرآن به خدا پناه می بریم.<sup>۱</sup>

پس از اینکه اعتقاد شیعه درباره قرآن و عدم وقوع تحریف در آن را متذکر شدم از عالم یمنی پرسیدم: نظر شما درباره تحریف قرآن چیست؟  
گفت: بخشی از نظرات و اعتقادات ما را شیخ طوسی بیان کرد و ما نیز همانند سید مرتضی معتقدیم کسانی که قائل به تحریف قرآن باشند کافر هستند.

گفتم: حتی اگر افرادی همچون خلیفه دوم، عایشه، ابوموسی اشعری و عبد الله بن عمر، قائل به تحریف باشند آیا آنان را کافر می دانی؟  
گفت: چنین چیزی امکان ندارد.

گفتم: بر اساس روایتی که بخاری نقل کرده عمر بن خطاب معتقد است آیاتی وجود داشته که در قرآن های فعلی وجود ندارد. عمر بن الخطاب می - گوید: «لا ترغبوا عن آباءکم فإِنَّه کفر بکم ان ترغبوا عن آباءکم» یا «لا ترغبوا عن آباءکم إن کفرا بکم ان ترغبوا عن آباءکم» را جزء قرآن می دانستیم و قرائت می کردیم اما الآن چنین آیه ای در قرآن وجود ندارد.<sup>۲</sup>

اگر روایت صحیح بخاری صحّت داشته باشد باید قول به تحریف قرآن را بپذیرید!

۱. «نعوذ بالله تعالی من أن یعتقد مثل ذلك و أمثال ذلك». أجوبة المسائل المهنائیة الثانية: ص ۱۲۱، مسألة ۱۳، لایجوز القول بتحریف القرآن الکریم.

۲. «ثم إننا كننا نقرأ فیما نقرأ من كتاب الله أن لا ترغبوا عن آباءکم فإِنَّه کفر بکم أن ترغبوا عن آباءکم أو إن کفرا بکم أن ترغبوا عن آباءکم». صحیح البخاری: ص ۱۳۸۰، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلی من الزّنا اذا أحصنت، ح ۶۸۳۰.

عایشه نیز به مورد دیگری از وقوع تحریف در قرآن اشاره کرده و می‌گوید:  
ما در زمان پیامبر ﷺ سوره احزاب را که معادل دویست آیه بود،  
می‌خواندیم؛ اما زمانی که عثمان قرآن‌ها را جمع‌آوری کرد و قرآن  
واحدی تنظیم و تدوین کرد، همین مقدار فعلی از سوره احزاب  
باقی ماند و به آیات بیشتر دسترسی پیدا نکردیم.<sup>۱</sup>  
سوره احزاب در قرآن‌های فعلی هفتاد و سه آیه دارد و طبق نظر عایشه  
حدود صد و بیست و هفت آیه از آن حذف شده است.  
مسلم بن حجاج نیشابوری می‌نویسد:

ابوموسی اشعری حدود ۳۰۰ نفر از قاریان بصره را احضار کرد و پس  
از اینکه آنان را نصیحت کرد، گفت: ما در گذشته سوره‌ای را  
قرائت می‌کردیم که در مقدار آیات و شدت مفاهیم و احکام شبیه  
سوره براءت بود و من الآن فقط کمی از آن را به یاد دارم. تنها آیه‌ای  
که از آن سوره در خاطر من مانده آیه «لو كان لابن آدم واديان من مال  
لا ابتغى وادياً ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب» است.  
ابوموسی اشعری در ادامه سخنانش به آنان گفت:

سوره دیگری نیز وجود داشت که شبیه سوره‌های «مسبّحات»<sup>۲</sup> بود  
و من آن را از یاد برده و فقط این مقدار از آن را به یاد دارم که می‌-

---

۱. «عن عائشة قالت: كانت سورة الأحزاب تقرأ في زمن النبي ﷺ مائتي آية، فلما كتب عثمان المصاحف لم-  
نقدر منها إلا ما هو الآن». الاتقان في علوم القرآن: ج ۲، ص ۴۸، النوع السابع والأربعون، في ناسخه  
و منسوخه.

۲. مسبّحات، سوره‌هایی هستند که با تسبیح خداوند متعال آغاز می‌شوند، مانند سوره حدید و سوره حشر.

گوید: «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی أعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة»<sup>۱</sup>.

اگر سخنان ابوموسی اشعری صحّت داشته باشد، حاکی از وقوع تحریف در قرآن است، زیرا آیات و سوره‌هائی که ابوموسی اشعری به آن اشاره کرده در قرآن فعلی موجود نیست.

سیوطی می‌گوید:

عبدالله بن عمر به کسانی که ادّعا می‌کردند همه قرآن را یاد گرفته و حفظ کرده‌اند، گفت: برخی از شما می‌پندارید که قرآن را بطور کامل یاد گرفته‌اید، اما این پندار و ادّعا درست نیست، زیرا بسیاری از آیات و سوره‌ها و مطالب قرآن از بین رفته است. مواظب سخنان و ادّعایتان باشید و بدانید که شما تنها مقداری از قرآن را که آشکار است و به دست ما رسیده، یاد گرفته‌اید و ادّعای یادگیری و حفظ همه قرآن را نکنید.<sup>۲</sup>

---

۱. «بعث ابوموسی الأشعري إلى قراء أهل البصرة فدخل عليه ثلاثائة رجل قد قرؤوا القرآن فقال: أئنتم خيار أهل البصرة وقراؤهم فاتلوه ولا يطولن عليكم الأمد فتقسو قلوبکم كما قست قلوب من كان قبلکم وإنّا کنّا نقرأ سورة کنّا نشبهها فی الطول و الشدة براءة فأنسيتها غیر أني قد حفظت منها ﴿لو کان لابن آدم وادیان من مال لا یبغی وادیاً ثالثاً ولا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب﴾. و کنّا نقرأ سورة کنّا نشبهها بإحدى المسبحات فأنسيتها غیر أني حفظت منها ﴿یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی أعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة﴾». صحیح مسلم: ص ۴۶۵، کتاب الزّکاة، باب لو أن لابن آدم وادیین لا یبغی ثالثاً، ح ۱۱۹/۱۰۵۰/۲۴۱۶.

۲. «عن ابن عمر قال: لا یقولنّ أحدکم قد أخذت القرآن کلّه وما یدر به ما کلّه! قد ذهب منه قرآن کثیر، و لکن لیقل قد أخذت منه ما ظهر». الاتقان فی علوم القرآن: ج ۲، ص ۴۸، النوع السابع و الأربعون، فی ناسخه و منسوخه.

همانطور که مشاهده می‌شود عبدالله بن عمر ادعا می‌کند بسیاری از آیات و سوره‌های قرآن از بین رفته و کسانی که ادعا می‌کنند تمام قرآن را می‌دانند در اشتباهند، چراکه این افراد تنها آن مقدار از قرآن را که باقی مانده و به دست ما رسیده، یاد گرفته‌اند.

سیوطی روایت دیگری را نیز از ابویونس غلام عایشه نقل می‌کند که نشان دهنده وقوع تحریف در قرآن است. حمیده دختر ابویونس می‌گوید:

پدرم<sup>۱</sup> در سنّ هشتاد سالگی آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَعَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ الصَّفْوَفَ الْأُولَى» را از قرآن عایشه برایم قرائت کرد. می‌گوید: قبل از اینکه عثمان قرآن‌ها را تغییر بدهد آیه مذکور در قرآنی که توسط عایشه جمع‌آوری شده بود، اینگونه بود.<sup>۲</sup>

همانطور که ملاحظه می‌کنید عبارت «وعلى الذين يصلون الصفوف الأولى» در ادامه آیه در قرآن‌های فعلی وجود ندارد. و طبق نقل مذکور، این تغییر و تحریف در زمان عثمان صورت گرفته و بخشی از آیه حذف شده است.

پس از اینکه بخشی از روایات دال بر وقوع تحریف در قرآن را ذکر کردم،

۱. پدرش ابویونس غلام عایشه بود.

۲. «عن حميدة بنت أبي يونس قالت: قرأ عليّ أبي - وهو ابن ثمانين سنة - في مصحف عائشة: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَعَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ الصَّفْوَفَ الْأُولَى﴾. قالت: قبل أن يغير عثمان المصحف». الاتقان في علوم القرآن: ج ۲، ص ۴۸، النوع السابع والأربعون، في ناسخه و منسوخه.

گفتم: سیوطی در کتاب «الإتقان في علوم القرآن» نزدیک به چهل روایت در این زمینه نقل می‌کند و برخی از این روایات در کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم نیز آمده است. با وجود این همه روایات که در کتب شما آمده و دلالت بروقوع تحریف در قرآن می‌کند، چرا شیعیان را به قائل بودن به تحریف قرآن متهم می‌کنید؟!

گفت: این روایات و مواردی که ذکر کردی از قبیل نسخ تلاوت است، یعنی تلاوت و قرائت این آیات نسخ شده است.

گفتم: اولاً: همین مطلب و نسخ تلاوت را اگر ما بگوئیم، می‌پذیرید؟ یعنی اگر ما بگوئیم: آنچه در کتب شیعه در مورد حذف شدن برخی آیات قرآن آمده، اشاره به نسخ تلاوت دارد، این حرف را از ما می‌پذیرید و ما را متهم به قول به تحریف قرآن نمی‌کنید؟!

ثانیاً: این نسخ تلاوت که ادعا کردی در چه زمانی محقق شده است؟ آیا در زمان پیامبر ﷺ یا بعد از رحلت ایشان؟ اگر در زمان پیامبر اکرم ﷺ تلاوت این آیات نسخ شده باشد، باید مستند قوی داشته باشد نه خبر واحد! چراکه اثبات نسخ دلیل یقینی می‌خواهد و بدون دلیل قطعی نمی‌توان گفت: فلان آیات در قرآن بوده و بعدها نسخ شده است. و اگر بعد از پیامبر ﷺ و در دوره خلفا این اتفاق افتاده باشد، معنایش همان تحریف و دستبرد در قرآن است.

روایاتی که از منابع روائی شما نقل کردم نشان می‌دهد که برخی سوره‌ها و آیات قرآن در زمان خلیفه سوم از قرآن حذف شده است و این تغییر و حذف هیچ ربطی به پیامبر اکرم ﷺ ندارد؛ درحالی‌که اگر قرار بود تلاوت آیات نسخ

شود، باید توسط خود پیامبر انجام می‌گرفت. علاوه بر روایات مذکور، مسلم بن حجاج نیشابوری روایتی را از عایشه نقل کرده که نشان دهنده وقوع تحریف و تغییر در قرآن می‌باشد. عایشه می‌گوید:

در زمان رسول خدا آیاتی به این مضمون در قرآن وجود داشت که اگر زنی ۱۰ بار به کودکی شیر می‌داد، آن کودک با فرزندان آن زن محرم می‌شد. این آیات در زمان حضور رسول خدا نسخ شد و آیات جدیدی نازل شد که برای محرم شدن، پنج بار شیردادن را کافی می‌دانست. هنگامی که رسول خدا از دنیا رفتند، این آیات در قرآن وجود داشت و تلاوت می‌شد.<sup>۱</sup>

طحاوی نیز از عایشه نقل می‌کند:

محرمیت با ده مرتبه شیردادن حاصل می‌شد و این در قرآن بود و سپس این مطلب ساقط شد و آیه نازل شد که پنج بار هم برای حرمت کافی است.<sup>۲</sup>

اینکه در روایت طحاوی آمده که «تحریم با ده بار شیردادن ساقط شد» این بدان معناست که حکم آن ساقط شد نه تلاوت آن. و اگر بگوییم تلاوت

---

۱. «عن عمرة عن عائشة أنها قالت: كان فيما أنزل من القرآن عشر-رضعات معلومات يحرم من ثم نسخن بخمس معلومات فتوفي رسول الله ﷺ و هنّ فيما يقرأ من القرآن». صحيح مسلم: ص ۶۶۰، كتاب الرضاع، باب التحريم بخمس رضعات، ح ۳۵۸۲ / ۱۴۵۲ / ۲۴.

۲. «عن عمرة، أن عائشة قالت: كان فيما أنزل من القرآن، ثم سقط «أن لا يحرم من الرضاع إلا عشر-رضعات»، ثم نزل بعد: أو خمس رضعات». مشکل الآثار: ج ۱۱، ص ۴۸۶، ح ۴۵۶۱.

هم نسخ شد با قول عایشه در صحیح مسلم منافات خواهد داشت که عایشه می‌گوید این آیات تا آخر حیات پیامبر ﷺ در قرآن باقی بود. بنابراین مقتضای فهم از مجموع این دو روایت این است که حکم آیه نسخ شدن تلاوت آن. و در صورتیکه اصرار به منافات این دو روایت داشته باشیم، روایات مسلم بر کتب دیگر مقدم است. در نتیجه نسخ آیه تحریم با ده بار شیردادن، نسخ حکم بوده نه نسخ تلاوت، و حال آنکه این آیه هم اکنون در قرآن نیست. و این به معنی کم شدن و تحریف قرآن است.

پس دو سؤال مطرح است:

**سؤال اول:** اگر در زمان پیامبر اکرم ﷺ آیاتی که محرمیت را با ده بار شیر دادن محقق می‌داند، در قرآن بوده و قرائت می‌شدند یعنی از مواردی بودند که حکم آن نسخ شده اما تلاوت آن آیات نسخ نشده است؛ پس چرا در قرآن فعلی این آیات موجود نیست؟ آیا نسخ تلاوت هم شده است؟ اگر بگویید آری، به گفته عایشه این نسخ تلاوت باید بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ بوده باشد و حال آنکه بعد از پیامبر ﷺ نسخ معنی ندارد و همان تحریف است.

پس قائل شدن به اینکه این آیات هم مشمول نسخ حکم بوده و هم مشمول نسخ تلاوت، این همان تحریف است، چراکه نسخ تلاوتی در کار نیست.

**سؤال دوم:** آن آیه‌ای که حکم را به پنج بار شیردادن تغییر داد کجا است؟ طبق کلام عایشه، آن آیه در قرآن بوده؛ اما الآن نیست. آیا این چیزی غیر از تحریف است؟



عالم یمنی که ظاهراً در موضع انفعال قرار گرفته بود به توجیه روایت عایشه پرداخته و گفت: مقصود از این حدیث این است که آن آیه‌ای که تحریم را به پنج بار شیردادن تغییر و تقلیل می‌دهد نیز نسخ تلاوت شد، ولی چون اواخر عمر پیامبر ﷺ بود بسیاری از مردم از نسخ تلاوت آن مطلع نشدند، فلذا در قرآن‌ها موجود بود و پس از پیامبر ﷺ هم تلاوت می‌شد.

گفتم: این ترجمه و توضیح از خودت نیست. این مطلب را از نووی در شرح صحیح مسلم گرفته‌ای.<sup>۱</sup> و البته این برداشت و توضیح نیز اشتباه است؛ چراکه ظاهر عبارت روایت این است که ابتدا با ده بار شیردادن محرمیت می‌آمد و سپس نسخ شد و با پنج بار شیردادن محرمیت می‌آمد اما هنوز آن آیات که ده بار شیردادن را لازم می‌دانست در قرآن بود و تلاوت می‌شد.

و در عبارت صحیح مسلم هیچ اشاره‌ای به این مطلب نشده که آیه تحریم با پنج بار هم نسخ شد اما مردم آن را متوجه نشدند. شما به چه دلیل ادعا می‌کنید که آیه تحریم با پنج بار هم نسخ شد؟! ادعای نسخ دلیل یقینی می‌خواهد و شما هیچ دلیل قطعی بر نسخ شدن این آیه ندارید؟ او سکوت کرد و من ادامه دادم و پرسیدم: آیا شما می‌خواهید بگویید که پیامبر ﷺ در تبلیغ و رساندن قرآن و احکام به مردم کوتاهی کرده‌اند؟

---

۱. «معناه أنّ النسخ بخمس رضعات تأخر انزاله جدا حتى أنّه ﷺ توفّي و بعض الناس يقرأ خمس رضعات و يجعلها قرآناً متلوّاً لكونه لم يبلغه النسخ لقرب عهده فلمّا بلغهم النسخ بعد ذلك رجعوا عن ذلك و أجمعوا على أنّ هذا لا يتلى». المنهاج في شرح صحیح مسلم بن الحجاج: ج ۴، ص ۲۴، کتاب الرضاع، باب ما يحرم الرضاع. شرح حدیث ۱۷/۱۴۵۰.

گفت: خیر.

گفتم: پس این چه حرفی است که می‌گویید: پیامبر ﷺ از دنیا رفتند و بسیاری از مردم خبر نداشتند که آیه تحریم با پنج بار نیز نسخ تلاوت شده است؟! معنای سخن شما این است که پیامبر ﷺ کوتاهی کرده و اعلان عمومی نکرده و نسخ شدن تلاوت این آیات را به اطلاع مردم نرسانده بودند. این روایت به صراحت بر وقوع تحریف دلالت دارد، زیرا عایشه می‌گوید: آیه محرمیت با ده بار نسخ شد و آیه محرمیت با پنج بار نازل شد اما آیه نسخ شده در قرآن موجود بود چراکه تنها حکم آن نسخ شده بود و تلاوت آن نسخ نشده بود و الا اگر تلاوت آن نیز نسخ شده بود، نباید بعد از پیامبر ﷺ در قرآن‌ها باقی می‌ماند.

مطلب دیگر اینکه ما بر تک تک آیات قرآن دلیل متواتر داریم و معتقدیم قرآن به صورت متواتر برای ما نقل شده است و یقین به نزول یک یک آیات آن داریم و در قطعی بودن قرآن به تواتر آن استدلال می‌کنیم. و طبق همین تواتر، آیات ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه را می‌پذیریم. حال شما که ادعا می‌کنید برخی از آیات قرآن نسخ تلاوت شده است آیا دلیل قطعی و یقینی بر این مطلب دارید؟ یا استناد شما به اخبار آحاد است؟ اگر دلیل قطعی و یقینی نداشته باشید، با خبر واحد حتی اگر سندش نیز صحیح باشد، نمی‌توانید نسخ تلاوت را اثبات کنید.

مضافاً بر اینکه پذیرفتن نسخ تلاوت درباره مقدار فراوان و عظیمی از آیات قرآن کریم بسیار مشکل است. آیا می‌توان پذیرفت سوره احزاب که دویست آیه بوده، نزدیک به ۱۳۰ آیه از آن مورد نسخ تلاوت واقع شود و تنها

حدود ۷۰ آیه از آن باقی مانده باشد؟ آیا کلام ابوموسی اشعری درباره حذف دو سوره کامل و بزرگ که یکی به اندازه سوره براءت و دیگری به اندازه یکی از مسبّحات بوده را می توان حمل بر نسخ تلاوت کرد؟

لسان برخی از روایات که در منابع حدیثی شما وجود دارد، دور از معنای نسخ تلاوت است و ظهور در تحریف و حذف دارد. آیا روایت عبد الله بن عمر که می گوید: «برخی از شما می پندارید که قرآن را تماماً یاد گرفته اید و حال آنکه بسیاری از قرآن از بین رفته است. و باید اینگونه بگویید که آن مقدار از قرآن را که آشکار است یاد گرفته ام»<sup>۱</sup>، با نسخ تلاوت سازگار است؟ یا ظهور در حذف و تحریف قرآن دارد؟

بنابراین حمل این دسته از روایات بر معنی «نسخ تلاوت» مقبول نیست. و این روایات ظهور در وقوع تحریف و حذف دارد.

آیا روایت ابن مردویه از ابن مسعود را هم حمل بر نسخ تلاوت می کنی؟  
ابن مردویه از ابن مسعود نقل کرده که :

«ما در عهد پیامبر ﷺ آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup> را اینگونه می خواندیم:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ

۱. «عن ابن عمر قال: لا يقولن أحدكم قد أخذت القرآن كله و ما يدريه ما كله! قد ذهب منه قرآن كثير، ولكن

ليقل قد أخذت منه ما ظهر». الاتقان في علوم القرآن: ج ۲، ص ۴۸، النوع السابع و الاربعون، في

ناسخه و منسوخه.

۲. سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.

فَمَا بَلَّغَتْ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿۱﴾.

ذهبی درباره جمع‌آوری قرآن‌ها در زمان خلیفه سوم می‌نویسد:

عبدالله بن مسعود هنگام جمع‌آوری قرآن توسط زید بن ثابت، به مردم کوفه می‌گفت: قرآن‌های خویش را محافظت کنید تا به دست زید بن ثابت نیفتد؛ و روز قیامت با قرآن‌هایی که محافظت کرده‌اید خدا را ملاقات کنید.<sup>۲</sup>

این کلام ابن مسعود به چه دلیل بوده؟! آیا به نظر او زید بن ثابت قصد داشته در جمع‌آوری قرآن خیانت کند؟ این کلام ابن مسعود را علمای شما نقل کرده‌اند.

شما، محدثین اهل سنت را که این همه روایت درباره تحریف قرآن نقل کرده‌اند، به تحریف متهم نمی‌کنید، اما شیعه را متهم به قول به تحریف قرآن می‌کنید؟!

پس از آنکه عالم وهابی نتوانست از ادعای خویش مبنی بر نسخ تلاوت دفاع کند، گفت: این روایاتی که سیوطی در «الاتقان» نقل کرده مشکل سندی دارد.

---

۱. «ابن مردویه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله ﷺ يا أيها الرسول بلغ ما أنزل اليك من ربك ان عليا مولى المؤمنين و إن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس». مناقب علي بن أبي طالب و ما نزل من القرآن في علي: ص ۲۳۹ و ۲۴۰، سورة المائدة، ذیل آیه ۶۷، ح ۳۴۶ و الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۳، ص ۱۰۹، ذیل آیه ۶۷ سورة مائدة.

۲. «يا أهل الكوفة! اکتُموا المصاحف التي عندکم و غلّوها، فإن الله قال: ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ فالقوا الله بالمصاحف». سير أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۴۸۷، شرح حال عبدالله بن مسعود، ش

در پاسخ به او گفتم:

اولاً: اگر همین مطلب را درباره روایاتی که در منابع شیعه آمده بگوییم، قانع می‌شوی و می‌پذیری؟ اگر ما بگوییم: نسبت به روایات تحریف قرآن که شما می‌گویید در کتب شیعه آمده، همین نظر را داریم، از ما می‌پذیرید؟ چرا شما آن را اصل مسلم می‌دانید؟

ثانیا: برخی از روایات دال بر وقوع تحریف در قرآن در کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم نقل شده است. آیا بخاری و مسلم روایات ضعیف را نیز در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند؟ آیا در کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم روایات ضعیف نیز پیدا می‌شود؟

ثالثا: آیا با وجود تعداد زیاد روایاتی که کتب شما در این باب نقل کرده‌اند، باز هم احتیاج به بررسی سندی هست؟

#### امامت از اصول دین است

عالم یمنی با توجه به مطالب و مستندات فراوانی که درباره تحریف یا عدم قرآن مطرح شد، مناظره و بحث و گفتگو در این باره را پایان یافته دید و به سراغ موضوع دیگری رفت و گفت: شما امامت را از اصول دین می‌دانید و معتقدید پس از رسول خدا ﷺ، حضرت علیؑ و وصیؑ و جانشین ایشان است و منکران امامت بلافصل ایشان را کافر می‌دانید، پس طبق اعتقاد شما، خلفا کافر هستند.

گفتم: تونیز همان روش اسلاف خودت ابن تیمیه را پیش گرفته و هنگامی که در بحث و مناظره درباره یک موضوع شکست می‌خوری،

همانند گنجشکی که هنگام به دام افتادن از شاخه‌ای به شاخه دیگر می‌پرد، موضوع بحث را عوض کرده و فرار می‌کنی.<sup>۱</sup>  
اما در مورد موضوع بحث و سؤالی که مطرح کردی باید بگویم:  
اولاً: قصد تو این است که از من درباره کافر بودن ابوبکر و عمر اقرار بگیری.

ثانیا: خود شما نقل می‌کنید که «اگر کسی بمیرد و بیعت امامی برگردنش نباشد به مرگ جاهلیت مرده است».<sup>۲</sup>

---

۱. صفی‌الدین هندی که از علمای اهل سنت است در مورد کتاب «الحمویة الكبرى» با ابن تیمیه مناظره داشته و به وی می‌گوید: تو در بحث مانند گنجشکی هستی که در لحظه به دام افتادن، به شاخه‌ای دیگر فرار می‌کند. (و لما وقع من ابن تیمیه فی المسئلة الحمویة ما وقع وعقد له المجلس بدار السعادة بین یدی الأمير تنکز و جمع العلماء أشاروا بأن الشیخ الهندی یحضر فحضر و كان الهندی طویل النفس فی التقرير إذا شرع فی وجه یقرره لا یدع شبهة و لا اعتراضاً إلا قد أشار إلیه فی التقرير بحیث لا یتتم التقرير إلا و قد بعد علی المعترض مقاومتة فلما شرع یقرر أخذ ابن تیمیه یعجل علیه علی عادته و ینخرج من شیء إلی شیء فقال له الهندی: ما أراك یا ابن تیمیه إلا کالعصفور حیث أردت أن أقبضه من مکان فرّ إلی مکان آخر و كان الأمير تنکز یعظم الهندی و یعتقده و كان الهندی شیخ الحاضرین کلهم فکلهم صدر عن رأیه و حبس ابن تیمیه بسبب تلك المسئلة و هی التي تضمنت قوله بالجهة و نودي علیه فی البلد و علی أصحابه و عزلوا من وظائفهم». طبقات الشافعیة الكبرى: ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۴، شرح حال شیخ صفی‌الدین هندی ارموی، ش ۱۳۱۹.

۲. این روایت در منابع متعدد حدیثی اهل سنت با عباراتی همچون «من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة»، «من مات و لیس علیه امام مات میتة جاهلیة»، «من مات و لیس علیه امام فإن موتته موة جاهلیة»، «من مات بغير امام مات میتة جاهلیة»، «من مات و لا بیعة علیه مات میتة جاهلیة»، «من مات و لا طاعة علیه مات میتة جاهلیة»، «من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة»، «من مات و لیسست علیه طاعة مات میتة جاهلیة» و... آمده است. برای مطالعه این احادیث می‌توانید به این کتب از اهل سنت

اگر امامت از اصول دین اسلام نیست! چرا کسی که بدون داشتن بیعت با امام از دنیا می‌رود، مرگش مرگ جاهلی است؟ چرا عبدالله بن عمر با یزید بن معاویه بیعت می‌کند؟<sup>۱</sup> و چرا با دست کشیدن روی پاهای حجاج بن یوسف ثقفی با عبدالملک بن مروان بیعت می‌کند؟<sup>۲</sup>

مراجعه کنید: صحیح مسلم: ص ۸۸۳، کتاب الامارة، باب الامر بلزوم الجماعة عن ظهور الفتن و تحذیر الدعاة الى الکفر، ح ۴۷۷۰ / ۱۸۵۱ / ۵۸؛ المعجم الکبیر: ج ۱۹، ص ۳۳۵، ح ۷۶۹، حدیث ذکوان ابوصالح السمان عن معاوية و ج ۱۹، ص ۳۸۸، ح ۹۱۰، حدیث شریح بن عبید عن معاوية؛ المعجم الاوسط: ج ۱، ص ۸۰، ح ۲۲۵ و ج ۴، ص ۲۳۲، ح ۵۸۱۹؛ المستدرک علی الصحیحین: ج ۱، ص ۲۰۴، کتاب العلم، ح ۴۰۳؛ مسند احمد بن حنبل: ج ۲، ص ۱۱۱ و ج ۳، ص ۴۴۶ و ج ۴، ص ۹۶؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار: ج ۸، ص ۶۰۵، کتاب الفتن من کره الخروج فی الفتنه و تعوذ عنها، ح ۹۲؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۵، ص ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳ و ۲۲۵، کتاب الخلافة باب لزوم الجماعة و طاعة الأئمة و النهی عن قتالهم و باب لزوم الجماعة و النهی عن الخروج عن الأمة و قتالهم.

۱. «حدثنا عبيدالله بن معاذ العنبري حدثنا أبي حدثنا عاصم - وهو ابن محمد بن زيد - عن زيد بن محمد عن نافع قال: جاء عبدالله بن عمر إلى عبدالله بن مطيع حين كان من أمر الحرة ما كان زمن يزيد بن معاوية، فقال: اطرحوا لأبي عبدالرحمن وسادة. فقال: إني لم آتكم لأجلس أتيك لأحدثك حديثا سمعت رسول الله ﷺ يقوله، سمعت رسول الله ﷺ يقول: من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيامة لا حجة له و من مات و ليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية». صحیح مسلم: ص ۸۸۳، کتاب الامارة، باب الامر بلزوم الجماعة عن ظهور الفتن و تحذیر الدعاة الى الکفر، ح ۴۷۷۰ / ۱۸۵۱ / ۵۸.

۲. ابن ابی الحدید می‌گوید: عبدالله بن عمر با امیرالمؤمنین بیعت نکرد اما در دوران عبدالملک بن مروان برای عمل به حدیث من مات و لا امام له مات ميتة جاهلية راضی نشد که حتی یک شب را هم بدون بیعت با امام صبح کند، لذا شبانه نزد حجاج بن یوسف ثقفی آمد تا با او که نماینده عبدالملک بن مروان بود بیعت کند. «فإنه امتنع من بيعة علي بن أبي طالب و طرق على الحجاج بابه ليلا ليبيع لعبد الملك كيلا يبيت تلك

اگر امامت از اصول دین اسلام نیست چرا حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از مقام نبوت به مقام امامت رسیدند؟<sup>۱</sup> این ماجرا نشان می دهد که مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است، پس اگر نبوت از اصول است قطعاً امامت نیز از اصول دین اسلام است.

**ثالثاً:** شما فکر می کنید که امامت از اصول دین نیست و به ما اشکال می کنید که چرا منکر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را کافر می دانیم؟ من هم از شما یک سؤال دارم. اگر امامت از اصول دین اسلام نیست، چرا شما کسی را که منکر امامت عمر و ابوبکر باشد، مرتد، کافر و خارج از اصل اسلام می دانید، و خون او را مباح می شمارید؟

اگر امامت از اصول دین اسلام نیست، چرا علمای شما بحث امامت را در کتب اعتقادات و کلام در کنار سایر اصول اعتقادی مثل توحید و نبوت

الليلة بلا إمام زعم لأنه روي عن النبي ﷺ أنه قال: من مات و لا إمام له مات ميتة جاهلية و حتى بلغ من احتقار الحجاج له و استزداله حاله أن أخرج رجله من الفراش فقال: أصفق بيدك عليها. شرح نهج البلاغة: ج ۱۳، ص ۲۴۲، شرح خطبه ۲۳۸ معروف به قاصعه، القول في أسلام أبي بكر و علي عليهما السلام و خصائص كل منهما.

۱. «و أخرج ابن إسحق و ابن أبي حاتم عن ابن عباس قال: الكلمات التي ابتلي بهن إبراهيم فأمتهن: فراق قومه في الله حين أمر بمفارقتهم، و حاجته نمرود في الله حين وقفه على ما وقفه عليه من خطر الأمر الذي فيه خلافتهم، و صبره على قذفهم إياه في النار ليحرقوه في الله، و الهجرة بعد ذلك من وطنه و بلاده حين أمره بالخروج عنهم، و ما أمره به من الضيافة و الصبر عليها، و ما ابتلي به من ذبح ولده. فلما مضى على ذلك كله و أخلصه البلاء قال الله له: ﴿قَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. الدر المنثور في التفسير بالمتأثر: ج ۱، ص ۲۴۵ و ۲۴۶، ذيل آیه ۱۲۴ سوره بقره.



از مناظره تا دستگیری ..... ۵۷

و معاد مطرح کرده اند.<sup>۱</sup> آیا بهتر نیست که بحث در مورد امامت را به کتب فقهی، تاریخی یا اخلاقی واگذار کنند؟  
رابعاً: برخی از علمای شما مثل سبکی و بیضاوی تصریح کرده‌اند که امامت از اصول دین است هر چند این مساله اختلافی است.<sup>۲</sup>

### استدلال به نماز خواندن پشت سر خلفا

سخنم که به اینجا رسید، پرسید: آیا خلفا به خاطر غضب خلافت، گناهکار هستند؟ چطور حضرت علیؓ پشت سرافراد گناهکار نماز می‌خواند؟

در پاسخ به سؤال او گفتم: **أولاً**: شما که گناه و معصیت را بر پیامبر اکرم ﷺ تجویز کردی، چرا ارتکاب معصیت را از خلفا و دیگر صحابه

---

۱. به کتاب‌های المغنی فی أبواب التوحید و العدل: ج ۲۰؛ کتاب السنة عبد الله بن احمد بن حنبل: ج ۲، ص ۵۳۲ - ۵۸۶، هل وصی رسول الله ﷺ؟ ح ۱۲۴۵ - ۱۷۰۷؛ کتاب السنة احمد بن عمرو بن ابی عاصم: ج ۲، ص ۶۱۷ - ۹۲۵، باب ذکر مفارق الجماعة، باب من كنت مولاه فعلي مولاه؛ شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة من الكتاب والسنة وإجماع الصحابة والتابعين من بعدهم: ج ۷، ص ۱۳۶۰، سياق ما روي في بيعة أبي بكر و ترتيب الخلافة و كيفية البيعة و ص ۱۴۰۳، بيعة عمر بن الخطاب و ترتيب خلافته و ص ۱۴۱۹، ترتيب خلافة عثمان بن عفان و ص ۱۴۶۹، ترتيب الخلافة بين الأربعة و كتب دیگر کلامی اهل سنت مراجعه کنید.

۲. «وَأَجَابَ عَنِ الْأَوْلِينَ أَعْنَى الْإِقَامَةِ وَ التَّسْمِيَةِ بِأَنَّهُمَا مِنْ مَسَائِلِ الْفُرُوعِ وَ لَا كُفْرَ وَ لَا بَدْعَةَ فِي مَخَالَفَتِهَا فَلَمْ- تَتَوَافَرَ الدَّوَاعِي عَلَى نَقْلِهَا لِذَلِكَ بِخِلَافِ الْإِمَامَةِ فَإِنَّهَا مِنَ الْأَصُولِ وَ مَخَالَفَتِهَا بَدْعَةٌ». الإبهاج في شرح المنهاج على منهاج الوصول إلى علم الأصول: ج ۲، ص ۳۲۷، الكتاب الثاني في السنة، الباب الثاني في الأخبار، الفصل الثاني فيما علم كذبه.

محال و بعید می دانی؟ اگر کسی نسبت گناه به خلفا و یا برخی صحابه بدهد و لب به اعتراض نسبت به آنان باز کند، حکم به ارتداد وی می کنیید اما اگر کسی بگوید انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ گناهکار بوده اند هیچ عکس العملی در برابر وی نشان نمی دهید!

ثانیاً: نماز خواندن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و اقتدای ایشان به خلفا، هیچ مشکلی را برای شما حل نمی کند؛ زیرا بر اساس روایات و اعتقادات شما نماز را می توان پشت سر هر انسان فاجر و فاسقی خواند. ابوداود سجستانی که یکی از صاحبان کتب سته اهل سنت است از طریق ابوهریره و به نقل از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می نویسد:

«الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ وَاجِبَةٌ خَلْفَ كُلِّ مُسْلِمٍ بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا وَإِنْ عَمِلَ

الْكِبَائِرُ»<sup>۱</sup>

یعنی: نمازهای واجب را پشت سر هر امام جماعتی بخوانید خواه نیکوکار باشد، خواه فاسق و فاجر و اگرچه مرتکب گناهان کبیره شود.

و باز هم ابوهریره از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می کند که: «صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ وَ صَلُّوا عَلَيَّ كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ»<sup>۲</sup>

یعنی: نمازهایتان را پشت سر هر انسان نیکوکار یا فاجر و فاسقی بخوانید و در نماز میّت بر هر فرد فاسق یا نیکوکاری حاضر شوید و با هر امامی به جهاد بروید خواه عادل باشد و خواه فاسق و فاجر.

۱. سنن ابی داود: ص ۷۸، کتاب الصَّلَاة، أبواب الامامة، باب إمارة البرِّ و الفاجر، ح ۵۹۴.

۲. سنن دارقطنی: ج ۲، ص ۵۷، کتاب العیدین، باب صفة من تجوز الصَّلَاة معه و الصَّلَاة علیه، ح ۱۰.

پس اگر حضرت علی علیه السلام در نماز جماعت ابوبکر و عمر شرکت کرده باشند، با توجه به روایات و اعتقادات شما، این شرکت حَقانیت و صداقت آن دو را اثبات نمی‌کند.

### آیا حضرت علی علیه السلام از خلیفه دوم تمجید کرده اند؟!

عالم یمنی وقتی از مسأله نماز خواندن امیرالمؤمنین علیه السلام پشت سر خلفا راه به جایی نبرد، گفت: اگر خلفای سه‌گانه افرادی غاصب و معصیت کار هستند، چرا حضرت علی علیه السلام از خلیفه دوم تعریف کرده است؟ در نهج البلاغه چنین آمده:

«لله بلاد فلان، فلقد قوم الأود و داوی العمد و أقام السنّة و خلف الفتنة و ذهب نقي الثوب قليل العيب أصاب خيرها و سبق شرّها أدّى الله طاعته و اتقاه بحقه، رحل و تركهم في طرق متشعبة لا يهتدى فيها الضالّ و لا يستيقن المهتدى»<sup>۱</sup>.

ترجمه: خدا بلاد فلانی را با برکت گرداند، سوگند که کجی را راست نمود و مرض را علاج کرد و سنت را پیاداشت و فتنه را پشت سرانداخت. از دنیا رفت درحالی‌که پاک جامه بود و عیب‌هایش کم بود. نیکی‌های حکمرانی را گرفت و شرّش را رها نمود. طاعت خدا را بجا آورد و حقّ پرهیزکاری را بجا آورد. از بین مردم رفت و آن‌ها را در راه‌های مختلف به حال خویش وا گذاشت که گمراه در آن هدایت نمی‌شود و کسی هم که راه را یافته به یقین نمی‌رسد.

۱. نهج البلاغه دشتی: خطبه ۲۲۸ و نهج البلاغه فیض الاسلام: خطبه ۲۱۹.

گفتم: **أولاً:** اگر نهج البلاغه را قبول داری! خطبه شقشقیه<sup>۱</sup> نیز در نهج البلاغه آمده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در فقرات متعددی از این خطبه هر سه خلیفه را به شدت مذمت فرموده و آنان را شایسته خلافت نمی‌دانند و شخصیت و عملکرد آنان را زیر سؤال برده‌اند.  
آن حضرت می‌فرماید:

«آگاه باشید به خدا سوگند ابوبکر، جامه خلافت را برتن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می‌دارد پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود. و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند. و زمان گذشت تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به

---

۱. خطبه سوم نهج البلاغه که حضرت در آن بیان می‌فرماید که ابوبکر بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلافت را غصب کرد و در ادامه به اعتراض به عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان می‌پردازد.

پسر خطاب سپرد. شگفتا ابوبکر که (برای ظاهرسازی) در حیات خود از مردم می خواست بیعتشان با او را پس بگیرند و می گفت: شایسته خلافت نیست، چگونه در هنگام مرگ خلافت را به عقد دیگری درآورد (و خود را شایسته تعیین خلیفه بعد از خود می دانست)؟!

سرانجام اولی حکومت را به راهی درآورد، و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود. زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می کند.

سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهملی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند و من در این مدت طولانی محنت زار و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آنکه روزگار عمرهم سپری شد.

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم. پناه بر خدا از این شورا که عمر برای تعیین خلیفه تشکیل داد. در کدام زمان در عدم صلاحیت شخص اولشان در خلافت تردید داشتم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند و در صف آنها قرارم دهند؟!

ناچار باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آنها (سعد بن ابی وقاص) با کینه ای که از من داشت روی برتافت، و دیگری (عبدالرحمن بن عوف که شوهر خواهر عثمان بود) بخاطر

نسبت دامادی، عثمان را بر حقیقت برتری داد و دیگرانی که نام بردنشان ناخوشایند است نیز با آن‌ها همکاری کردند. تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلوییش از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی امیه به پا خاستند و همراه او بیت المال را خوردند و برباد دادند، چون شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری بیفتد، عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت»<sup>۱</sup>. آن حضرت در مواضع دیگر نیز خلفای سه‌گانه را مذمت فرموده‌اند. ایشان می‌فرمایند:

«حاکمان قبل از من اعمال زشتی را انجام دادند و عمداً با رسول خدا ﷺ مخالفت کرده و سنت پیامبر ﷺ را تغییر دادند»<sup>۲</sup>.  
ثانیاً: نهج البلاغه مجموعه‌ای بسیار ارزشمند از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام است که توسط سید رضی رحمته الله علیه جمع‌آوری شده اما راه برای بررسی سندی روایات آن بسته نیست و نمی‌توان قطع داشت که این جملات که شما نقل کردید یقیناً از امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده باشد. مرحوم شوشتری رحمته الله علیه درباره همان فقره که شما برای اثبات مدّعی خود به آن استناد کردی، می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه، قسمت‌هایی از خطبه سوم معروف به خطبه شقشقیه.

۲. «قد عملت الولاية قبلي أعمالاً خالفوا فيها رسول الله ﷺ متعمدين لخلافه، ناقضين لعهد، مغيرين لسنته».

الکافی: ج ۸، ص ۵۹، خطبه لأمیر المؤمنین علیه السلام، ح ۲۱.

نسبت این کلام به حضرت علی علیه السلام ثابت نیست<sup>۱</sup> و آنچه در این باره نقل شده خلاف درایت و اخبار متواتر و سیره محفوف به قرائن و شواهد است. چطور ممکن است امیرالمؤمنین علیه السلام این جملات را در مدح خلیفه دوم فرموده باشند و حال آنکه معاویه در نامه‌ای خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نویسد: «تواز خلافت عمر دل چرکین بودی»<sup>۲</sup>.

**ثالثاً:** در جمله‌ای که شما گمان می‌کنی در تعریف و تمجید از خلیفه دوم است، هیچ اشاره‌ای به نام عمر بن خطاب نشده است و احتمال دارد حضرت علی علیه السلام این فقره را درباره شخص دیگری فرموده باشند. مرحوم حاج حبیب الله خوئی در کتاب «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة» که شرح بسیار مفصلی بر نهج البلاغة است، می‌فرماید: «امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد مختلفی از مالک اشتر تعریف و تمجید نموده‌اند و احتمال دارد فقره مورد بحث و تعریف‌ها و تمجیدهای مذکور در آن نیز درباره مالک اشتر باشد»<sup>۳</sup>.

---

۱. «أقول: انما الكلام في أصل الخبر و تحقق نسبة العنوان اليه عليه السلام». بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة: ج ۹، ص ۴۸۱، الفصل التاسع والعشرون، فيما يتعلّق بعثمان و عمر، العنوان ۲۶ من الخطبة ۲۲۸.

۲. «و بالجمله جميع ما روه من هذا الخبر أو ما كان من قبيله خلاف الدراية و الأخبار المتواترة و السير المحفوفة بالقرائن و الشواهد، و كيف يصحّ العنوان و قد كتب معاوية اليه عليه السلام: ثمّ كرهت خلافة عمر و حسدته و استطلت مدّته و سررت بقتله و أظهرت الشّاتة بمصابه». بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة: ج ۹، ص ۴۸۳، الفصل التاسع والعشرون، فيما يتعلّق بعثمان و عمر، العنوان ۲۶ من الخطبة ۲۲۸. «ثمّ كرهت خلافة عمر و حسدته و استطلت مدته و سررت بقتله و أظهرت الشّاتة بمصابه حتى إنك حاولت قتل ولده لأنّه قتل قاتل أبيه». شرح نهج البلاغة: ج ۱۵، ص ۱۸۶، كتاب معاوية إلى علي عليه السلام.

۳. «و عليه فلا يبعد أن يكون مراده عليه السلام هو مالك بن الحرث الأشتر، فلقد بالغ في مدحه و ثنائه في غير واحد

مرحوم دشتی یکی از مترجمان نهج البلاغه نیز خطبه و فقرات محلّ بحث را درباره سلمان فارسی و شرح حالی از این صحابی بزرگ و یار امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند.<sup>۱</sup>

رابعا: بر فرض هم که امیرالمؤمنین علیه السلام این جملات را در وصف عمر گفته باشند، به خاطر جوّ جامعه و از روی توریه بوده، چراکه بسیاری از اهالی کوفه معرفت واقعی به حقایق نداشتند تا جائیکه امیرالمؤمنین علیه السلام برای معرفی خود و آگاه کردن مردم مجبور می‌شود از کسانی که در غدیر حاضر بودند بخواهد تا از جا بلند شده و شهادت دهند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر که من مولای اویم پس علیّ، مولای اوست».

آن حضرت در برابر بدعت‌های فراوانی که توسط حاکمان قبلی در جامعه ایجاد شده بود قرار داشتند. برخی از این بدعت‌ها به عنوان سنت و عبادت در جامعه مطرح بود و فضای جامعه با این بدعت‌ها انس داشت و مقابله کردن با آن کاری دشوار بود.

ابن ابی الحدید می‌گوید: عده‌ای در کوفه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند:

شخصی را معین کنید که به امامت او نماز تراویح را بخوانیم و حضرت به آنان فرمودند: این کار بدعت است. آنان به مسجد آمدند و از بین خود امام جماعتی را تعیین کردند و مشغول نماز تراویح شدند. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام امام مجتبی علیه السلام را

---

من کلماته». منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة: ج ۴، ص ۶۲۷، ذیل خطبه ۲۲۶، المعنی.

۱. نهج البلاغة ترجمه محمد دشتی: ص ۳۳۰، خطبه ۲۲۸، خصائص سلمان الفارسی.



فرستادند تا مانع شوند، شروع کردند به فریاد زدن و شعار «واعمره»  
سردادند.<sup>۱</sup>

مرحوم فیض الاسلام در ترجمه نهج البلاغة به این مطلب اشاره کرده و  
می فرماید:

این کلام حضرت از راه توریه بوده است. امیرالمؤمنین به گونه ای  
سخن گفتند که در ظاهر او را ستوده اند اما در واقع و باطناً او را  
توییخ و سرزنش نموده اند.<sup>۲</sup>

---

۱. «و قدروي أن أمير المؤمنين عليه السلام لما اجتمعوا إليه بالكوفة فسألوه أن ينصب لهم إماما يصلي بهم نافلة شهر رمضان زجرهم و عرفهم أن ذلك خلاف السنة فتركوه و اجتمعوا لأنفسهم و قدموا بعضهم فبعث إليهم ابنه الحسن عليه السلام فدخل عليهم المسجد و معه الدرّة فلما رأوه تبادروا الأبواب و صاحوا و اعمره». شرح نهج البلاغة: ج ۱۲، ص ۲۸۳. «... والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة و أعلمتهم أن اجتماعهم في التوافل بدعة فتنادى بعض أهل عسكري ممن يقاتل معي يا أهل الإسلام غيرت سنة عمر ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوعا و لقد خفت أن يثوروا في ناحية جانب عسكري ما لقيت من هذه الأمة من الفرقة و طاعة أئمة الضلالة و الدعاة إلى النار...». الكافي: ج ۸، ص ۶۲ و ۶۳، كتاب الروضة، ح ۲۱، خطبة لأمر المؤمنين عليه السلام في الفتن و البدع. «عن حريز عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليه السلام قال: لما كان أمير المؤمنين عليه السلام في الكوفة أتاه الناس فقالوا: اجعل لنا إماما يؤمننا في شهر رمضان فقال: لا و نهاهم أن يجتمعوا فيه، فلما أمسوا جعلوا يقولون: ابكوا في رمضان و امضانا، فأتاه الحارث الأعور في أناس فقال: يا أمير المؤمنين ضجّ الناس و كرهوا قولك. فقال عند ذلك: دعوهم و ما يريدون ليصلي بهم من شاءوا، ثم قال: فمن «يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا». تفسير عياشي: ج ۱، ص ۲۷۵، من سورة النساء، ح ۲۷۲.

۲. «از سخنان آن حضرت عليه السلام است (درباره عمر که از راه توریه فرموده یعنی در ظاهر مینماید که او را ستوده، ولی باطناً توییخ و سرزنش نموده، از اینرو این سخن با آنچه در خطبه سوم فرموده منافات

و سخن آخر اینکه انتهای این خطبه و فقره «ترکهم فی طرق متشعبة لایهتدی فیها الضّالّ» نیز نه تنها ظهور در مدح ندارد بلکه ظهور آن در مذمت است، چراکه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خلیفه دوم، مردم را در راه-های متفاوت رها کرد که کسی در آن ها هدایت نخواهد شد.

خامسا: برخی از مورخین اهل سنت این جملات را منسوب به شخص دیگری غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته اند.

طبق نقل بلاذری، طبری و ابن کثیر سه تن از مورخان بزرگ اهل سنت جملات مذکور را دختر ابوحنبله<sup>۱</sup> در عزا و رثای عمر بن خطاب گفته و ربطی به امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد.<sup>۲</sup>

عالم یمنی گفت: هرچند در برخی نقل ها این کلام به دختر ابوحنبله نسبت داده شده اما طبق نقل طبری و ابن کثیر، حضرت علی علیه السلام سخنان او

ندارد)). ترجمه و شرح نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام: ص ۷۱۲، ذیل خطبه ۲۱۹.

۱. برخی منابع بجای «ابوحنبله»، «ابوحنبله» ذکر کرده اند.

۲. «قال علي بن محمد المدائني: عن ابن داب و سعيد بن خالد، عن صالح بن كيسان عن المغيرة بن شعبة قال: لما مات عمر بكته ابنة أبي خثيمة فقالت: واعمره، أقام الأود و أبر العهد، أمات الفتن و أحيا السنن، خرج نقي الثوب برياً من العيب». البداية و النهاية: ج ۷، ص ۱۴۴، وقائع سنه ثلاث و عشرين، ذكر بعض ما رثي به. «المدائني قال: لما مات عمر ندبته ابنة أبي حنبله فقالت: واعمره أقام الأود و أبرأ العمدة و أمات الفتن و أحیی السنن، واعمره خرج من الدنيا نقي الثوب برياً من العيب». أنساب الأشراف: ج ۱۰، ص ۴۳۰، أبو حفص عمر بن الخطاب، مصرع عمر. «حدثني عمر، قال حدثنا علي، قال: حدثنا ابن داب و سعيد بن خالد، عن صالح بن كيسان، عن المغيرة بن شعبة، قال: لما مات عمر بكته ابنة أبي حنبله، فقالت: واعمره! أقام الأود، و أبرأ العمدة، أمات الفتن، و أحيا السنن، خرج نقي الثوب، برياً من العيب». تاريخ طبری: ج ۲، ص ۵۷۵، السنة الثالثة و العشرون، من ندب عمر و رثاه، ذكر بعض ما رثي به.

را تأیید کردند.<sup>۱</sup>

در جوابش گفتم: مرحوم شوشتری رحمته الله که شرحی بر نهج البلاغة دارد، این سؤال را جواب داده‌اند. ایشان به سه نکته اشاره می‌فرماید:

**اولاً:** نقل طبری و هم مسلکانش را نمی‌توان علیه شیعه پذیرفت، چراکه آنان طرف دعوا و متهم هستند و اگر مطلبی را به نفع خود نقل کنند، نمی‌توان آن را بر علیه شیعه به کار برد.

**ثانیا:** طبق تاریخ طبری و ابن کثیر، آن حضرت فقط جمله «عمر از خلافتش خیر دید و از شرور حکومت در امان ماند» را تأیید کرده‌اند و از این جمله نمی‌توان مدح خلیفه دوم را برداشت کرد، چراکه خلافت و سلطنت هم خیر دارد و هم شرّ دارد، مثلاً خروج طلحه و زبیر از شرور خلافت بود که عمر از آن جان سالم بدر برد به این شکل که آن دورا در مدینه نگاه داشت و حتی نگذاشت به جنگ بروند و در راحتی خلافت کرد و سختی به او نرسید. و این جمله نظیر آن عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شمشقیه است که می‌فرماید: «لشدّ ما تشظرا ضرعیها»، یعنی عمر و ابوبکر به سختی پستان خلافت را دوشیدند و از خلافت منافع بسیاری بردند و سختی‌های حکومت داری به آنان نرسید.

---

۱. «قال: فقال علي بن أبي طالب: والله لقد صدقت، ذهب بخيرها، ونجا من شرها، أما والله ما قالت ولكن قولت». البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۴۵، وقائع سنة ثلاث و عشرين، ذكر بعض ما رثي به. (قال: وقال المغيرة بن شعبة: لما دفن عمر أتيت علياً وأنا أحب أن أسمع منه في عمر شيئاً، فخرج بينفص راسه و لحيته و قد اغتسل، و هو ملتحف بثوب، لا يشك أن الأمر يصير اليه، فقال: یرحم الله ابن الخطاب! لقد صدقت ابنة أبي حثمة، لقد ذهب بخيرها، و نجا من شرها، أما والله ما قالت، و لكن قولت». تاریخ طبری: ج ۲، ص ۵۷۵، السنة الثالثة و العشرون، من ندب عمر و رثاه، ذكر بعض ما رثي به.

**ثالثاً:** در همان نقل ابن کثیر و طبری آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: این جملات را به دختر ابوحثمه یاد داده‌اند تا بگوید.<sup>۱</sup> و این خود کنایه‌ای از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام محسوب می‌شود، یعنی من می‌دانم که شما به دنبال تبرئه کردن عمر بن خطاب هستید.

**آیا حضرت علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند؟!**

عالم یمنی گفت: اگر خلافت حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام بود، چرا با ابوبکر بیعت کرد؟

گفتم: اولاً: اصل بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر معلوم نیست، بلکه کسی که کمترین اطلاعاتی از منابع تاریخ و حدیث اهل سنت داشته باشد، می‌داند که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خلافت ابوبکر معترض بودند و به هیچ وجه حاضر به بیعت نبودند.

طبری می‌نویسد:

عمر بن الخطاب با جماعتی آمد تا از امیرالمؤمنین علیه السلام برای ابوبکر

---

۱. «و أمّا ما نقله عن الطبري فمع أنّ رواية المخالف لنفسه غير مقبولة، لا يفهم منه سوى أنّه علیه السلام صدق من قول ابنة أبي خيثمة جملة ذهب بخيرها و نجا من شرّها، حتى إنّه علیه السلام قال: ما قالته و لكن قولته. يعني ما قالته من نفسها، و لكن حملت على قوله، و ليس تحته شيء، لأن معناه أنّ في الخلافة و السلطنة خيراً و شرّاً، و لكنّ عمر ذهب بخيرها و نجا من شرّها بحبسه مثل طلحة و الزبير عن الخروج عن المدينة، حتّى إلى الجهاد لئلاّ يخرجوا عليه و أحدث شوری موجبة لتقص الامور عليه علیه السلام و ليس قوله علیه السلام ذهب بخيرها و نجا من شرّها إلاّ نظير قوله علیه السلام فيه و في صاحبه في الشقشقية: لشدّ ما تشطرا ضرعياها». بهج- الصباغة في شرح نهج البلاغة: ج ۹، ص ۴۸۲، الفصل التاسع و العشرون، فيما يتعلّق بعثمان و عمر، العنوان ۲۶ من الخطبة ۲۲۸.

بیعت بگیرد، زیرا عده‌ای از صحابه در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام تحصن کرده و به همراه خود حضرت علیه السلام حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند و عمر تهدید کرد که اگر بیعت نکنید منزل را به آتش می‌کشم.<sup>۱</sup>

مسعودی می‌گوید:

بعد از امتناع حضرت علی علیه السلام از بیعت، به منزل آن حضرت هجوم آوردند و درب منزل را به آتش کشیدند و فاطمه زهرا علیها السلام را با درب منزل فشار دادند تا فرزندش محسن علیه السلام را سقط کرد. حضرت علی علیه السلام را به زور از منزل خارج کرده و ایشان را تهدید به قتل کردند و آن حضرت دست خویش را مشت کرده بودند و چون نتوانستند مشت حضرت را باز کنند دست ابوبکر را به عنوان بیعت روی مشت حضرت کشیدند.<sup>۲</sup>

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت کرده، نیازی به لشکرکشی و حمله به

---

۱. «حدثنا ابن حميد قال حدثنا جرير عن مغيرة عن زياد بن كليب قال: أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ وفيه طلحة و الزبير و رجال من المهاجرين فقال: والله لأحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه». تاريخ طبري: ج ۲، ص ۲۳۳، ذكر الأخبار الواردة باليوم الذي توفي فيه رسول الله صلى الله عليه وآله و مبلغ سنة يوم وفاته.

۲. «فأقام أمير المؤمنين علیه السلام و من معه من شيعته في منزله بما عهد اليه رسول الله صلى الله عليه وآله فوجهوا إلى منزله فهجموا عليه و أحرقوا بابه و استخرجوه منه كرهاً و ضغطوا سيّدة النساء بالبواب حتى اسقطت محسناً و أخذوه بالبيعة فامتنع و قال: لأفعل. فقالوا نقتلك. فقال: إن تقتلوني فأني عبد الله و أخو رسوله. و بسطوا يده فقبضها و عسر عليهم فتحها فمسحوا عليها و هي مضمومة». إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب علیه السلام: ص ۱۲۳ و ۱۲۴، في الحوادث التي اعقبت وفاة النبيّ.

خانه فاطمه زهرا علیها السلام و هیزم جمع کردن و آتش زدن خانه نبود!  
ثانیا: برفرض هم بپذیریم که حضرت علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرده، ما معتقدیم موقعیت و شرائط زمانی ایجاب کرده است و حضرت از روی اختیار با ابوبکر بیعت نکرده، بلکه مجبور شده بودند. محمد بن اسماعیل بخاری می گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام تا شش ماه با ابوبکر بیعت نفرمودند و هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام به شهادت رسیدند و امیرالمؤمنین علیه السلام دیدند که گوئی مردم دیگر ایشان را نمی شناسند و با آن حضرت همراهی نمی کنند، مجبور به بیعت شدند.<sup>۱</sup>

اگر حضرت علی علیه السلام خلافت ابوبکر را قبول داشت چرا بنا به گفته بخاری تا زمانی که فاطمه زهرا علیها السلام زنده بودند با ابوبکر بیعت نکرد؟ چرا پس از شش ماه و بعد از شهادت فاطمه زهرا علیها السلام بیعت کردند؟<sup>۲</sup> بنابراین اگرهم برفرض بیعت کرده باشند، با اکراه و پس از گذشت شش ماه بوده است و ابداً از روی رضایت نبوده است.

مسعودی می گوید:

---

۱. «...و كان لعليّ من الناس وجه حياة فاطمة فلما توقّيت استنكر عليّ وجه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر و مبايعته و لم يكن يبائع تلك الأشهر فأرسل إلى أبي بكر أن اتنا و لاياتنا أحد معك كراهية لمحضر-عمر...»  
صحيح البخاري: ص ۸۵۶، كتاب المغازي، باب غزوة خيبر، ح ۴۲۴۱/۴۲۴۰.

۲. طبق نقل بخاری حضرت زهرا علیها السلام شش ماه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند اما طبق نقل های معتبر شیعه شهادت آن حضرت علیها السلام تا شش ماه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طول نکشید و تاریخ شهادت حضرت زهرا علیها السلام ایامی مانند چهل یا چهل و پنج و یا هفتاد و پنج و یا نود و پنج روز بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمودند: تو با نشستن در مسند حکومت و بیعت گرفتن از مردم، امور ما را فاسد کردی.<sup>۱</sup>

محمد بن اسماعیل بخاری می گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمودند: تو مستبدانه و خودرأی بر جایگاه خلافت نشست و در این مسئله حقوق ما را مراعات نکردی.<sup>۲</sup> و فرمودند: این کار ابوبکر موجب خشم و غضب ما شد.<sup>۳</sup>

تمامی این کلمات بیانگر عدم رضایت آن حضرت از خلافت ابوبکر است.

**ثالثاً:** امامت مقامی نیست که قابل واگذاری باشد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخواهند از واگذاری آن به ابوبکر راضی شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام امام واقعی بودند و ابوبکر جایگاه خلافت ظاهری را از ایشان غصب کرد و حال آنکه حکومت، خلافت و ریاست ظاهری از آن امام است. ریاستی که به وسیله یک یا دو نفر برای خلیفه اول تثبیت شد، او را امام مسلمین نمی گرداند.

۱. «و لما بویع أبو بکر فی یوم السقیفة و جدت البیعة له یوم الثلاثاء علی العامة خرج علی فقال: أفسدت علینا أمورنا و لم تستشر و لم ترع لنا حقاً فقال أبو بکر: بلی، و لکنی خشیت الفتنة، و کان للمهاجرین و الانصار یوم السقیفة خطب طویل و مجاذبة فی الإمامة، و خرج سعد بن عبادة و لم یبایع، فصار إلى الشام، فقتل هناك فی سنة خمس عشرة، و لیس کتابنا هذا موضعاً لخبر مقتله و لم یبایعه أحد من بنی هاشم حتی ماتت فاطمة علیها السلام. مروج الذهب: ج ۲، ص ۳۲۹، ذکر خلافة أبي بکر، یوم السقیفة.

۲. «ولکنک استبددت علینا بالامر و کنا نری لقرابتنا من رسول الله نصیباً». صحیح البخاری: ص ۸۵۶، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ح ۴۲۴۱/۴۲۴۰.

۳. «و لکننا نری لنا فی هذا الامر نصیباً، فاستبد علینا، فوجدنا فی أنفسنا». صحیح البخاری: ص ۸۵۶، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ح ۴۲۴۱/۴۲۴۰.





خلافت را مُلک عاص (پادشاهی ستمگرانه) می‌داند، قرار دهیم، نتیجه می‌گیریم که پادشاهی معاویه، پادشاهی ستمگرانه‌ای بود.

عالم یمنی وقتی متوجه شد ماجرای رضایت حضرت علی علیه السلام به خلافت ابوبکر و بیعت کردن با او توهمی بیش نبوده و مستندات و مدارک فراوانی برخلاف آن وجود دارد، گفت: اگر مطالب شما را بپذیریم معنایش این خواهد بود که سعد بن عباده از علی علیه السلام شجاع‌تر بود، زیرا سعد بن عباده تا آخر عمرش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و روی حرفش پافشاری کرد، اما علی علیه السلام پس از شش ماه بیعت کرد.

گفتم: اولاً: پس قبول داری که افراد دیگری غیر از علی علیه السلام هم بودند که با ابوبکر و خلافتش مخالف بودند و بیعت نکردند.

ثانیاً: مطالبی که مبنی بر مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر گفتم حرفهای من نبود، بلکه سخنان علمای بزرگ شما همچون بخاری و طبری و... بود.

ثالثاً: همه مسلمانان معتقدند که حضرت علی علیه السلام شجاع‌ترین صحابه بود؛ ولی لازمه شجاعت دست زدن به هر اقدامی نیست. اگر انسان بدون لحاظ موقعیت و شرایط دست به کارهای نسنجیده و بدون فکر و خطرناک بزند تهور به خرج داده است نه شجاعت. انسان شجاع باید موقعیت و شرایط را بسنجد و در هر موقعیتی کار متناسب با آن موقعیت را انجام دهد. اگر حضرت علی علیه السلام جامعه را از راهنمایی‌های خویش محروم می‌فرمودند،

---

فأدخل کتابي علی عمر بن عبدالعزیز فسّر به و أعجبه». مسند أحمد: ج ۴، ص ۲۷۳، مسند الکوفین، حدیث النعمان بن بشیر.

جامعه با مصیبت عظیم تری مواجه می شد، لذا حضرت می بایست طوری رفتار می کردند که بتوانند آنجا که باید، به داد مشکلات جامعه به ظاهر اسلامی برسند.

**رابعاً:** سعد بن عباد که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، در نهایت توسط آنان ترور شد و قتل او به گردن جتّیان افتاد. او را کشته و اعلام کردند که جنّها در تاریکی به سمت او تیراندازی کردند و هیچ کس اعتراضی نکرد و به ماجرای قتل او رسیدگی نشد.<sup>۱</sup> اگر حضرت امیر علیه السلام به قول شما پس از شش ماه بیعت کرده باشند، یکی از دلایلش این بوده که احتمال ترور ایشان وجود داشت و در نهایت هم خون ایشان پایمال می شد و اثری از حقّ باقی نمی ماند.

### نقد ابن تیمیّه

عالم یمنی گفت: بالاخره از آوردن دلیل بر عصمت ائمه سرباز زد؟

۱. «وهو الذي حاولت الأنصار إقامته في الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ، ولم يبايع أبابكر حين بويع ، وخرج إلى حوران ، فمات بها ، قيل قتلته الجن لأنه بال قائما في الصحراء ليلا ، ورووا بيتين من شعر قيل إنهما سمعا ليلة قتله ، ولم يرقائهما :  
نحن قتلنا سيد الخزرج \* سعد بن عبادة  
ورميناه بسهمين فلم \* نخطئ فؤاده  
ويقول قوم : إن أمير الشام يومئذ كمن له من رماه ليلا ، وهو خارج إلى الصحراء بسهمين فقتله  
لخروجه عن طاعة الامام ، وقد قال بعض المتأخرين في ذلك :  
يقولون سعد شكّت الجن قلبه  
ألا ربما صححت دينك بالغدر  
وما ذنب سعد أنه بال قائما  
ولكن سعد لم يبايع أبابكر  
وقد صبرت من لذة العيش أنفس  
وما صبرت عن لذة النهى والامر  
شرح نهج البلاغة: ج ۱۰، ص ۱۱۱، شرح خطبه ۱۸۳، ذكر سعد بن عبادة ونسبه.

گفتم: باز هم اجازه ندادی و از شاخه‌ای به شاخه دیگر پریدی. همان شیوه ابن تیمیه را به کار گرفتی که هر وقت در بحث کم می‌آورد از این شاخه به آن شاخه می‌رفت.

گفت: ابن تیمیه شخصیت مورد قبولی است و کسانی که مخالف ابن تیمیه بودند و او را رد کردند، قابل اعتنا نیستند.

گفتم: حصنی شافعی، ابن حجر هیثمی و دیگر علمای اهل سنت او و نظراتش را رد می‌کنند.

حصنی شافعی می‌گوید:

سخن برخی از بزرگان که گفته‌اند: ابن تیمیه کافر مطلق است، کلام بعیدی نیست.<sup>۱</sup>

ابن حجر هیثمی درباره ابن تیمیه می‌گوید:

این مُلحد خدانشناس از حدود و سیاق شریعت تعدی کرده و او و طرفدارانش بر بدترین گمراهی هستند. خدا پیروان او را خوار کند و زمین را از امثال آنان پاک گرداند.<sup>۲</sup>

---

۱. «و أن ابن تیمیة الذي كان يوصف بأنه بحر في العلم لا يستغرب فيه ما قاله بعض الأئمة عنه من أنه زندیق مطلق و سبب قوله ذلك أنه تتبع كلامه فلم يقف له على اعتقاد؛ حتى أنه في مواضع عديدة يكفر فرقة و يضلّلها وفي آخر يعتقد ما قالته أو بعضه مع أن كتبه مشحونة بالتشبيه و التجسيم و...». دفع شبه من شبه و تمرد: ص ۱۲۵ و ۱۲۶، قول ابن تیمیه بالتنفرقة في احترام النبي ﷺ بين حياته و موته و تكفيره الصحابة و التابعين و الائمة الاربعة.

۲. «و إياك أن تصغي إلى ما في كتب ابن تیمیة و تلميذه ابن قيم الجوزية و غيرهما ممن اتخذ إلهه هواه و أضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله و كيف تجاوز هؤلاء الملحدون الحدود و تعدوا الرسوم و خرّقوا سياج الشريعة و الحقيقة فظنوا بذلك أنهم على هدى من ربهم

گفت: قبول دارم، اما من حیث المجموع باید گفت: کسانی که او را رد می کنند قابل توجه نیستند و ارزش و احترامی ندارند.

گفتم: حصنی و ابن حجر هیتمی از علمای معروف اهل سنت هستند و حدّ اقل این مطلب ثابت می شود که ابن تیمیة مورد قبول جمعی از علمای اهل سنت نبوده است. ابن حجر هیتمی پس از آمدن به مکه، امام الحرمین بود و در مکه کرسی درس و افتاء داشت.<sup>۱</sup>

و اگر حصنی و ابن حجر هیتمی را قبول نداری! ابن حجر عسقلانی را نمی توانی قبول نداشته باشی.

ابن حجر عسقلانی می گوید:

«افترق الناس حول ابن تیمیة، فمنهم من نسبه إلى التجسیم، ومنهم

من نسبه إلى الزندقة و منهم من نسبه إلى التفاق».<sup>۲</sup>

---

و ليسوا كذلك بل هم على أسوأ الضلال و أقبح الخصال و أبلغ المقت و الخسران و أنهى الكذب و البهتان، فخذل الله متبعه و طهر الأرض من أمثالهم». الفتاوى الخديئية: ص ٤٨٠ و ٤٨١، نرم افزار و ص ٢٠٣ و ٢٠٤ كتاب، مطلب في عقيدة الإمام أحمد (از المكتبة الشاملة).

١. «ثم انتقل الى مكة سنة ٩٤٠ هـ. و اقام فيها، و كان اماماً للحرمين، يدرس و يفتى، و يؤلف». مقدّمه الصواعق المحرقة (ترجمة المؤلف): ص ٦.

٢. «و أطلق ابن تیمیة إلى الشام و افترق الناس فيه شیعاً فمنهم من نسبه إلى التجسیم لما ذكر في العقيدة الحموية و الواسطية و غیرهما من ذلك كقوله: أن اليد و القدم و الساق و الوجه صفات حقيقية لله و أنه مستوی على العرش بذاته، فقيل له: يلزم من ذلك التحيز و الانقسام؟ فقال: أنا لا أسلم أن التحيز و الانقسام من خواص الأجسام فالذم (فألزم) بأنه يقول بتحيز في ذات الله. و منهم من ينسبه إلى الزندقة لقوله: أن النبي ﷺ لا يستغاث به و أن في ذلك تنقيصاً و منعاً من تعظيم النبي ﷺ و كان أشد الناس عليه في ذلك النور البكري فإنه لما عقد له المجلس بسبب ذلك قال بعض الحاضرين: يعذر. فقال البكري: لا معنى لهذا القول فإنه إن كان تنقيصاً يقتل و إن لم يكن تنقيصاً لا يعذر و منهم من ينسبه إلى النفاق لقوله

یعنی مردم و مسلمانان در مورد ابن تیمیه به چند دسته تقسیم شده و نظرات مختلفی درباره او دارند. گروهی او را از مجسمه می‌دانند و معتقدند ابن تیمیه قائل به جسم بودن خدا بود. گروهی دیگر او را زندق و کافر می‌دانند زیرا ابن تیمیه استغاثه و پناه بردن به پیامبر ﷺ را انکار می‌کرد و آن حضرت را تحقیر و تنقیص کرده است. گروه دیگری از مسلمانان ابن تیمیه را به خاطر اهانتش به امیرالمؤمنین علیه السلام و با توجه به سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده بودند: «یا علی هرکس تو را دوست نداشته باشد و نسبت به تو بغض داشته باشد منافق است» منافق می‌دانند.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «لسان المیزان» به دشمنی ابن تیمیه با امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده و می‌گوید:

«ابن تیمیه در صدد ردّ کتاب علامه حلی که در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده، بوده اما احادیثی را که از نظر سندی خوب هستند ردّ کرده و در برخی موارد منجر به تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام شده است.»<sup>۱</sup>

---

في عليّ ما تقدم و لقوله: أنه كان مخذولاً حيث ما توجه و أنه حاول الخلافة مراراً فلم يبلها و إنما قاتل للرياسة لا للديانة و لقوله: أنه كان يحب الرياسة و أن عثمان كان يحب المال و لقوله: أبو بكر أسلم شيخاً يدري ما يقول و عليّ أسلم صبيّاً و الصبي لا يصح إسلامه على قول و بكلامه في قصة خطبة بنت أبي جهل و مات ما نسبها من الثناء على... و قصة أبي العاص بن الربيع و ما يؤخذ من مفهومها، فإنه شنع في ذلك فألزمه بالتناق لقوله صلی الله علیه و آله: «ولا يبغضك إلا منافق...». الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: ج ۱، ص ۱۵۵، ذكر من اسمه احمد، احمد بن عبدالحليم بن السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن تيمية الحراني ثم الدمشقي، ش ۴۰۹.

۱. «طلعت الرد المذكور فوجدته كما قال السبكي في الاستيفاء، لكن وجدته كثير التحامل إلى الغاية في ردّ

گفت: تنقیص و انتقاص افراد ایرادی ندارد، چون انتقاص به معنای پیراستن شخص از غلوهایی است که برای آن شخص قائل می‌شوند. گفتم: اگر به گفته شما انتقاص امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد ندارد! پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله انتقاص علی علیه السلام توسط برخی صحابه را تحمل نکردند و ناراحت شدند و انتقاص حضرت علی علیه السلام را انتقاص خود دانستند؟  
طبرانی گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر انتقاص امیرالمؤمنین علیه السلام غضبناک شدند و فرمودند: «چرا برخی از اصحاب، علی علیه السلام را تنقیص می‌کنند و برای ایراد می‌گیرند؟ هرکه علی علیه السلام را تنقیص کند مرا تنقیص کرده و کسی که از علی علیه السلام جدا شود از من جدا شده. علی علیه السلام از من است و من از هستم و او از طینت من خلق شده و من از طینت ابراهیم خلق شده‌ام و من برتر از ابراهیم هستم»<sup>۱</sup>.  
طبق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله هرکه امیرالمؤمنین علیه السلام را تنقیص کند،

الأحاديث التي يوردها ابن المطهر وإن كان معظم ذلك من الموضوعات والواهيات لكنه رد في رده كثير من الأحاديث الجياد التي لم يستحضر حالة التصنيف مظانها لأنه كان لاتساعه في الحفظ يتكل على ما في صدره والإنسان عامد للنسيان و كم من مبالغة لتوهين كلام الراضي أدته أحياناً إلى تنقيص علي رضي الله عنه». لسان الميزان: ج ۶، ص ۴۱۴، حرف الياء، من اسمه يوسف، يوسف والد الحسن بن المطهر الحلبي، ش ۹۴۵۴.

۱. «فخرج مغضباً و قال: ما بال أقوام ينتقصون علياً؟ من ينتقص علياً فقد انتقصني و من فارق علياً فقد فارقتني، إن علياً مني و أنا منه خلق من طينتي و خلقت من طينة إبراهيم و أنا أفضل من إبراهيم ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم». المعجم الاوسط: ج ۴، ص ۳۱۱، باب الميم، من اسمه محمد، ح

پیامبر ﷺ را تنقیص کرده و کسی که پیامبر ﷺ را تنقیص کند، موجبات آزار و اذیت ایشان را فراهم آورده است و خدا در قرآن می فرماید:

کسی که پیامبر ﷺ را اذیت کند، مورد لعن خداست.<sup>۱</sup>

کسی که امیرالمؤمنین ﷺ را تنقیص می کند، مبغض آن حضرت است و بغض آن حضرت مساوق و مساوی بغض پیامبر ﷺ و بغض پیامبر ﷺ مساوق بغض خداست، چراکه پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«کسی که بغض علی را داشته باشد، مرا مبغوض داشته و کسی که مرا مبغوض داشته باشد، خدای را مبغوض داشته است».<sup>۲</sup>

غماری یکی دیگر از علمای اهل سنت می گوید:

ابن تیمیه از نواصب و دشمنان علی عليه السلام است و به فاطمة عليها السلام نسبت -استغفرالله- نفاق داده است.<sup>۳</sup>

---

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۵۷.

۲. «حدثنا يحيى بن عبد الباقي الأذني، ثنا محمد بن عوف الحمصي، ثنا أبو جابر محمد بن عبد الملك، ثنا الحكم بن محمد شيخ مكي عن فطر بن خليفة عن أبي الطفيل قال: سمعت أم سلمة تقول: أشهد أي سمعت رسول الله ﷺ يقول: من أحب عليا فقد أحببني و من أحببني فقد أحب الله و من أبغض عليا فقد أبغضني و من أبغضني فقد أبغض الله». المعجم الكبير: ج ۲۳، ص ۳۸۰، أم سلمة، أبو الطفيل عن أم- سلمة، ح ۹۰۱.

۳. «ابن تیمیه یحتج كثير من الناس بكلامه، و يسميه بعضهم شيخ الاسلام و هو ناصبي عدو لعلي كرم الله وجهه ... و اتهم فاطمة عليها السلام بان فيها شعبة من النفاق، و كان مع ذلك مشبها إلى بدع أخرى كانت فيه. و من ثم عاقبه الله تعالى. فكانت المبتدعة بعد عصره تلامذة كتبه و نتائج أفكاره و ثمار غرسه». السلف و السلفيون: ص ۳۰، دراسة حول السلفين، المحور الأول، من هو ابن تیمیه.

گفتم: افکار وهابیت نیز ناشی از اعتقادات ابن تیمیه است و خود علمای اهل سنت در رد اعتقادات وهابیت مطالب فراوان دارند. به عنوان نمونه احمد زینی دحلان در کتاب «الدرر السنیه» به نقل از علمای حرمین شریفین، وهابیت را خارج از دین اسلام و کافرو دارای عقائد فاسد و مکفّرات و آن را دین زنادقه می‌داند. او از وهابیت با عنوان خوارج تعبیر کرده است.<sup>۱</sup>

وقتی پای وهابیت و محمد بن عبدالوهاب به میان آمد، عالم یمنی به دفاع از آنان پرداخت و گفت: سخنان زینی دحلان درباره محمد بن عبدالوهاب و وهابیت قابل قبول و پذیرش نیست، زیرا زینی دحلان از علمای شیعه است و به خاطر مال و مقام در مقابل محمد بن عبدالوهاب و حرکت اسلامی او ایستاده است.

گفتم: تا به حال از کسی نشنیده بودم که زینی دحلان را جزء علمای شیعه معرفی کرده باشد. او امام الحرمین و امام جماعت مسجد الحرام و مفتی حجاز بوده است. یعنی امام جماعت مسجد الحرام شیعه بوده؟

۱. «و قد اعنتی کثیر من العلماء من أهل المذاهب الأربعة للردّ علیہ فی کتب مبسوطه عملاً بقول النبی ﷺ: إذا ظهرت البدع و سکت العالم فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین». الدرر السنیه فی الردّ علی الوهابیه: ص ۳۲. «و قد أخبر النبی ﷺ عن هؤلاء الخوارج فی أحادیث کثیرة». الدرر السنیه فی الردّ علی الوهابیه: ص ۳۳. «و الحاصل أنّ هؤلاء المانعین للزیارة و التوسّل قد تجاوزوا الحدّ کفّروا أكثر الأمة و استحلّوا دمائهم و أموالهم و جعلوهم مثل المشرکین الذین کانوا فی زمن النبی ﷺ... و حملوا الآیات القرآنیة الّتی نزلت فی المشرکین علی خواصّ المؤمنین و عوامهم». الدرر السنیه فی الردّ علی الوهابیه: ص ۹۵، بیان أنّ المانعین للزیارة و التوسّل قد تجاوزوا الحدّ. و در مواضع متعدد کتاب با نقل اقوال علمای عامّه، عقائد وهابیت را ردّ می‌کند.



زرکلی در کتاب «الأعلام» می‌گوید: زینی دحلان در مکه مکرمه کرسی افتا و درس را در دست داشت و در حوزه مگه تدریس می‌کرد.<sup>۱</sup>

اسماعیل پاشا بغدادی در کتاب «هدیة العارفين» که مستدرکی بر کتاب «کشف الظنون» است، در ترجمه احمد زینی دحلان وی را از عالمان مذهب شافعی دانسته و می‌گوید:

«او مفتی و رئیس علما و بزرگ خطبا بوده است».<sup>۲</sup>

### جواز جمع خواندن نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا

بدون این که متوجه باشیم، سخن و گفتگوی ما طولانی شده بود و اذان عشاء گفته شد. فرصت را غنیمت شمرده و موضوع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را پیش کشیده و به او گفتم: ما، در مسافرت نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء را با هم و به صورت جمع می‌خوانیم و من نماز عشا را با نماز مغرب خوانده‌ام.

گفت: شما در غیر مسافرت هم نمازهایتان را به جمع می‌خوانید.

گفتم: ما از دستور و سنت پیامبر اکرم ﷺ تبعیت می‌کنیم. بر اساس روایت «صلی التبی سبعاً جميعاً و ثمانياً جميعاً»<sup>۳</sup> که محمد بن اسماعیل بخاری نقل کرده، رسول خدا ﷺ نماز مغرب و عشا و نماز ظهر و عصر را به

۱. «فقیه مکی مؤرخ، ولد بمکة و تولى فيها الإفتاء و التدريس». الأعلام: ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۰، شرح حال أحمد زینی دحلان.

۲. «أحمد بن السید زینی دحلان المفتی و رئیس العلماء و شیخ الخطباء الشافعی المکی». هدیة العارفين أسماء المؤلفین و آثار المصنفین من کشف الظنون: ج ۵، ص ۱۹۱، شرح حال دحلان المکی.

۳. صحیح البخاری: ص ۱۲۴، کتاب مواقیب الصلاة، باب ۱۸/۱۲۸، باب وقت المغرب، ح ۵۶۲.

صورت جمع و با هم خوانده است. و بر اساس روایت «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ»<sup>۱</sup> که مسلم بن حجاج نیشابوری نقل کرده، پیامبر اکرم ﷺ بدون این که در مسافرت باشند و یا ترس و خوفی از باران و جنگ وجود داشته باشد، نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم جمع کردند.

گفت: آری قبول دارم، اما پیامبر ﷺ فقط یک بار این کار را کرده است. گفتم: **أَوَّلًا**؛ حتی اگر پیامبر ﷺ فقط یک بار نماز ظهر و عصر یا نماز مغرب و عشا را با هم خوانده باشد، دلالت بر جواز این عمل می‌کند و نشان می‌دهد که با هم خواندن نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا نه تنها کار اشتباهی نیست، بلکه مطابق سنت و عمل پیامبر ﷺ است.

**ثانیا**؛ به چه دلیل ادعا می‌کنید پیامبر ﷺ فقط یک بار این کار را انجام داده است؟

گفت: صیغه امر در مرتبه و یک بار، ظهور دارد.<sup>۲</sup>  
در پاسخ به او چند نکته را یادآوری کرده و گفتم:  
**أَوَّلًا**: در این مسأله اصولی که اشاره کردی، اختلاف است و ظهور داشتن

---

۱. صحیح مسلم: ص ۳۲۹، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب الجمع بين الصَّلَاتين في الحضر، ح ۴۹/۷۰۵/۱۶۲۶.

۲. علما و فقها در علم اصول بحثی را تحت عنوان «ظهور امر در مرتبه یا تکرار» مطرح کرده و مقصودشان این است که اگر مولی به عبدش امر کند و دستوری دهد، عبد برای رهایی و خلاصی از امر مولی اگر یک بار مأمور به را انجام دهد کافی است؟ یا این که باید چند بار مأمور به را انجام دهد؟ برخی معتقدند یک بار انجام دادن مأمور به کافی است.

صیغه امر در مَرَّة و یک بار، یکی از اقوال است.

ثانیا: در مسئله ظهور امر در مَرَّة یا تکرار، بحث بر سر این است که آیا نیازی هست که بیشتر از یک بار مأمور به را امثال کنند؟ یا این که نیازی به تکرار نیست و یک بار کفایت می‌کند؟ و این مبحث اشاره به حرمت تکرار ندارد.

ثالثا: در روایاتی که توسط بخاری و مسلم نقل شده و من نیز به آن اشاره کردم، اصلا صیغه امر وجود ندارد، بلکه گزارش فعل رسول الله ﷺ است و دلالت بر جواز جمع بین نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشاء دارد.

رابعا: از تعلیل موجود و علتی که عبدالله بن عباس در روایت بعدی ذکر کرده، استفاده می‌شود که حتی اگر این عمل از سوی پیامبر ﷺ تنها یک بار انجام گرفته باشد، قصد پیامبر ﷺ بیان مشروعیت و اجازه این کار به مسلمانان بوده است. در روایت بعدی چنین آمده است:

سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس پرسید: چرا پیامبر ﷺ نماز ظهر و عصر را جمع خواندند؟ عبدالله بن عباس جواب داد: پیامبر ﷺ می‌خواستند سختی و مشقت بر امت تحمیل نشود و مسلمانان مجبور نباشند نماز «ظهر و عصر» و یا «مغرب و عشاء» را جدا بخوانند و به زحمت بیفتند. رسول خدا ﷺ به خاطر راحتی مسلمانان، با این عملشان نشان دادند که مسلمانان مجازند نمازهای «مغرب و عشاء» و «ظهر و عصر» را به جمع و با هم بخوانند.<sup>۱</sup>

۱. «و حدثنا أحمد بن یونس و عون بن سلام جميعاً عن زهير، قال ابن یونس: حدثنا زهير، حدثنا أبو الزبير عن

خامساً: نماز تراویح را که اصرار بر انجام آن دارید و به گفته سرخسی شعرا اهل سنت است<sup>۱</sup>، این نماز را پیامبر ﷺ چند بار خوانده اند که شما آنقدر بر انجام آن اصرار دارید؟؟

### اصرار بر ادله عصمت ائمة عليهم السلام

برای چندمین بار موضوع بحث را عوض کرد و گفت: بالأخره دلیل بر عصمت امام چیست؟  
گفتم: آیا حدیث ثقلین را که مسلم بن حجاج نیشابوری<sup>۲</sup> و محمد بن عیسی ترمذی<sup>۳</sup> دو تن از صاحبان کتب سته آن را نقل کرده اند، قبول داری؟  
گفت: آری.

---

سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: صَلَّى رسول الله ﷺ الظهر و العصر جميعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر. قال أبو الزبير: فسألت سعيداً: لم فعل ذلك؟ فقال: سألت ابن عباس كما سألتني، فقال: أراد أن لا يخرج أحداً من أمته». صحيح مسلم: ص ۳۲۹ - ۳۳۰، كتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر، ح ۱۶۲۷ / ۰۰۰ / ۵۰.

۱. «والمبتدعة أنكروا أداءها بالجماعة في المسجد فأدواؤها بالجماعة جعل شعاراً للسنة كأداء الفرائض بالجماعة شرع شعار الاسلام». المبسوط: ج ۲، ص ۱۴۵، كتاب التراويح، الفصل الثاني أئمتها تؤدّي بالجماعة أم فرادی.

۲. «أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به، فحث على كتاب الله و رغب فيه، ثم قال: و أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي و أذكركم الله في أهل بيتي و أذكركم الله في أهل بيتي». صحيح مسلم: ص ۱۱۱۳، كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علي بن أبي طالب، ح ۶۱۷۵ / ۲۴۰۸ / ۳۶.

۳. «يا أيها الناس إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا، كتاب الله و عترتي أهل بيتي». سنن الترمذي: ص ۶۷۸، كتاب المناقب، باب ۳۲، باب مناقب أهل بيت النبي ﷺ، ح ۳۷۸۶.

گفتم: آیا قبول داری که رسول خدا ﷺ در حدیث ثقلین، اهل بیت و عترتش را در کنار قرآن و همطراز و عدل آن قرار داده است؟  
گفت: بله قبول دارم.

گفتم: با توجه به آیه ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ آیا قبول داری که قرآن از هرگونه خطا و اشتباه مصون است؟  
گفت: بله قبول دارم.

گفتم: اگر اهل بیت و عترت پیامبر ﷺ معصوم و مصون از اشتباه نباشند، چگونه امکان دارد که از سوی پیامبر ﷺ در ردیف و همطراز و عدل قرآن قرار داده شوند؟

عالم وهابی یمنی که همه مقدمات را پذیرفته بود و چاره‌ای جز پذیرش نتیجه نینداخت، کمی به فکر فرو رفت. من ادامه دادم و گفتم: در حدیث ثقلین که از رسول خدا ﷺ نقل شده، اهل بیت و عترت پیامبر ﷺ همطراز و عدل قرآن قرار داده شده و عمل کردن به گفته‌های آنان در ردیف تمسک و عمل به قرآن به شمار رفته و اگر کمی تأمل شود معنای این سخن چیزی جز عصمت اهل بیت و عترت پیامبر ﷺ نیست.

او که گویا هنوز هم دست از لجاجت و عناد برنداشته بود و قصد پذیرفتن عصمت اهل بیت ﷺ را نداشت، گفت: حدیث ثقلین درباره حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین است و اگر هم دال بر عصمت باشد،

---

۱. «باطل نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید، تنزیلی است از خدای حکیم حمید». سوره

تنها عصمت همین چند نفر را اثبات می‌کند، نه عصمت همه ائمه (علیهم السلام) را.

از این که کمی کوتاه آمده بود و عصمت حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را پذیرفته بود، تعجب کرده و بسیار خوشحال بودم.

به او گفتم: حال که عصمت این چند نفر را پذیرفتی، همین بزرگواران، امامان بعدی را معرفی کرده و آنان را مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند و پیروی از امامان بعدی را پیروی از خودشان دانستند و در یک کلام عصمت آنان را امضاء کردند.

در ادامه ادله عصمت ائمه علیهم السلام از سخن و فرمایش امام رضا علیه السلام استفاده کرده<sup>۱</sup> و گفتم: با توجه به مفاد حدیث ثقلین که اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قرآن قرار داده شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به پیروی و تبعیت از قرآن و اهل بیت علیهم السلام دستور داده، آیا امکان دارد و معقول است که خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور پیروی و اطاعت از کسانی را که معصوم نیستند و مردم را گمراه می‌کنند، داده باشند؟

اگر خداوند اطاعت و پیروی از کسی که معصوم نیست و مبتلا به گناه می‌شود را واجب کند، معنایش این است که مردم هم باید آن گناه را

---

۱. «و لا یفرض الله عزوجل طاعة من یعلم أنه یضلهم و یغویهم و لا یختار لرسالته و لا یصطفي من عباده من یعلم أنه یکفر به و بعبادته و یعبد الشیطان دونه». عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۱۲۵، باب ۳۵، ما کتبه الرضا علیه السلام للمأمون فی محض الإسلام و شرائع الدین.

مرتکب شوند، چرا که اطاعت این شخص بر مردم واجب است. اگر او مرتکب گناه شود و مردم هم بخواهند از او تبعیت کنند، معنایش این خواهد بود که مردم در انجام آن گناه، مجاز بوده و هیچ عقابی متوجه آنان نیست. و یا در صورتی که امام دستور انجام یک گناه را به مردم بدهد، مردم مجبورند آن گناه را انجام دهند و حال آن که اصل دستور امام، معصیت خدا بوده و اطاعت از او جایز نبوده است. بنا بر این می توان گفت که خداوند اطاعت از کسانی که مرتکب معصیت می شوند را واجب نمی کند و او را به عنوان امام برای مردم قرار نمی دهد. اگر مفاد حدیث ثقلین را پذیرفته باشیم که اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن قرار داده شده و عمل به گفته های آنان نیز همانند عمل به دستورات قرآن لازم است، معنی ندارد که اهل بیت علیهم السلام معصوم نباشند و ما ملزم به تبعیت از آنان شده باشیم.

در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین مطلب صدق می کند و با توجه به آیه

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup> خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مردم، اسوه و الگو قرار داده است. کسی که اسوه و الگوی مردم است، نباید مرتکب گناه شود؛ زیرا در صورت ارتکاب گناه، مردم نیز عمل و رفتار ایشان را به عنوان اسوه و سرمشق قرار خواهند داد و مرتکب گناه خواهند شد و هیچگونه اعتراض و مؤاخذه ای نیز متوجه آنان نخواهد شد؛ زیرا خود خداوند رفتار و اعمال پیامبرش را اسوه و

۱. (به تحقیق سوگند که در رسول خدا برای شما اسوه ای نیک بود برای کسی که به خدا و روز قیامت امید

دارد و خدا را بسیار یاد کند). سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

الگو و سرمشق معرفی کرده بود و مردم نیز در ارتکاب این گناه از پیامبرالگو گرفته‌اند!!!

امامان نیز همچون پیامبران الهی از طرف خداوند تعیین و به عنوان اسوه و الگو و سرمشق به مردم معرفی شده‌اند. قطعاً خداوند کسانی را که مرتکب گناه می‌شوند، الگوی رفتاری و گفتاری مردم قرار نمی‌دهد، چون چنین چیزی معقول نیست.

#### افتراء به شیعه درباره سرداب سامرا

عالم یمنی که درباره موضوع «عصمت امامان» همه تلاشش را انجام داد و به جایی نرسید و ظاهراً حرفی برای گفتن برایش باقی نمانده بود، برای چندمین بار موضوع بحث را عوض کرد و بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: امام شما شیعیان در سرداب زندگی می‌کند.

گفتم: باز هم بدون مطالعه و داشتن مدرک، ادعا کردی! و به دروغ مطلبی را به شیعیان نسبت دادی. اگر راست می‌گویی تنها یک مدرک معتبر از کتاب‌های ما دالّ بر این ادعا بیاور.

گفت: این مطلب در کتاب «الغیبة» نعمانی که یکی از علمای شیعه است، نقل شده است.

گفتم: آیا خودت این مطلب را در کتاب «الغیبة» نعمانی دیده‌ای؟ یا مثل برخی ادعاهای قبلی، صرفاً از مسموعات و شنیده‌ها می‌باشد؟  
گفت: خودم در کتاب «الغیبة» دیده و مطالعه کرده‌ام.

گفتم: اگر بتوانی مدرک و مستند مطلبی را که ادعا کردی، از کتاب «الغیبة» نعمانی بیاوری؛ من نیز از عقاید شیعیان دست برداشته و با شما



هم عقیده می‌شوم، ولی اگر نتوانستی، آیا تعهد می‌دهی از عقائدت دست برداشته و عقاید شیعیان را بپذیری؟

حرفش را تغییر داد و گفت: در کتاب «الغیبة» شیخ طوسی آمده است. من هم با همان محکمی و صلابت مرتبه قبل گفتم: حرفم را تکرار می‌کنم و می‌گویم: اگر ماجرای غیبت امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا، در کتاب شیخ طوسی نبود، از عقائدت دست برمی‌داری؟ او که از استواری و محکمی سخنان من، کمی در ادعایش دچار تردید و تزلزل شده بود، ساکت شده و هیچ سخنی نمی‌گفت. فرصت را غنیمت شمرده و به مطالبم ادامه داده و گفتم: ماجرای غیبت امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا، مطلبی است که بعضی علمای اهل سنت به دروغ به شیعیان نسبت می‌دهند و در کتاب‌های معتبر شیعه هیچ اثری از این مطلب وجود ندارد.

ذهبی یکی از علمای بزرگ اهل سنت در دو کتاب «سیر أعلام النبلاء» و «تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام» به دروغ ماجرای غیبت امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا را به شیعیان نسبت داده و این مطلب را جزء اعتقادات شیعیان ذکر می‌کند.<sup>۱</sup>

---

۱. «و هم يدعون بقائه في السرداب». تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۹، ص ۱۱۳، سنة ستین و مائتین، رجال هذه الطبقة، شرح حال الحسن بن علی بن محمد بن موسی الرضا عليه السلام، ش ۱۵۹. «قلت: و يزعمون أن «م ح د» دخل سردابا في بيت أبيه، وأمه تنظر إليه، فلم يخرج إلى الساعة منه». سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۱۲۱، المنتظر، ش ۶۰.

ابن خلدون یکی دیگر از علمای شما اهل سنت ماجرای غیبت امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا را نقل کرده و می نویسد:

شیعیان هر شب بعد از نماز مغرب و عشاء دم در ورودی سرداب جمع می شوند و اسبی را آماده کرده و امام زمان را صدا می زنند و از ایشان می خواهند تا از سرداب خارج شده و قیام نماید.<sup>۱</sup>

سمعانی یکی دیگر از علمای شما اهل سنت و اولین کسی است که این اتهام و دروغ را به شیعیان نسبت داده و می نویسد:

در مسجد جامع شهر سامرا سرداب معروفی وجود دارد که شیعیان گمان می کنند امام زمانشان از آن سرداب خارج می شود و قیام می کند.<sup>۲</sup>

علمای دیگری از شما اهل سنت نیز همین ادعاها را کرده و مطالب و عقاید دروغ به شیعیان نسبت می دهند در حالی که شیعیان درباره امام زمان و مکان غیبت و زندگی ایشان به هیچ وجه چنین اعتقادی ندارند و در منابع مهم روایی شیعیان هیچ روایتی دال بر وجود امام زمان و زندگی ایشان در سرداب سامرا و قیام و خروج آن حضرت از این مکان وجود ندارد.

---

۱. «و یقفون فی کلّ لیلة بعد صلاة المغرب بباب هذا السرداب و قد قَوْمُوا مرکبا فیهتفون باسمه و یدعونه للخروج حتی تشتبك النجوم، ثم ینفضون و یرجئون الأمر إلى اللیلة الآتیة و هم علی ذلك لهذا العهد». تاریخ ابن خلدون: ج ۱، ص ۲۱۰، کتاب الاوّل، الباب الثانی، الفصل السابع و العشرون: فی مذاهب الشیعة فی حکم الامامة.

۲. «و بها السرداب المعروف فی جامعها الّذی تزعم الشیعة أن مهدیهم ینخرج منه». الانساب: ج ۳، ص ۲۰۲، باب السّین المهملة، السامریّ.

مرحوم محدّث نوری درباره ادعای زندگی امام زمان در سرداب سامرا، می نویسد:

«حقّ جواب آن که تاکنون در هیچ کتابی از شیعه از متقدّمین و متأخّرین و فقها و محدّثین و مؤمنین و منتحلین امامیه، چنین مطلبی که آن حضرت از روز غیبت تاکنون در سرداب است، دیده و شنیده نشده»<sup>۱</sup>.

مرحوم نوری در کتاب دیگرشان نیز با استناد به مطالب مختلفی که در منابع شیعیان وجود دارد، ادعای زندگی امام زمان در سرداب سامرا را رد کرده و می نویسد:

این مطلب، کذب محض و افترائی آشکار است و احدی از نویسندگان امامیه چه از قدما و چه از متأخّرین، در هیچ کتابی چنین مطلبی را ذکر نکرده است. اگر علمای اهل سنت صداقت دارند، یک عبارت از مؤلّفین شیعه ارائه کنند مبنی بر این که شیعه قائل است که امام زمان در سرداب زندگی می کند و از ابتدای غیبت از آنجا خارج نشده است! مؤلّفین شیعه نه تنها چنین مطلبی را نگفته اند، بلکه حتی نقل کرده اند که امام زمان هر سال در موسم حجّ حاضر می شوند<sup>۲</sup> و افراد بسیاری که بیش از هفتاد نفر

۱. نجم الثاقب: ج ۱، ص ۳۰۷، فصل: اقوال اهل سنت در مهدی موعود.

۲. «حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحمیری عن محمد بن عثمان العمري رضی الله عنه، قال: سمعته يقول: والله إن صاحب هذا الأمر ليحضر-الموسم كلّ سنة فيرى الناس و يعرفهم و يرونه و لا يعرفونه». كمال الدین و تمام النعمة: ج ۲، ص ۱۱۴، الباب السابع و

می‌شوند، امام زمان را در غیبت صغری دیده‌اند. و در غیبت صغری، آن حضرت نواب مخصوصی داشتند که نزد آن حضرت آمد و شد داشتند و همه این اشخاص، امام زمان را در غیر سرداب، بلکه خارج از سامرا دیده‌اند الا عده اندکی. راویان شیعه ماجرای تشرف ابن مهزیار<sup>۱</sup> را خدمت آن حضرت با اسناد متعدد نقل کرده‌اند و آن تشرف را در بعضی از بیابان‌های طائف دانسته‌اند. شیعه در دعای معروف ندبه<sup>۲</sup> خطاب به امام زمان عرض می‌کند: کاش می‌دانستم که تو در کجا زندگی می‌کنی.<sup>۳</sup>

علامه امینی رحمته الله یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه درباره اعتقادات شیعیان و اتهام زندگی امام زمان در سرداب و ظهور ایشان از این مکان می‌فرمایند:

---

الاربعون في ذكر من شاهد القائم و رآه و كلمه، ح ۹.

۱. کمال الدین و تمام النعمه: ج ۲، ص ۱۲۰ - ۱۲۶، ح ۲۰ و ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۴، ح ۲۳.

۲. «ليت شعري أين استقرت بك النوى بل أي أرض تقلك أو ثرى أبرضى أم غيرها أم ذي طوى». إقبال الأعمال: ج ۱، ص ۵۱۰، الباب السابع و الثلاثون فيها نذكره من وظائف يوم عيد الفطر، فصل ۱۸ فيها نذكره من صفة صلاة العيد، دعاء آخر بعد صلاة العيد و يدعى به في الأعياد الأربعة.

۳. «و هذا أيضا كذب محض و افتراء بين لم يذكره أحد من مؤلفي الامامية في كتاب لهم من القدماء و المتأخرين، فان كانوا صادقين في هذه النسبة فليذكروا موضعاً واحداً ذكر فيه ما نسبوه إليهم، مع أن في كثير من أحاديثهم و قصصهم ما يبين كذبه، فاتهم رووا و اعتقدوا أن المهدي يحضر الموسم في كل سنة و رآه جماعة كثيرة تزيد على سبعين في أيام غيبته الصغرى التي كان له فيها نواب مخصوصة يخرج إليهم التوقيعات ابتداءً و جواباً لمسائل كانوا يسألونها بتوسط النواب و كلهم رأوه في غير السرداب بل غير سامراء الا قليلاً منهم...». كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار: ص ۴۰۶ - ۴۰۸.

شیعه هیچ اعتقادی به غیبت امام زمان و خروج و قیام ایشان از سرداب سامرا ندارد. شیعیان با توجه به احادیثی که در این زمینه وجود دارد، معتقدند امام زمان از مکه مکرمه و در مقابل خانه خدا ظهور خواهد کرد.<sup>۱</sup>

در همان کتاب «الغیبة» نعمانی که به آن اشاره کردی، روایتی به این مضمون نقل شده است که امام زمان دو غیبت کوتاه و طولانی دارند. در غیبت کوتاه عده خاصی از شیعیانشان مکان آن حضرت را می دانند و در غیبت طولانی هیچ کس از مکان زندگی آن حضرت اطلاعی ندارد، مگر موالیان و یاران خاص ایشان.<sup>۲</sup>

و در روایت دیگر مکان ایشان را طيبة -مدینة الرسول- می شمارد<sup>۳</sup> و در این زمینه مرحوم مجلسی و مازندرانی و فیض تأکید می کنند<sup>۴</sup> که منزل

---

۱. «و الشيعة لا ترى أن غيبة الإمام في السرداب، و لا هم غيبوه فيه و لا إنه يظهر منه، و إنما اعتقادهم المدعوم بأحاديثهم أنه يظهر بمكة المعظمة تجاه البيت». الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۳، ص ۳۰۸، نظرة في كتاب الصّراع، نموذج ۱۴.

۲. «حدثنا محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن إسحاق بن عمار قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: للقائم غيبتان إحداهما قصيرة و الأخرى طويلة، الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته و الأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة مواليه في دينه». الغيبة: ص ۱۷۰، الباب العاشر في غيبة الامام المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف.

۳. «عن أبي بصير عن أبي عبد الله قال: لا بدّ لصاحب هذا الامر من غيبة و لا بدّ له في غيبته من عزلة و نعم المنزل طيبة و ما بثلاثين من و حشة». الكافي: ج ۱، ص ۳۴۰، كتاب الحجّة، باب في الغيبة، ح ۱۶.

۴. «و الطيبة بالكسر اسم المدينة الطيبة، فيدلّ على أنه عليه السلام غالباً في المدينة و حوالها إما دائماً أو في الغيبة الصغرى، و ما قيل: من أن الطيبة اسم موضع يسكنه عليه السلام مع أصحابه سوى المدينة فهو رجم

ایشان در زمان غیبت صغری یا همیشه در مدینه است .  
 نعمانی درباره مکان ظهور امام زمان نیز روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که نشان می دهد آن حضرت در مکه مکرمه و در کنار خانه خدا ظهور و قیام خواهد کرد و در کنار خانه خدا با ایشان بیعت خواهد شد.<sup>۱</sup>

بالغیب، و یؤید الأول ما مر أنه لما سئل أبوه عليه السلام: أين أسأل عنه؟ قال: بالمدينة». مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله: ج ٤، ص ٥٠، كتاب الحجّة، باب في الغيبة، شرح حديث ١٦. «بيان: (طيبة) هي المدينة المقدسة يعني إذا اعتزل فيها مستترا ومعه ثلاثون من شيعته يأمن بعضهم ببعض فلا وحشة لهم كأنه أشار بذلك إلى غيبته القصيرة فإن في الطويلة ليس لشيعته إليه سبيل». الوافي: ج ٢، ص ٤١٦، كتاب الحجّة، باب الغيبة، شرح حديث ١٩. «قوله: ونعم المنزل طيبة، طيبة بفتح الطاء، وقد يقال: طابة، سمى النبي صلی الله علیه و آله بذلك المدينة من الطيب وهو الطهارة، وقيل: الطيب العيش بها، وقيل: الطيب أرضها، قال الفاضل الأمين الأسترآبادي: يعني أن طيبة وهي المدينة المعروفة منزله عليه السلام وكان يستأنس بثلاثين من أوليائه ويحتمل أن يكون هذا حاله في الصغرى. أقول: ومما يؤيد هذا ما مرّ في باب الإشارة إلى صاحب الزمان عن أبي هاشم الجعفري قال: قلت لأبي محمد علیه السلام: جلالتك تمنعني من مسألتك فتأذن لي أن أسألك؟ فقال: سل، قلت: يا سيدي هل لك ولد؟ فقال: نعم، قلت: فإن حدث بك حدث فأين أسأل عنه؟ قال: بالمدينة، وقيل: كان طيبة اسم محل هو منزله عليه السلام مع ثلاثين من أصحابه وهو ليس بمستوحش معهم، وقيل: يحتمل أن يكون المراد أنه عليه السلام على هيئة من سنّه ثلاثون سنة أبداً، وما في هذا السن من وحشة والله أعلم». شرح أصول الكافي: ج ٦، ص ٢٦٤-٢٦٥، كتاب الحجّة، باب في الغيبة، شرح حديث ١٦.

١. «أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثني علي بن الحسن التيملي قال: حدثنا محمد وأحمد ابنا الحسن عن علي بن يعقوب الهاشمي عن هارون بن مسلم عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله علیه السلام أنه قال: بنادي باسم القائم علیه السلام فيوتى وهو خلف المقام فيقال له: قد نودي باسمك فما تنتظر، ثم يؤخذ بيده فيبايع. قال: قال لي زرارة: الحمد لله، قد كنا نسمع أن القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف يبايع مستكراً فلم نكن نعلم وجه استكراهه، فعلمنا أنه استكراه لا إثم فيه». الغيبة: ص ٢٦٣ - ٢٦٤، الباب الرابع عشر - ما جاء في

با توجه به مطالبی که از علمای بزرگ شیعه نقل شد و با در نظر گرفتن روایات موجود در منابع مهم شیعیان، مشخص شد که ماجرای غیبت و زندگی امام زمان در سرداب سامرا و ظهور و قیام ایشان از این مکان، یکی از اتهامات مؤلفین اهل سنت به شیعه است و شیعیان به هیچ وجه چنین اعتقادی ندارند. سرداب موجود در سامرا قسمتی از منزل امام حسن عسکری و امام هادی علیهما السلام و محل تولد امام زمان بوده و در این مکان قبلاً حوضی وجود داشته که امام علیه السلام از آن وضو می گرفتند، ولی بعدها حکومت آن را به سرداب تبدیل کرد.

#### ورود مأموران وهّابی

در این هنگام یکی از مأمورین وهّابی که ظاهراً ما را از قبل زیر نظر داشت، خودش را به ما رساند و به من گفت: به او چه می گفتی؟  
گفتم: او دوست من است و با هم صحبت های عادی و متعارف داشتیم. انتظار داشتم این شخص یمنی وهّابی اگر حسن نیت داشت، گفته ام را تأیید کند، اما متأسفانه تمامی مطالب را برای آن مأمور بازگو کرد و علیه من شهادت داد.

آن مأمور بلافاصله دستم را گرفته، مرا به پلیس تحویل داده و سپس از آنجا به دادگاه مستقر در طبقه فوقانی مسجد النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نزد قاضی بردند. شخص یمنی وهّابی خودش نیز به همراه ما آمده و به مأموران گفت: این

---

العلامات التي تكون قبل قيام القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ويدل على أن ظهوره يكون بعدها

شخص یکی از مبلغان بزرگ شیعه است و زائران را با سخنانش گمراه می‌کند.

مأموران پلیس مرا به طبقه دوّم حرم بردند و پس از چند دقیقه، بلافاصله به اطاق حاکم و قاضی احضار شدیم. شخص وهّابی را قبل از من نزد حاکم برده و از او سؤالاتی پرسیدند. او نیز علیه من شهادت دروغ داده و حاکم را به شدّت علیه من تحریک کرده بود. هنگامی که مرا به اطاق قاضی بردند، حاکم با تندی گفت: تو برای فریضه حجّ آمده‌ای، نباید تبلیغ کنی، حقّ ترویج و تبلیغ نداری.

گفتم: من تبلیغ نکردم.

گفت: از تمام ماجرا خبر دارم و می‌دانم تو طبق قرار قبلی از دیروز برای مناظره و تبلیغ آمده‌ای.

گفتم: ادّعائی بی دلیل و بدون شاهد است. من برای ادای نماز مغرب آمده بودم و این شخص به دروغ علیه من شهادت داده است.  
گفت: ما تمامی برنامه‌های شما را می‌دانیم.

گفتم: این شخص یمنی به من می‌گوید: تو کافری! آیا من حقّ دفاع از خودم را ندارم؟! نگویم مسلمان هستم؟! این توهین به دولت شماست، چون به من ویزای حجّ و ورود به حرمین شریفین را داده است. اتهامی که این شخص به من وارد کرده معنایش این است که دولت شما به کافرویزای ورود به حرمین را می‌دهد! من در واقع از دولت شما دفاع کردم و جای تعجّب است که مرا در موضع متّهم قرار می‌دهید و آن توهین کننده را به عنوان شاهد پذیرفته‌اید! من شاکی هستم و باید او را به سزای عملش برسانید.



قاضی، گذرنامه و کارت شناسایی مرا خواست. گفتم: همراه نیست. گفت: همراه نداشتن گذرنامه و کارت شناسایی جرم است. گفتم: اطلاع نداشتیم، ولی گذرنامه را مسئولین شما در فرودگاه از ما می-گیرند.

پس از ساعاتی بازداشت و محاکمه و برخورد خشن و توهین فراوان، وقتی ادعاها و سخنانشان به جایی نرسید، مرا آزاد کردند و چند کتاب ضدّ شیعه نیز به من دادند و آن شخص یمنی سوگند یاد کرد که وهابیت برحقّ بوده و از تشیّع بهتراست و مرا به دین ابن وهاب دعوت کردند.

پس از آزاد شدن سریعاً خودم را به بیرون حرم رساندم، زیرا با یکی از دوستان شیعه که از اهالی مدینه منوره بود قرار داشتیم و باید و به واسطه او برای شرکت در مجلس روضه و سخنرانی به منزل یکی از شیعیان مدینه می‌رفتیم. در زمان محاکمه، مرتباً تلفن من زنگ می‌خورد و آن دوست شیعه بیرون حرم منتظرم بود و من دعا می‌کردم که قاضی گوشه‌ای را جواب ندهد تا برای آن دوست شیعه ایجاد مشکل نشود.

همین که از حرم دور شدم با دوستم که قرار مجلس روضه در منزلش را داشتیم تماس گرفتیم و به منزل او رفتیم. چون جمعه شب بود، موضوع سخنرانی به درخواست حضّار راجع به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شد و نزدیک به یک ساعت مباحث مرتبط با مهدویت مطرح شد. هنگام ذکر مصیبت نیز بنا به درخواست حضّار، روضه فاطمه زهراء علیها السلام خواندم. هنگام توسّل به حضرت زهرا، شور و انقلابی در مجلس پیدا شد که شاید در طول چهل و اندی سال منبر و روضه خوانی، ذکر مصیبتی با چنین

حجم از صفا و معنویت نداشتیم. بدون شکّ عنایت خودشان بود. از لحظه دستگیری تا محاکمه، استنطاق و آزادی، زیر نظر و مورد عنایتشان بودم و نجات من هم با عنایت ایشان بود.

یادم نمی‌رود که بین محاکمه چند دقیقه‌ای وقفه افتاد و من در همان حال به حضرت أم البنین علیها السلام متوسّل شدم که مرا از چنگال این حکّام زورگو و متعصّب و ناصبی نجات دهند و برای ایشان صلوات نذر کردم و این نذر نزد من بسیار مجرب است و الحمد لله پس از دور دوم محاکمه از شرّ قضاات سوء نجات یافتم. روش برخورد محاکمه کنندگان مرا به یاد حکّام و قضاات أمویّین بالأخصّ دوران معاویه انداخت که چگونه با امثال حجر بن عدیّ و دیگران برخورد می‌کردند، لذا دعا می‌کردم که از ایذاء و شرّ این و عاظ السلاطین و قضاات سوء در امان بمانم و الحمد لله دعا مستجاب شد.

نجم الدین طبسی

۸ / جمادی الثانی ۱۴۳۸

مؤسسه ولاء صدیقه کبری علیها السلام

## کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغة، ترجمه و شرح مرحوم فیض الاسلام.
۳. نهج البلاغة، ترجمه مرحوم محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی  
أمیرالمؤمنین علیه السلام، ناشر: دفتر نظارت و بازرسی انتخابات استان قم، پائیز  
۱۳۸۴ هجری شمسی، قم، ایران.
۴. الإبهاج في شرح المنهاج على منهاج الوصول إلى علم الاصول، علي بن  
عبدالكافي السبكي (متوفى ۷۵۶ هجری قمری) و عبدالوهاب بن علي  
السبكي (متوفى ۷۷۱ هجری قمری)، مكتبة الكليات الأزهرية، تحقيق و  
تعليق: شعبان محمد اسماعيل، چاپ اول ۱۴۰۱ هجری قمری، قاهره،  
مصر. (سه جلدی)، pdf.
۵. الإیتقان في علوم القرآن، عبدالرحمن بن أبي بكر سيوطي (متوفى ۹۱۱

۱۰۰..... از مناظره تا دستگیری

هجری قمری)، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوّم ۱۴۲۹ هجری قمری، قم، ایران. (دو جلدی).

۶. إثبات الوصیّة للإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی (متوفای ۳۴۶ هجری قمری)، منشورات الرّضی، قم، ایران.

۷. أجوبة المسائل المهنائیّة، علامه حلّی؛ (متوفای ۷۲۶ هجری قمری)، چاپ الخیّام، سال ۱۴۰۱ هجری قمری، قم، ایران. نرم افزار مکتبته أهل البيت علیهم السلام.

۸. الصّحاح تاج اللغة و صحاح العربیّة، اسماعیل بن حمّاد الجوهری (متوفای ۳۹۳ هجری قمری)، دار العلم للملایین، تحقیق: أحمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم ۱۹۹۰ میلادی، بیروت، لبنان.

۹. الاعتقادات، شیخ صدوق؛ (متوفای ۳۸۱ هجری قمری)، نشر پیام امام هادی علیه السلام، تحقیق و تعلیق مؤسسه الامام الهادی علیه السلام، چاپ دوّم ۱۴۳۲ هجری قمری، قم، ایران.

۱۰. الاقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرّة فی السنّة معروف به اقبال الاعمال، سید بن طاووس؛ (متوفای ۶۶۴ هجری قمری)، نشر دفتر تبلیغات حوزة علمیه قم، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ دوم سال ۱۴۱۸ هجری قمری، قم، ایران. (سه جلدی).

۱۱. الأعلام، خیرالدین زرکلی (متوفای ۱۳۹۶ هجری قمری)، دارالعلم

- للملایین، چاپ هفدهم ۲۰۰۷ میلادی، بیروت، لبنان.
۱۲. الأنساب، عبدالکریم بن محمد السمعانی (متوفای ۵۶۲ هجری قمری)، دارالکتب العلمیة، تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی، چاپ اول ۱۴۰۸ هجری قمری، بیروت لبنان. (پنج جلدی).
۱۳. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری (متوفای ۲۷۹ هجری قمری)، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، تحقیق و تقدیم: سهیل زکّار و ریاض زرکلی، چاپ اول ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان. (سیزده جلدی).
۱۴. البداية و النهاية، ابن کثیر دمشقی (متوفای ۷۷۴ هجری قمری)، دارالکتب العلمیة، چاپ پنجم ۱۴۰۹ هجری قمری، بیروت، لبنان. (چهارده جلد در هفت مجلد).
۱۵. البرهان في تفسير القرآن، السید هاشم البحرانی (متوفای اوائل قرن دوازدهم)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم ۱۴۲۷ هجری قمری، بیروت، لبنان. (۸ جلدی).
۱۶. بهج الصبّاعة في شرح نهج البلاغة، حاج شیخ محمدتقی شوشتری؛ (متوفای ۱۴۱۶ هجری قمری)، دار امیر کبیر للنشر، چاپ اول ۱۴۱۸ هجری قمری، طهران، ایران. (۱۴ جلدی).
۱۷. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون (متوفای ۸۰۸ هجری قمری)، دارالکتب العلمیة، چاپ سوم ۱۴۲۷ هجری قمری، بیروت، لبنان. (هشت جلد با فهارس).

١٠٢.....از مناظره تا دستگیری

١٨. تاريخ الاسلام و وفیات المشاهير و الأعلام، محمد بن أحمد الذهبي (متوفای ٧٤٨ هجری قمری)، دار الكتاب العربي، محقق: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ دوم ١٤١٠ هجری قمری، بیروت، لبنان. (پنجاه و دو جلدی).

١٩. تاريخ الأمم و الملوك، محمد بن جرير الطبري (متوفای ٣١٠ هجری قمری)، دارالکتب العلمیة، چاپ دوّم ١٤٠٨ هجری قمری، بیروت، لبنان. (شش جلدی).

٢٠. تاريخ اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب اليعقوبي (متوفای قرن سوم)، دار صادر، بیروت، لبنان. (دو جلدی).

٢١. التّبيان في تفسير القرآن، شيخ طوسی؛ (متوفای ٤٦٠ هجری قمری)، مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ اول ١٤٠٩ هجری قمری. (ده جلدی).

٢٢. تفسير الصّافي، الفيض الكاشاني (متوفای ١٠٩١ هجری قمری)، منشورات مؤسّسة الاعلمي للمطبوعات، تصحيح و تعليق: شيخ حسين اعلمي، چاپ اول ١٣٩٩ هجری قمری، بیروت، لبنان. (پنج جلدی)

٢٣. التفسير للعيّاشي، المحدث الجليل أبي النضر محمد بن مسعود بن عيّاش؛ (متوفای ٣٢٠ هجری قمری)، المكتبة العلمیة الاسلامیة، تحقيق: حاج سيد هاشم رسولي محلاتي، تهران، ايران. (دو جلدی).

٢٤. تفسير القرآن العظيم، اسماعيل بن كثير القرشي الدمشقي (متوفای ٧٧٤

كتابنامه ..... ۱۰۳

هجری قمری)، دارالمعرفة، چاپ اول ۱۴۰۶ هجری قمری، بیروت، لبنان. (چهار جلدی).

۲۵. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، متوفای ۸۵۲ هجری قمری، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۲۶. تنزیه الانبیاء، السید الشریف المرتضی؛ (متوفای ۴۳۶ هجری قمری)، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول (۱۳۷۶ هجری شمسی)، قم، ایران.

۲۷. الدرر السنیة فی الردّ علی الوهائیة، احمد بن زینی دحلان (متوفای ۱۳۰۴ هجری قمری)، مكتبة دارالکتب العربیة الكبرى، مصر.

۲۸. الدرر الكامنة فی أعیان المائة الثامنة، ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲ هجری قمری)، چاپخانه دائرة المعارف، تکمیل و تصحیح: سالم الکرنکوی الالمانی، سید هاشم الندوی، سید احمد الله الندوی، عبدالرحمن الیانی، محمد طه الندوی، حیدر آباد، هند.

۲۹. الدرر المنتور فی التفسیر بالمأثور، عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (متوفای ۹۱۱ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول ۱۴۲۱ هجری قمری، بیروت، لبنان. (هشت جلدی).

۳۰. دفع شبه من شبهة و تمرّد، أبوبکر بن محمد تقي الدين الحصني (متوفای

١٠٤.....از مناظره تا دستگیری

٨٢٩ هجری قمری)، دار إحياء الكتاب العربي، چاپ دوّم ١٤١٨ هجری قمری، قاهرة، مصر.

٣١. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، أبي بكر أحمد بن الحسين البيهقي (متوفای ٤٨٥ هجری قمری)، دارالکتب العلمیّة، تخریج و تعلیق: عبدالمعطي قلعجي، چاپ سوم ١٤٢٩ هجری قمری، بیروت، لبنان. (هفت جلدی).

٣٢. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، شهاب الدین السید محمود الالوسي (متوفای ١٢٧٠ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، تحقیق: محمد أحمد الأمد و عمر عبد السلام السّلامی، چاپ اول ١٤٢٠ هجری قمری، بیروت، لبنان. (٣٠ جلدی در قالب ١٥ جلد)

٣٣. السلف و السلفيون، الشيخ نجم الدین الطبسي، انتشارات ذکری، چاپ سوم ١٤٣٠ هجری قمری، قم، ایران.

٣٤. السنّة، أبي بكر أحمد بن عمرو بن أبي عاصم، متوفای ٢٨٧ هجری قمری، دار الصمعي، تحقیق و تخریج: أ.د. باسم بن فيصل الجوابرة، چاپ اول ١٤١٩ هجری قمری، ریاض، سعودی. (دو جلدی).

٣٥. سنن أبي داود، أبو داود سليمان بن الأشعث السجستاني الأزدي (متوفای ٢٧٥ هجری قمری)، دار ابن الجوزي، چاپ اول ٢٠١١ میلادی، قاهره، مصر. (تک جلدی).



کتابنامه ..... ۱۰۵

۳۶. سنن الترمذی، محمد بن عیسی بن سوره أبی عیسی الترمذی (متوفای ۲۷۹ هجری قمری)، دار ابن الجوزی، چاپ اول ۱۴۳۲ هجری قمری، قاهرة، مصر. (تک جلدی).

۳۷. سنن دارقطنی، علی بن عمر الدارقطنی (متوفای ۳۸۵ هجری قمری)، عالم الکتب، چاپ چهارم ۱۴۰۶ هجری قمری، بیروت، لبنان. (چهار جلد در دو جلد).

۳۸. سیر أعلام النبلاء، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی (متوفای ۷۴۸ هجری قمری)، مؤسسه الرساله، چاپ یازدهم ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان. (بیست و پنج جلد).

۳۹. شرح أصول إعتقاد أهل السنّة و الجماعة من الكتاب و السنّة و إجماع الصّحابة و التابعین من بعدهم، هبة الله بن الحسن بن منصور الطّبری اللالكائي (متوفای ۴۱۸ هجری قمری)، دار طيبة، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدي، چاپ نهم ۱۴۲۶ هجری قمری، ریاض، السعودی. (نه جلد).

۴۰. شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح مازندراني (متوفای ۱۰۸۱ هجری قمری)، مؤسسه التاريخ العربی، تحقیق سیّد علی عاشور، چاپ اول ۱۴۲۹ هجری قمری، بیروت، لبنان. (دوازده جلدی)

۴۱. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد (متوفای ۶۵۶ هجری قمری)، دار

۱۰۶.....از مناظره تا دستگیری

إحياء الكتب العربيّة، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، چاپ دوّم، ۱۳۸۷ هجری قمری. (بیست جلد در ده مجلد).

۴۲. صحیح البخاری، محمّد بن اسماعیل بخاری (متوفای ۲۵۶ هجری قمری)، دارالکتب العربی، تحقیق و تخریح: أحمد زهوه و أحمد عنایة، ۱۴۳۱ هجری قمری، بیروت، لبنان. (تک جلدی).

۴۳. صحیح مسلم، مسلم بن حجّاج نیشابوری (متوفای ۲۶۱ هجری قمری)، دارالمعرفة، چاپ دوّم ۱۴۲۸ هجری قمری، بیروت، لبنان. (تک جلدی).

۴۴. الصّواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی (متوفای ۹۷۴ هجری قمری)، المكتبة العصريّة، چاپ ۱۴۲۸ هجری قمری، صیدا، بیروت، لبنان.

۴۵. طبقات الشافعية الكبرى، أبونصر عبدالوهاب بن علي بن عبدالکافي السبکی (متوفای ۷۷۱ هجری قمری)، دار إحياء الكتب العربيّة، تحقیق: عبدالفتاح محمّد الحلو و محمود محمّد الطناحي، قاهره، مصر. (ده جلدی).

۴۶. عمدة القاري شرح صحیح البخاری، بدرالدین أبي محمّد محمود بن أحمد العيني (متوفای ۸۵۵ هجری قمری)، دار إحياء التّراث العربي. (بیست و چهار جلد در دوازده مجلد).

۴۷. عیون أخبار الرضا عليه السلام، شیخ صدوق; (متوفای ۳۸۱ هجری قمری)، نشر رضا مشهدی، چاپ دوّم ۱۳۶۳ هجری شمسی، قم، ایران. (دو جلد در یک مجلد).

کتابنامه ..... ۱۰۷

۴۸. الغدير في الكتاب و السنّة و الأدب، علامه عبدالحسين اميني؛ (متوفای

۱۳۹۰ هجری قمری)، دار الكتاب العربي، چاپ چهارم ۱۳۹۷ هجری

قمری، بیروت، لبنان. (یازده جلدی).

۴۹. الفتاوي الحديثة، أحمد بن محمد بن علی بن حجر هيثمی (متوفای ۹۷۴

هجری قمری)، چاپ مصطفى حلبی، چاپ دوّم. (نرم افزار مكتبة

الشاملة).

۵۰. الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ابن حزم الأندلسي- (متوفای ۴۵۶

هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، تحقيق: يوسف البقاعي، چاپ

اول ۱۴۲۲ هجری قمری، بیروت، لبنان. (سه جلدی).

۵۱. الكافي، أبو جعفر ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني (متوفای ۳۲۹

هجری قمری)، دار الكتب الاسلامیة، چاپ پنجم ۱۳۶۳ هجری

شمسی، تهران، ایران. (هشت جلدی).

۵۲. كتاب السنّة، عبدالله بن أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (متوفای ۲۹۰

هجری قمری)، دار ابن الجوزي، تحقيق: محمد بن سعيد بن سالم القحطاني،

چاپ اول ۱۴۳۱ هجری قمری، ریاض، سعودی. (دو جلدی).

۵۳. كتاب الوافي، فيض كاشاني (متوفای ۱۰۰۷ هجری قمری)، منشورات

مكتبة الامام أمير المؤمنين علي عليه السلام العامة، چاپ اول ۱۴۰۶ هجری قمری،

اصفهان، ایران. (بیست و شش جلدی)

۱۰۸.....از مناظره تا دستگیری

۵۴. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق رحمته الله (متوفای ۳۸۱ هجری قمری)، چاپ اسلامیة، ترجمه و شرح آیت الله کمره‌ای، ۱۳۷۹ هجری قمری، تهران، ایران. (دو جلدی).

۵۵. کتاب الغیبة، الشیخ الأجلّ محمد بن إبراهیم النعمانی رحمته الله (متوفای ۳۶۰ هجری قمری)، مكتبة الصدوق، تهران، ایران.

۵۶. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲ هجری قمری)، دارالکتب العلمیة، چاپ اول ۱۴۱۶ هجری قمری، بیروت، لبنان. (هفت جلدی).

۵۷. المبسوط، شمس الدین السرخسی (متوفای ۴۸۳ هجری قمری)، دار المعرفة، ۱۴۰۶ هجری قمری، بیروت، لبنان. (سی جلدی)

۵۸. المختصر فی أخبار البشر، أبو الفداء اسماعیل بن علی بن محمود (متوفای ۷۳۲ هجری قمری)، دارالکتب العلمیة، چاپ اول ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان. (دو جلدی).

۵۹. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین ابوالحسن علی بن ابی بکر هیثمی شافعی (متوفای ۸۰۷ هجری قمری)، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ هجری قمری، بیروت، لبنان. (ده جلدی).

۶۰. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری)، دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم ۱۳۶۳ هجری شمسی، تهران، ایران. (بیست و شش جلدی)

كتاب نامه ..... ١٠٩

٦١. مروج الذهب و معادن الجوهر، علي بن الحسين المسعودي (متوفى ٣٤٦ هجرى قمرى)،

دارالكتب العلمیة، شرح: مفید محمد قمیحة، چاپ اول،

بيروت، لبنان. (چهار جلدی)

٦٢. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد بن احمد

(متوفى ٤٠٥ هجرى قمرى)، دارالكتب العلمیة، تحقیق: مصطفى

عبدالقادر عطا، چاپ دوم ١٤٢٢ هجرى قمرى، بيروت، لبنان. (پنج

جلدی).

٦٣. مسند أحمد، احمد بن حنبل (متوفى ٢٤١ هجرى قمرى)، دار صادر،

بيروت، لبنان. (شش جلدی).

٦٤. مشکل الآثار، احمد بن محمد بن سلامة الطحاوي (متوفى ٣٢١ هجرى

قمرى)، مؤسسه الرسالة، ١٤٠٨ هجرى قمرى، بيروت، لبنان. نرم افزار

مکتبه الشاملة. (پانزده جلدی).

٦٥. المصنّف في الأحاديث و الآثار، عبدالله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي

العبيسي (متوفى ٢٣٥ هجرى قمرى)، دارالفكر للطباعة و النشر- و

التوزيع، تحقیق و تعليق: سعيد محمد اللحام، چاپ اول ١٤٠٩ هجرى

قمرى، بيروت، لبنان. (هشت جلدی).

٦٦. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد طبرانى (متوفى ٣٦٠ هجرى قمرى)،

دارالكتب العلمیة، بيروت، لبنان. (هفت جلدی).

۱۱۰.....از مناظره تا دستگیری

۶۷. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد طبرانی (متوفای ۳۶۰ هجری قمری)،

دار إحياء التراث العربي، الناشر: مكتبة ابن تيمية، تحقيق و تحرير: حمدي

بن عبد المجيد السلفي، القاهرة، مصر. (۲۵ جلدی).

۶۸. المغني في أبواب التوحيد و العدل، قاضي عبدالجبار بن أحمد بن عبدالجبار

الأسدآبادي (متوفای ۴۱۵ هجری قمری)، دارالكتب العلميّة، تحقيق:

خضر محمد نبها، بيروت، لبنان. (بيست جلد در ده مجلد).

۶۹. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسين، (متوفای ۳۵۶

هجری قمری)، امير، قم، محقق: كاظم المظفر، چاپ دوم، ۱۴۰۵ قمری،

قم، ایران.

۷۰. مناقب علي بن أبي طالب و ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، ابن مردويه

(متوفای ۴۱۰ هجری قمری)، مركز بحوث دارالحدیث، چاپ اول

۱۴۳۲ هجری قمری، قم، ایران.

۷۱. المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج (صحيح مسلم بشرح

النووي)، يحيى بن شرف النووي (متوفای ۶۷۶ هجری قمری)، المكتبة

العصرية ۱۴۲۸ هجری قمری، بيروت، لبنان. (هفت جلدی).

۷۲. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، مرحوم ميرزا حبيب الله هاشمي

خوئي، متوفای ۱۳۲۴ هجری قمری، منشورات أنوار الهدى، ۱۴۳۴

هجری قمری، قم، ایران. (شش جلدی).

کتابنامه ..... ۱۱۱

۷۳. موسوعة الشّريف المرتضى، علم الهدى، السّيد علي بن الحسين، متوفای ۴۳۶ هجری قمری، مؤسسة التاريخ العربي، چاپ اول، ۱۴۳۳ هجری

قمری، بیروت، لبنان.

۷۴. نجم الثّاقب، مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری؛ (متوفای ۱۳۲۰

هجری قمری)، انتشارات مسجد مقدّس جمکران، چاپ پانزدهم ۱۳۹۰

هجری شمسی، قم، ایران. (دو جلدی).

۷۵. هدیة العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنّفين من كشف الظّنون، اسماعیل

پاشا بغدادی (متوفای قرن چهاردهم هجری قمری)، دارالفکر، ۱۴۰۲

هجری قمری.